

# موسسه تحقیقاتی

ناگفته‌هایی از ارتباط

حضرت خضر با امام زمان (علیه السلام)

محمدی حامدینی





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# هونس تنهایی

ناگفته‌هایی از ارتباط حضرت خضر علیه السلام با امام زمان علیه السلام

چاپ دوم

«با تصحیح و اضافات»

نوشته:

مهدی عابدینی



عابدینی، مهدی، ۱۳۵۴ -

مونس تنهایی / مؤلف مهدی عابدینی . - مشهد :

تکسوار حجاز، ۱۳۸۲.

ISBN ۹۶۴-۸۱۰۰-۴۴-۶

۲۰۸ ص.

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. خضر، پیامبر، الف، عنوان.

۲۹۷/۱۵۶

BP ۸۸ / ۴ / ع ۲ م ۸

۱۶۵۵۸ - ۸۲ م

کتابخانه ملی ایران

نام کتاب ..... مونس تنهایی

مؤلف ..... مهدی عابدینی

ناشر ..... تکسوار حجاز

نوبت چاپ ..... دوم

شمارگان ..... ۳۰۰۰

سال انتشار ..... بهار ۱۳۸۴

تعداد صفحات ..... ۲۰۸ صفحه

شابک ..... ۹۶۴ - ۸۱۰۰ - ۴۴ - ۶

مشهد مقدس - خیابان آزادی - نبش آزادی ۱۰ - تلفن: ۲۲۵۳۲۸۲

تلفن دفتر: ۲۲۳۴۷۳۷ همراه: ۰۹۱۵۱۱۱۲۲۳۰ - ۰۹۱۵۵۰۱۸۵۳۴

قیمت ۹۵۰ تومان

## فهرست مطالب

۶	مقدمه چاپ اول (با اندکی تغییر) .....
۱۳	مقدمه چاپ دوم: .....
<b>بخش اول: معرفی شخصیت والای حضرت خضر علیهِ السلام</b>	
۱۷	به دنیا آمدن یک مأمور الهی .....
۲۳	رسیدن به مقام نبوت .....
۲۴	نوشتن از آب حیات و دست یابی به عمر جاودان .....
۳۰	ملاقات حضرت موسی علیهِ السلام با حضرت خضر علیهِ السلام .....
۳۲	علت آشنایی و سرگذشت شگفت‌انگیز حضرت موسی علیهِ السلام و حضرت خضر علیهِ السلام .....
۴۴	حکمت کارهای حضرت خضر علیهِ السلام از زبان خودش .....
۴۷	توضیح کارهای حضرت خضر علیهِ السلام .....
۵۰	موسی علیهِ السلام همان پیامبر اولوالعزم است! .....
۵۱	نقل یک داستان .....
۵۳	آیا ممکن است پیامبری دچار نسیان و فراموشی شود؟ .....
۵۶	گنج چه بوده است؟ .....
<b>بخش دوم: پند و اندرزها و حکایات حضرت خضر علیهِ السلام</b>	
۵۹	پند و اندرزهای حضرت خضر علیهِ السلام به حضرت موسی علیهِ السلام .....
۶۵	حکایات حضرت خضر علیهِ السلام و اهل بیت پیامبر ﷺ .....
<b>بخش سوم: درسهای اخلاقی و اعتقادی مهم از زندگی حضرت خضر علیهِ السلام</b>	
۹۸	درسهایی از رسیدن به آب حیات .....
۱۰۰	تفاوت این دو .....



- ۱۰۱ ..... محلّ ماء معین
- ۱۰۲ ..... دو درس مهم از داستان ازدواج حضرت خضر علیه السلام در جریان معراج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
- ۱۰۴ ..... درسهایی بسیار مهمّ از ملاقات حضرت موسی علیه السلام با خضر علیه السلام (لزوم داشتن استادی الهی) ...
- ۱۱۵ ..... آداب شاگردی حضرت موسی علیه السلام در محضر استادش، حضرت خضر علیه السلام
- ۱۲۰ ..... ادب حضرت خضر علیه السلام در محضر پروردگار

**بخش چهارم: بررسی ارتباط حضرت خضر با امام زمان علیه السلام و بیان مطلبی بسیار مهمّ و قابل توجه (هدف از تألیف)**

- ۱۲۴ ..... علت ارتباط حضرت خضر با امام زمان علیه السلام و بیان مطلبی بسیار مهمّ و قابل توجه
- ۱۳۹ ..... یک هشدار، یک توجه
- ۱۵۰ ..... جایگاه امام علیه السلام و راه آنس با ایشان
- ۱۶۰ ..... هدف از خلقت انسانها
- ۱۶۳ ..... راه صحیح خداشناسی
- ۱۷۱ ..... چگونه به معرفت نورانی و حقیقی نسبت به امام علیه السلام برسیم؟
- ۱۷۳ ..... چگونه این ظرف را پاک و آماده کنیم؟
- ۱۷۶ ..... یک پیشنهاد مهمّ
- ۱۸۰ ..... کلامی دوستانه

**بخش پنجم: تشرّفات به محضر امام زمان علیه السلام و دیدن حضرت خضر**

- ۱۸۷ ..... تأثیر نقل تشرّفات
- ۱۹۰ ..... تشرّف حاج شیخ محمد کوفی شوشتری رحمته الله
- ۱۹۵ ..... تشرّف حاج سید محمد تقی مشیر در حرم حضرت رضا علیه السلام
- ۱۹۸ ..... رضایت مادر موجب تشرّف به محضر امام عصر علیه السلام شد
- ۲۰۱ ..... تشرّف حسن بن مثله جمکرانی
- ۲۰۶ ..... حاج علی آسایی و لیاقت او



## تقدیم بہ :

پیشگاہ مقدّس یگانہ منجی عالم بشریت حضرت بقیّة اللّٰہ  
الأعظم (ارواحنا فداه)

## و تقدیم بہ :

مدافع حریم امامت و ولایت حضرت فاطمة زهرا (سلام اللّٰہ علیہا)

امید است کہ این اثر کمتر از تحفہ مور، مورد قبول آن  
خوبتر از سلیمان واقع شود . «إن شاء اللّٰہ»



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### مقدمه چاپ اول (با اندکی تغییر) :

روح انسان با توجه به نوع خلقت آن، که او را نسبت به دیگر موجودات عالم متمایز می‌کند و به خاطر وابستگی اش به عالم ملکوت و معنا، اگر در مسیر حقیقی خود به طور احسن راهنمایی شود، به مقامات و مدارجی خواهد رسید که گاه او را جزء انبیاء و مقربان درگاه الهی قرار می‌دهد.

منتهی این روح با ورودش به این دنیا و ظاهراً با محبوس شدن در قالب جسم، اگر با حقایق و معارف الهی آشنا نشود، چنان خود را به ورطه سقوط و نابودی می‌کشانند و چنان خود را از اوج عزت و مقامات بالای انسانی به پائین می‌کشانند که به تعبیر قرآن همردیف با حیوانات و بلکه پست‌تر از آنها می‌شود<sup>(۱)</sup> ولی چون روح تعلق و وابستگی به معدن عزت و عظمت و خوبیها و نیکیها (یعنی ذات اقدس الهی) دارد، خداوند از باب مهربانی، قبل از اینکه این روح وارد دنیا شود، راهنمایی را که قبلاً آفریده بود، در قالبهایی مانند همان قالبی که به

۱- ﴿أُولَئِكَ كَانُوا لِنِعْمِ رَبِّهِمْ أَصْلًا﴾، سورة اعراف آیه ۱۷۹.



انسانها هم داده بود قرار داد تا انسان را از انحطاط و سقوط نجات دهند و او را با حقایق و معارفی که مانند گنجی در وجودش قرار داده شده است، آشنا کنند<sup>(۱)</sup>. گنجینه با عظمتی که با خود از عوالم قبل به همراه آورده است، تا در این دنیای پر هیاهو و حيله گر از ثروت آن استفاده کند و خود را به ساحل امن الهی برساند. همان گنجینه ای که با ورودش به این دنیا، آن را به بوتۀ فراموشی سپرده و با اموال ظاهری، بی ارزش و پست دنیایی عوض می کند، اموالی که هرگز به تنهایی قادر نیستند او را از ناامنی های حاصل از هواهای نفسانی و وسوسه های شیاطین و فتنه های دنیوی نجات دهند.

### این گنجینه چیست؟

این گنجینه، همان درسها و معارفی است که روح قبل از این دنیا در عالم ارواح و در کلاس درس خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام یاد گرفته و آنها را تعلیم دیده است، درسهایی که اگر انسان آنها را بکار گیرد، به سعادت دنیوی و اخروی نائل می شود و به مقام بندگان شایسته و واقعی خدای تعالی می رسد. همانهایی که هرگز اسیر هواهای نفسانی و وسوسه های شیطان نمی شوند و گاهی به مقامات خاصی می رسند که انسان آرزو دارد حتی برای یک لحظه به جای آنها باشد.

یکی از آن افراد که با توجه به تعالیم اهل بیت علیهم السلام و عمل به آنها، به

۱ - «خلقکم الله أنواراً فجعلکم بعرضه محدقین حتی من علینا بکم». (زیارت جامعه کبیره)



کمالات بالایی دست پیدا کرد و از شخصیت‌های ممتاز عالم خلقت شد و صاحب مقام و منصب خاصی گردید که آرزوی همه انبیاء و اولیاء و بزرگانی همچون حضرت سیدالشهداء و امام صادق علیه السلام بوده است (۱)، شخصیت کم نظیر حضرت خضر علیه السلام می باشد، شخصیتی که خداوند او را برای مقام و مأموریتی بس بزرگ و سعادت‌ی عظیم انتخاب فرموده است.

### معرفی کتاب

کتابی که پیش رو دارید، با توجه به تحقیقات انجام شده، شاید اولین کتاب جامعی باشد که مستقلاً درباره نبی الهی حضرت خضر علیه السلام و ارتباط ایشان با امام زمان علیه السلام نوشته شده است.

معمولاً شخصیت حضرت خضر علیه السلام در بین عموم مردم ناشناس است و آن دسته‌ای هم که اجمالاً ایشان را می شناسند، فقط به عنوان یک پیامبر زنده و حداکثر فردی که به افراد گمشده و سرگردان در مکانهای دور افتاده و خلوت و بین راهها که فریادرس و راهنمایی را طلب کرده‌اند، کمک می کند.

اما آنچه که درباره حضرت خضر علیه السلام بیشتر مورد توجه ماست، و به بررسی آن می پردازیم این است که گاهی افرادی بوده‌اند که هنگام تشریف به محضر مبارک حضرت بقیة الله الأعظم امام زمان (ارواحنا فداه)

خضر نبی علیه السلام را نیز در کسوتِ خدمتگزار و ملازم آن حضرت زیارت کرده‌اند. و همین امر که چه ارتباطی می‌تواند بین امام زمان ما و یک پیامبر از سالهای بسیار دورتر وجود داشته باشد، انگیزه اصلی تألیف این کتاب بوده است و همین مسأله باعث شده تا این کتاب از ویژگی خاص و منحصر به فردی برخوردار باشد.

لذا برای بیان بهتر موضوع و رسیدن به یک نتیجه مهم، کتاب را به چهار بخش تقسیم کرده‌ایم:

**بخش اول:** معرفی شخصیت والای حضرت خضر علیه السلام.

**بخش دوم:** پند و اندرزها و حکایات حضرت خضر علیه السلام.

**بخش سوم:** درسهای اخلاقی و اعتقادی مهم از زندگی حضرت خضر.

**بخش چهارم:** که در اصل مهمترین بخش آن است، بررسی علت

ارتباط حضرت خضر با امام زمان علیه السلام و بیان مطالبی بسیار مهم و بیان آنچه که از این ارتباط بنا بوده ما متوجه شویم و درس بگیریم.

**بخش پنجم:** نقل قسمتی از تشریف‌افزادی که در طول دوران غیبت

حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) به محضر حضرتش سعادت تشریف

یافته و خدمتگزار دائمی و در واقع **مونس تنهاییهای آن حضرت**،

یعنی حضرت خضر علیه السلام را نیز مشاهده کرده‌اند.

### چگونگی تألیف

یکی از مهمترین روشها برای بیان مطالب و درسهای آموزنده به



دیگران، این است که آن مطالب را در قالب داستان به دیگران آموخت، خصوصاً اگر این داستان واقعیت داشته باشد، آنگاه تأثیر آن چندین برابر می‌شود، چون خواننده و یا شنونده این داستانها، خود را با کسانی که واقعاً وجود خارجی داشته‌اند، مطابقت می‌کند، آنگاه مطالب و درسهای بیان شده را بهتر می‌فهمد و عبرت می‌گیرد و این روشی است که خداوند حکیم نیز در کتاب جاوید و بالاترین معجزه‌اش یعنی قرآن کریم از آن استفاده کرده و به این وسیله مطالب و معارف زیادی را برای هدایت و راهنمایی بشریت بیان فرموده است و تفصیل و تفسیر آن را به عهده چهارده معصوم علیهم‌السلام که مخازن علوم الهی هستند، قرار داده است (۱).

ما هم با الهام از همین روش و با تأیید حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام و البته با استفاده از آیات قرآن کریم و روایات معصومین علیهم‌السلام، به نوشتن این کتاب با این موضوع تازه، اقدام کردیم. زمانی که در یکی از نیمه شبهای ماه رجب ۱۴۱۹، چنین موضوعی به ذهنم خطور کرد، برای اینکه بر مبنای یک محور حرکت کرده و مطالب را پیرامون آن جمع‌آوری کنم، تصمیم گرفتم نامی را برای کتاب انتخاب کنم، که این اسم به ذهنم آمد:

### «مونس تنهایی»

بعداً در کتب روایی، به روایتی از امام رضا علیه‌السلام برخوردم که همین

۱ - «فَاقْضِ الْقَضْرَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» سوره اعراف آیه ۱۷۶.

نام را تأیید می فرمود، ایشان در مورد حضرت خضر علیه السلام فرموده اند که:  
«سَيُونِسُ اللَّهِ بِهِ وَحُشَّةٌ قَائِمِنَا».

خداوند خضر را مونس و همدم تنهائی قائم ما قرار داده است.

و همین مطلب مهمترین تأییدیه‌ای بود که من را برای نوشتن این کتاب تشویق و ترغیب می کرد. لازم به ذکر است که، مطالب این کتاب نتیجه تحقیقات گسترده‌ای است که در آیات، روایات، کتب معتبر و تفاسیر شیعه و در برخی موارد کتب اهل سنت، و کتب قصص انبیاء علیهم السلام انجام شده و آنچه به صورت پراکنده در این منابع پیرامون حضرت خضر علیه السلام بیان گردیده، در این مجموعه جمع آوری شده است و هدف از گردآوری این مجموعه علاوه بر معرفی شخصیت حضرت خضر علیه السلام که به نوعی برگردن همه ما حق دارند، ارائه مطلبی بسیار مهم است که مورد ابتلاء و نیاز نه تنها ما انسانها بلکه همه مخلوقات الهی است.

### انگیزه نگارش

ابتدا تصمیم بر این بود که آن هدف و مطلب مهم که اصلاً تألیف این کتاب و در این قالب به خاطر آن بوده است، در همین مقدمه کتاب بیان گردد، اما چون این هدف با بررسی شخصیت حضرت خضر علیه السلام بهتر می تواند تحلیل و تبیین شود، بیان آن پس از بررسی حالات و کمالات حضرت خضر علیه السلام بهتر به نظر می رسد، لذا بیان این مطلب را به آنجا



موکول می‌کنیم.

با اینکه تمام تلاش خود را در بیان و ابلاغ این مطلب مهم در قالبی جدید انجام داده‌ایم شاید نواقصی هم در ارائه آن وجود داشته باشد که به این خاطر از همه شما بزرگواران تقاضای چشم‌پوشی داریم.

لازم می‌دانم از سرور عزیزم حضرت حجة الإسلام والمسلمین سید جواد معلّم<sup>(۱)</sup> که در همان ابتداء با این فرمایش خود: «اگر دقت کنید با توجه به اینکه کتابی در مورد ایشان (حضرت خضر علیّه السلام) نوشته نشده مجموعه جالبی خواهد شد»، من را تشویق و راهنمایی فرمودند و دیگر عزیزانی که به نوعی در به وجود آوردن این اثر یاریم کردند کمال تشکر را داشته باشم.

مشهد مقدّس - مهدی عابدینی

شعبان المعظم ۱۴۲۴

۱ - مؤلف کتابهای برکات حضرت ولی عصر علیّه السلام (ترجمه عبقری الحسان) و مطلع الفجر.

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### مقدمه چاپ دوم:

در روزگاری که بحران نبود معنویت، همچون ابری سیاه بر جامعه بشریت سایه افکنده و تاریکیهای غفلت از حقایق، روح انسانها را فرا گرفته، هرکس به دنبال راهی است تا خود را از این بحران و تاریکی نجات داده و به سمت نور و روشنایی حرکت کند، اما به دلیل نشناختن و پیدا نکردن این راه صحیح و از طرفی هم وسوسه‌های گمراه کننده شیطان، باعث شده تا در دامها و گردابهای دیگری اسیر شود و به اصطلاح از چاله به چاه بیفتد و همین امر سبب شده تا نوعی یأس و ناامیدی از رسیدن به یک زندگی حقیقی و سالم بر او حاکم شده و آن را رؤیایی دست نیافتنی بداند و خواب و خیالی بیش تصور نکند و از همین جاست که برای نجات خود به چیزهایی سست و بی بنیان و بی ریشه پناهنده می‌شود و چون به نتیجه‌ای نمی‌رسد، دچار نوعی سردرگمی شده و احساس پوچی می‌کند و گاهی کار به جایی می‌رسد که برای نجات خود دست به خودکشی می‌زند و به زندگی‌ای که می‌توانست باعث رشد و تعالی او باشد، خاتمه می‌دهد.



در این میان، تابیدن نوری از انوار هدایت و حقیقت (که صد البته همیشه هست ولی به آن بی توجهی می شود)، می تواند به زندگی انسان روشنائی بخشیده و در این ظلمات و تاریکیهای دنیا که خودش آن را به وجود آورده، راه صحیح زندگی را به او نشان دهد.

ما هم بر حسب وظیفه و تعهدی که بر عهده مان بوده و هست، خواستیم تا با شیوه‌ای نو و از راهی جدید، دریچه‌ای از این انوار هدایت را بر روی دیگران گشوده و طریق صحیح را به ایشان نشان دهیم.

### بنابراین:

\* اگر می خواهید از این دنیای پرهیاهو و از این ظلمتکده خطرناک دوران غیبت که همچون مردابی سهمگین، روز به روز و لحظه به لحظه جامعه بشری و افراد آن را به کام فساد، بی بند و باری، ... و نهایتاً به نابودی می کشاند، نجات پیدا کنید!

\* اگر می خواهید رنگ و بوی سعادت و خوشبختی واقعی را در زندگیتان ببینید و در مسیری که منتهی به یک زندگی شیرین و لذت بخش می شود، قرار بگیرید!

\* اگر می خواهید به رضایت خداوند و رضایت امام زمانتان برسید و معنا و مفهوم واقعی سعادت را در سایه آرامش روحی درک کنید! مطالب و حقایق این کتاب را که معارف اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و از ناحیه خداوند است نه گفته‌ها و نوشته‌های ما، مورد

توجه قرار داده و باور کنید و در این حقایق تفکر کرده و به آنها عمل نمایید.

همانگونه که در مقدمه چاپ اول نیز گفته شد و اکنون با اطمینان کامل آن را تصدیق می‌کنیم، این کتاب می‌تواند اولین کتابی باشد که در این موضوع و با این دیدگاه نوشته شده است، لذا مورد توجه و عنایت برخی از بزرگان، محققین و مؤلفین قرار گرفت و از طرفی هم با توجه به تازگی موضوع آن و مطابقت مطالب آن با فطرت انسانی که در واقع همان معارف الهی و تعالیم اهل بیت علیهم‌السلام است و به خاطر قلم ساده، روان و به دور از لغات و اصطلاحات پیچیده و سنگین، مورد استقبال خوانندگان محترم، خصوصاً قشر جوان قرار گرفت و به دفعات و از طرق مختلف تأثیرات مثبت و بیدار کننده مطالب کتاب را برای ما بیان کردند که بابت این لطف بزرگ، پروردگار را شاکر و حضرت ولی عصر ارواحنفاذ را سپاسگزاریم.

بر این اساس تصمیم گرفتیم تا علاوه بر بازنگری و تغییرات و اصلاحاتی جزئی و اضافه کردن مطالبی جهت ادای بهتر مطالب، از خوانندگان محترم نیز درخواست کنیم تا در صورت امکان، برداشت خود را از مطالب کتاب و تأثیرات آن را برای ما ارسال فرمایند.

مشهد مقدس - مهدی عابدینی

ذیحجه الحرام ۱۴۲۵



من از دوروزه عمر آمدم به جان ای خضر  
چه می‌کنی تو که این عمر جاودان داری  
شنا به بحر تفکر نموده فهمیدم  
بلی مصاحبت صاحب الزمان داری

## بخش اول :

معرفی شخصیت والای

حضرت خضر علیه السلام

### به دنیا آمدن یک مأمور الهی

۳۴۵۸ سال بعد از هبوط حضرت آدم عليه السلام، ۵۶۰ سال قبل از میلاد مسیح و حدود ۱۱۷۰ سال قبل از بعثت نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در قوم بنی اسرائیل و در اطراف سرزمینهای مصر و در خانواده‌ای اشرافی و سلطنتی، یکی از بهترین و محبوبترین مخلوقات خداوند پا به عرصه گیتی نهاد که از جانب پروردگار برای مأموریتی عظیم و سعادت و افتخاری بزرگ برگزیده شد. (۱)

نام او را «تالیا» و کنیه‌اش را ابوالعباس گذاشته و بعدها لقبش را خضر خواندند، او پسر ملکان بن غابر بن ارفخشد بن سام بن نوح است. (۲)  
تالیا برخلاف رویه پدرش به دنبال سلطنت و پادشاهی نبوده و از دین و آئین قومش که بت پرستی و شرک به خداوند یکتا بود، متنفر و به دنبال یکتا پرستی و ایمان به خدای واحد بود. (۳)

---

۱ - همان طور که در مقدمه هم اشاره شد، مأموریتی که انگیزه نگارش این کتاب بوده است.

۲ - تفسیر جامع ج ۴، ص ۲۰۸ - هر چند نامها و القاب دیگری نیز گفته‌اند.

۳ - بجز درباره پیامبر اسلام، سندی در دست نیست که پیامبران دیگر هم می‌بایست پدرانشان موحد بوده باشند.

وقتی به دوران جوانی و بلوغ رسید و چون تنها فرزند پادشاه بود، پدرش ملکان با ترغیب و تشویق مردم و برای بقاء نسل به فکر ازدواج او افتاد، اما نه تنها این ازدواج ثمری نداشت، بلکه وقایعی را نیز در پی داشت که ما اصل ماجرای «تالیا» و وقایع آن را از زبان جبرئیل و در جریان معراج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دنبال می‌کنیم.

به سند معتبر از امام صادق علیه السلام منقول است که:

وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به معراج برده شد، در راه بوی خوشی مانند بوی مُشک به مشامش رسید، از جبرئیل سؤال فرمود: که این چه بویی است؟ جبرئیل عرض کرد: این بو از خانه‌ای بیرون می‌آید که عده‌ای را به خاطر ایمانشان به خدا، در آن خانه عذاب کردند تا هلاک شوند.<sup>(۱)</sup> و در ادامه جبرئیل عرض کرد: «خضر (تالیا) از شاهزادگان بود، او به خداوند ایمان آورده و در گوشه‌ای از منزل پدرش که پادشاه آن سرزمین بود به عبادت مشغول گشت، و چون تنها فرزند خانواده بود، ملکان پادشاه به خاطر گفته‌های مردم تصمیم گرفت تا همسری برای او انتخاب نماید، تا پادشاهی در «تالیا» و فرزندانش باقی بماند. اولین ازدواج او با دختر باکره و دومین ازدواجش با زنی بیوه بود، اما «تالیا» هر بار از مضاجعت با آنان خودداری کرده و مشغول به عبادت و نماز

۱- طبق آیات و روایات چهارده معصوم علیهم السلام به اذن پروردگار به همه چیز احاطه علمی دارند و اینکه جبرئیل ناقل مطالب می‌شود فقط جنبه تربیتی دارد و در واقع بیان مطلب است برای مردم. ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَخْبَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾ سوره یس آیه ۱۲.

می شد و در ضمن از آنها می خواست تا این راز، یعنی عدم مقاربت را افشاء نکنند و چنانچه پادشاه از آنان در این مورد سؤالی کرد به نحوی پاسخ دهند که متوجه مسأله نشود. از این دو زن، آن دختر باکره راز را نگه داشت، ولی زن بیوه به تعهد خود عمل نکرده و به پادشاه گفت: فرزند تو به مانند زنان است، آیا جایز است زنی با زن دیگر ازدواج نماید (یعنی پسر تو میلی به زنها ندارد). پادشاه از این موضوع خشمگین شد و دستور داد تا «تالیا» را در محلی زندانی کنند، اما روز بعد عواطف پدری، او را بر آن داشت تا فرزندش را آزاد کند. «ملکان» (پادشاه) هنگامی که نزد «تالیا» آمد او را در زندان ندید، زیرا خداوند به او قدرت و نیرویی عنایت فرموده بود تا به هر کجا که مایل است سفر کند و به هر شکلی که بخواهد دربیاید و از نظر مردم پنهان شود، بعدها او به سپاه ذوالقرنین پیوسته و از چشمه آب حیات نوشید که تا دمیده شدن نفخه صور زنده است. (۱)

به هر حال از این جریان مدتها گذشت تا آنکه دو مرد تاجر از شهر ملکان شاه (پدر تالیا) برای تجارت، به کشتی سوار شدند، اما در بین راه کشتی آنها در دریا دچار طوفان شد و درهم شکست و این دو تاجر به یکی از جزایر دریای سرخ رسیدند و اتفاقاً «تالیا» را در آنجا یافتند که به نماز ایستاده است. چون از نماز فارغ شد، آن دو را به حضور طلبید

۱ - ماجراهای همراهی حضرت خضر با ذوالقرنین و نوشیدن از آب حیات مفضلاً خواهد آمد.



و از احوال ایشان و اینکه اینجا چه می‌کنند پرسید. سپس از آنها خواست که اگر راز محل زندگیش را به پدرش و اهل شهر نگویند آنها را به خانه‌های خود برساند.

هر دو مرد به «تالیا» قول دادند که این راز را بازگو نکنند. به هر حال آن دو تاجر سوار بر ابری که «تالیا» آن را مأمور کرده بود شدند و به شهر خود رسیدند، اما یکی از آن دو نفر عهد شکنی کرده و پادشاه را از محل اختفای فرزندش با خبر ساخت.

پادشاه پرسید: چه کسی گواهی می‌دهد که تو راست می‌گویی؟ مرد گفت: فلان تاجر که رفیق و همراه من بود. وقتی پادشاه او را طلبید آن مرد بر عهد خود باقی ماند و این موضوع را انکار کرد و گفت: من از این واقعه خبری ندارم و این مرد را هم نمی‌شناسم. سپس آن مرد اول گفت: ای پادشاه! لشکری را همراه من بفرست تا به آن جزیره رفته و «تالیا» را بیاوریم و این مرد را محبوس کن تا دروغش آشکار شود.

آنگاه پادشاه لشکری را همراه او فرستاد و آن مرد دیگر را نگه داشت، زمانی که لشکر و آن مرد عهدشکن به آن جزیره رسیدند «تالیا» را در آنجا نیافتند و برگشتند<sup>(۱)</sup> و لذا پادشاه آن مرد را که راز را پنهان کرده بود، آزاد کرد.

به هر حال از طرفی نیز بر اثر گناهان بسیار زیاد قوم «تالیا»، خداوند

۱ - شاید دلیل اینکه تالیا یا همان حضرت خضر در همه صحنه‌ها حفظ می‌شد همان مأموریت عظیمی باشد که بعدها بر عهده او قرار می‌گیرد.

بر آن شهر عذابی را نازل ساخت، بطوری که شهر به کلی نابود شده و همه هلاک شدند، بجز آن دختر باکره و آن مرد تاجر که به تعهد خود نسبت به «تالیا» عمل کرده بودند، که به اذن پروردگار سالم ماندند و در میان خرابه‌های آن شهر ویران شده یکدیگر را پیدا کرده و با توجه به تعلیماتی که قبلاً از «تالیا» آموخته بودند، هر دو به پروردگار یکتا ایمان آورده و کمی بعد با همدیگر ازدواج کردند و سپس به سرزمین پادشاه دیگری نقل مکان نمودند.

آن زن به خانه پادشاه راه پیدا کرد و به آرایشگری دختران پادشاه مشغول شد، تا آنکه روزی در حین آرایشگری شانۀ از دستش به زمین افتاد و برای برداشتن آن جمله «لا حول ولا قوّة إلا بالله» را بر زبان جاری ساخت.

وقتی که دخترها این جمله را شنیدند پرسیدند: این چه سخنی بود؟ زن گفت: بدرستی که مرا خدایی است که همه امور به حول و قوّت او انجام می‌گیرد. دختران پرسیدند: آیا تو خدائی به غیر از پدر ما داری؟ زن جواب داد: بله، آن خدای شما و خدای پدرانتان نیز می‌باشد.

بنابراین دختران پادشاه، پدر خویش را از ماجرا آگاه کردند، پادشاه زن را طلبید و از او پرسید که: چه کسی با تو در این دین شریک است؟ زن گفت: شوهر و فرزندان من.

پادشاه ابتدا از آنها خواست تا از اعتقاد خود دست بردارند، اما

هنگامی که استقامت آنها را در راه دین مشاهده کرد، دستور داد تا آنها را داخل دیگی پر از آب جوش انداختند و سپس خانه را بر سرشان خراب کردند.

در اینجا جبرئیل به پیامبر ﷺ عرض کرد: این بوی خوش که به مشام می‌رسد، از آن خانه است که اهل توحید الهی را در آنجا هلاک کردند» (۱).

### رسیدن به مقام نبوت

این بود مختصری از زندگی دوران جوانی و جریان ازدواج «تالیا». اما در ادامه ماجرا، «تالیا» به مقام نبوت رسید<sup>(۱)</sup> و خداوند او را به سوی قومی مبعوث فرمود تا ایشان را به یگانه پرستی پروردگار و اقرار به انبیاء و فرستادگان خدا و کتابهای او دعوت کند و چون لازمه هر پیامبری این است که از سوی خداوند معجزه‌ای داشته باشد، لذا معجزه «تالیا»ی پیامبر نیز این بود که، بر روی هر زمین خشک و بی‌علفی که می‌نشست سبز و خرم می‌شد و بر هر چوب خشکی که تکیه می‌داد سبز می‌شد و برگ بر آن می‌روئید و شکوفه می‌داد، لذا به او لقب «خضر» دادند.<sup>(۲)</sup>

۱ - برخی از مفسران و مورخان گفته‌اند که «تالیا» (خضر) پیامبر نبوده بلکه او یک فرد عالم و دانشمند الهی بوده است. اما آنچه از روایات استفاده می‌شود به این موضوع تصریح دارد که ایشان نبی بوده‌اند. به هر حال هر چه باشد او مشمول رحمت خاص پروردگار و مأمور به باطن و آگاه به پاره‌ای از اسرار بوده است و مهمتر از همه برای مأموریتی خلق شده است که دیگر پیامبران از آن محروم بوده‌اند.

۲ - علل الشرایع ج ۱، ص ۵۹. بعضی او را «خضرویه» و «خضر» نیز نامیده‌اند اما مشهور همان «خضر» است و در مورد وجه تسمیه خضر هم یک قول ضعیف وجود دارد که



### نوشیدن از آب حیات و دست یابی به عمر جاودان

معروف است که «حضرت خضر علیه السلام» از آب حیات نوشیده و عمر جاودان پیدا کرد و تا دمیده شدن نفخه صور زنده است. (۱)

اما اصل ماجرای دست یافتن به آب حیات از این قرار است که:

خضر علیه السلام به سپاه ذوالقرنین پیوست (۲)، او امیر و یکی از سرداران آن لشکر و بسیار محبوب ذوالقرنین بود. ذوالقرنین او را از تمام لشکریانش بیشتر دوست می داشت و از طرفی هم نقل شده که این دو پسر خاله هم بوده اند.

➤ چون او بر روی پوستی سفید رنگ می ایستاد تا نماز بخواند آن پوست سبز می شد لذا او را به این نام نامیدند.

- ۱ - چشمه حیات یا آب زندگانی به فرموده حضرت علی علیه السلام در جواب به سؤالات مرد یهودی، اولین چشمه ای است که روی زمین جوشید. (بحار الانوار ج ۱۰، ص ۹)
- ۲ - در اینکه آیا خضر بعد از نبوت به سپاه ذوالقرنین پیوست یا قبل از آن به منبع موثقی دست نیافتیم، اما از مطالب اینگونه بر می آید که او زمانی که به سپاه ذوالقرنین پیوست پیامبر بوده است.

روزی ذوالقرنین<sup>(۱)</sup> از رقائیل (که یکی از ملائک و دوست ذوالقرنین بود) پرسید: عبادت اهل آسمان و تفاوت آن با عبادت اهل زمین چگونه است؟ رقائیل گفت: ای ذوالقرنین عبادت اهل زمین چیزی نیست! (کم است) در آسمانها جای قدمی نیست، مگر آنکه بر روی آن ملکی هست که (برای عبادت پروردگار) یا ایستاده است و هرگز نمی‌نشیند و یا در رکوع است و هرگز به سجده نمی‌رود و یا در سجود است و هرگز سر بر نمی‌دارد و می‌گویند: «پاک و منزّه است خداوند مالک، که مقدّس و پروردگار ملائکه و روح است، خداوند! تو را آنچنان که حقّ عبادت توست، عبادت نکرده‌ایم».

پس ذوالقرنین بسیار گریه کرد و گفت: ای رقائیل، می‌خواهم که در دنیا آنقدر زنده بمانم که عبادت پروردگار خود را به نهایت برسانم و حقّ طاعت او را آن چنانکه سزاوار است بجا آورم، رقائیل گفت: ای

---

۱- در مورد شخصیت ذوالقرنین در روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که: او بنده شایسته خدا بود که خداوند او را بعد از طوفان نوح، در ناحیه غربی (که احتمالاً سمت مصر باشد) بر قومی مبعوث فرمود، مردم او را کشتند. بعد از صد سال خداوند او را زنده کرد و در ناحیه شرقی مبعوث فرمود، باز او را کشتند، بعد از صد سال خداوند او را زنده کرد و پادشاهی به او عنایت فرمود، ابر را مسخر او گردانیده و اسباب را برای او نزدیک کرده (مهیا کرده) و نور را برایش پهن نموده بود که در شب همانند روز می‌دید و او را در شهرها و بلاد متمکن گردانیده بود تا حجت بر مردم باشد. (بحارالانوار - ج ۱۲، ص ۱۹۸)

ذوالقرنین ، خدا را در زمین چشمه‌ای هست که به آن «عین الحیوة» می‌گویند که هر کس از آن چشمه بخورد نمی‌میرد تا صدای صور را بشنود ، یا اینکه خودش از خداوند طلب مرگ کند . ذوالقرنین گفت : آیا می‌دانی آن چشمه کجاست ؟ رقائق گفت : نمی‌دانم ولیکن در آسمانها شنیده‌ام که خداوند در زمین یک قسمت تاریک و ظلمانی دارد که هیچ انس و جنی در آن قدم نگذاشته و ما گمان می‌کنیم که آن چشمه در آن تاریکی باشد . ذوالقرنین پرسید : آن تاریکی کجاست ؟ رقائق گفت : نمی‌دانم ؛ آنگاه به طرف آسمان رفت .

پس ذوالقرنین علمای زمین و نویسندگان آثار نبوت را جمع کرد و به آنها گفت : به من خبر دهید که آیا شما در آنچه از کتابهای خداوند خوانده‌اید و آنچه از خبرهای پیامبران به شما رسیده و از علمایی که قبل از شما بوده‌اند ، آیا به این مطلب دست یافته‌اید که خداوند در زمین چشمه‌ای قرار داده باشد که نامش را چشمه حیات گذاشته‌اند ؟ همه علماء گفتند : نه ! ولی یکی از علماء که نامش «فتحیز» بود گفت :

من وصیت حضرت آدم را خوانده‌ام و در آن یافته‌ام که خداوند ، مکان تاریکی را خلق کرده که هیچ انس و جنی در آن قدم نگذاشته‌اند و در آنجا چشمه جاودانگی را قرار داده است . پس ذوالقرنین گفت :

راست می‌گویی !

سپس فقها و اشراف و پادشاهان را جمع کرد و به طرف مطلع خورشید به راه افتاد، دوازده سال راه رفتند تا اینکه به یک طرف تاریکی رسیدند، آن تاریکی مثل تاریکی معمولی نبود بلکه یک چیزی شبیه دود بود و یا مانند هوایی که در جریان بود. (۱)

ذوالقرنین علمای لشکرش را جمع کرد و گفت: من می خواهم که این تاریکی را بپیمایم، علماء گفتند: ای پادشاه! یک چیز را طلب و قصد کرده‌ای که هیچ کس قبل از تو، نه از انبیاء نه از مرسلین و نه از پادشاهان قصد آن را نکرده و به دنبال آن نرفته‌اند. ما اگر یقین داشتیم در این راه که می روی بدون رنج موفق به خواسته‌ات می شدی، قطعاً می گفتیم برو! ولکن ما می ترسیم که به تو از این مکان صدمه‌ای برسد که در آن نابودی حاکمیت و انقراض سلطنت باشد و در نتیجه فساد در زمین حاصل شود. ذوالقرنین گفت: چاره‌ای نیست، من باید وارد این تاریکی شوم. آنگاه علماء برای خدا به سجده افتادند و گفتند: خدایا ما مخالفت خودمان را با خواست ذوالقرنین اظهار می کنیم.

سپس ذوالقرنین در طلب آن چشمه به همراه لشکرش روانه شدند تا به جایی رسیدند که سیصد و شصت چشمه آب در آنجا بود. او

۱- با بیان خصوصیات این مکان و اینکه در جایی هم گفته شده که ۶ ماه تاریکی است، می توان برداشت کرد که احتمالاً سمت قطب شمال باشد.



سیصد و شصت نفر از اصحابش را طلبید که خضر علیه السلام نیز در میان آنها بود و به هر یک از ایشان یک شور ماهی <sup>(۱)</sup> داد و گفت: هر کدامتان ماهی خود را در یکی از این چشمه‌ها بشوید و برای من بیاورید و در چشمهٔ نفر دیگر نشوید.

پس اصحاب متفرق شدند و هر یک ماهی خود را در یک چشمه‌ای از آن چشمه‌ها شستند. خضر علیه السلام هم به یکی از آن چشمه‌ها رسید، تا ماهی خود را در آب فرو برد، ماهی زنده شد و از دست خضر علیه السلام رها گشته و در میان آب حرکت کرد. خضر علیه السلام برای گرفتن ماهی لباسهای خود را درآورد و خود را به داخل آب انداخت و برای یافتن آن مکرر خود را به داخل آب فرو برد و از آن آب نوشید، ولی ماهی را پیدا نکرد و از آب بیرون آمد.

آنگاه این افراد به سوی ذوالقرنین برگشتند، وقتی او ماهیها را شمارش نمود گفت: یکی کم است، تفحص کنید که نزد کیست؟ گفتند: خضر علیه السلام ماهی خود را نیاورده است. ذوالقرنین، خضر علیه السلام را طلبید و جریان را از او سؤال کرد. خضر نیز جریان ماهی را برای ذوالقرنین نقل کرد. ذوالقرنین پرسید: تو چه کردی؟ گفت: من از پی

۱ - منظور از شور ماهی، ماهی پخته‌ای است که برای سالم ماندن آن جهت استفاده در روزهای بعد به آن نمک می‌زنند.

## بخش اول: نوشیدن از آب حیات

ماهی به آب فرو رفتم و وقتی آن را پیدا نکردم، بیرون آمدم. ذوالقرنین پرسید: آیا از آن آب هم خوردی؟ خضر علیه السلام گفت: بله. (۱)

ذوالقرنین متوجه شد که این همان چشمه حیات است ولی هرچه جستجو کرد، آن چشمه را نیافت لذا به خضر علیه السلام گفت: تو از برای آن چشمه خلق شده بودی و برای تو مقدر شده بود که از آن بیاشامی. (۲)

---

۱- از جریان فوق این طور استفاده می شود که خضر هم نمی دانسته که این همان چشمه آب حیات است و ناخودآگاه خود را در میان آن انداخته است و در برخی تفاسیر نیز گفته شده وقتی جریان ماهی را دید به موضوع پی برد و خود را به داخل آب انداخت اما صحیح تر همان مورد فوق است.

۲- چگونگی یافتن آب حیات را به بیانی دیگر نیز گفته اند اما آنچه مورد تأیید روایات است، همین بود که عرض کردیم.

### ملاقات حضرت موسیٰ علیه السلام با حضرت خضر علیه السلام

از میان جریانات، سرگذشتها و مطالبی که پیرامون حضرت خضر علیه السلام می باشد و ما سعی نموده ایم همه آنها را در این مجموعه جمع آوری نمائیم، مهمترین و طولانی ترین این سرگذشتها، که در واقع حضرت خضر علیه السلام را بیشتر از این طریق می توان شناخت، جریان مربوط به ملاقات حضرت موسیٰ علیه السلام با حضرت خضر علیه السلام می باشد.

تنها سوره ای که اجمالاً به جریان حضرت موسی و حضرت خضر علیه السلام اشاره ای کرده است، سوره مبارکه کهف است و در روایات متعدده و تفاسیر و کتب تاریخی نیز به آن اشاراتی شده است. این برخورد حاوی درسها و نکات اخلاقی و اعتقادی مهم و جالبی می باشد. اکنون خلاصه ماجرا را به زبانی ساده از خلال آیات و روایات خدمت شما خوانندگان محترم عرض خواهیم کرد.

شاید شما خواننده محترم شنیده باشید که حضرت موسی علیه السلام به دستور پروردگار به خدمت خضر علیه السلام رفت تا بعضی مسائل را با شاگردی کردن در محضر ایشان یاد بگیرد، و شاید تا به حال از خود پرسیده باشید که چه تناسبی دارد که یک پیامبر اولوالعزم به شاگردی

یک نبی در آید؟ (۱)

این همان سؤالی است که حتی برخی از مورّخین و صاحب نظران علوم قرآنی چون سعی کرده اند به فکر خود جوابی برای آن بیابند گفته اند که این موسی آن موسای اولوالعزم نبوده و بلکه پیامبری دیگر بوده است. اصلاً یکی از دلایل مهمّ برای بیان اهمیّت مأموریت حضرت خضر علیه السلام (که ما این شاء الله به آن خواهیم پرداخت) همین موضوع است که ثابت شود در اینجا حضرت موسی علیه السلام همان پیامبر اولوالعزم است.

پس از شما هم دعوت می کنیم برای یافتن جواب این مسأله، اصل ماجرا را دنبال کنید که هم مسائل اعتقادی مهمی دارد (از جمله همین مسأله ای که مطرح کردیم) و هم نکات اخلاقی جالب.

---

۱- از نوع بیان احوال انبیاء در روایات می توان مراتب ایشان را به چهار مرتبه تقسیم کرد: (۱) مرتبه نبوت؛ نبی کسی است که خبرهای غیبی و دینی به او داده می شود ولی او هنوز مأمور به بیان آن اخبار نیست. (۲) مرتبه رسالت؛ رسول آن نبی است که مأمور به ابلاغ خبرهای دینی و غیبی می شود. (۳) مرتبه اولوالعزم؛ پیامبران با عزمی که صاحب قوانین دینی و کتاب آسمانی هستند و قوانین هر کدام از آنها تا زمان آمدن اولوالعزم بعدی بر تمام مردم جهان حاکم است. (۴) مرتبه خاتمیت؛ که ویژه آخرین اولوالعزم یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله است.



## علت آشنایی و سرگذشت شگفت‌انگیز حضرت موسی علیه السلام و حضرت خضر علیه السلام

روزی حضرت موسی علیه السلام بر بالای منبر رفت تا مردم را به وسیله آیات تورات پند دهد، در آن حال برای لحظه‌ای کوتاه این مطلب به ذهنش خطور کرد که: «یقیناً خداوند، بنده‌ای را دانشمندتر و عالمتر از من خلق نفرموده است!»<sup>(۱)</sup> تا این فکر به ذهن حضرت موسی علیه السلام خطور کرد خداوند به جبرئیل فرمود: «بنده‌ام موسی را دریاب که مبادا عجب او را به هلاکت برساند» و به او عتاب شد که: «یا موسی! من بندگانم دارم از تو عالمتر؛ تو چه می‌دانی که من علم خود را در کجا قرار داده‌ام؟ مرا بنده‌ای است در مجمع البحرین که از تو عالمتر است.

۱ - در قصص انبیاء موارد دیگری هم نقل شده که مثلاً: شخصی از حضرت موسی علیه السلام سؤال کرد: آیا عالمتر از تو در دنیا وجود دارد؟ موسی علیه السلام فرمود: گمان نمی‌کنم. (و بعد ادامه داستان) و در مواردی هم نقل شده که این حالت در خواب بوده است و همین‌طور گفته شده وقتی خداوند با موسی علیه السلام صحبت کرد و الواح را بر او نازل فرمود که در آن برای او از هر چیزی عبرت و تفصیلی نوشته شده بود در این حال موسی علیه السلام با خودش گفت خدا عالمتر از من خلق نکرده است. (اما آنچه در متن آمده، بیشتر مورد اتفاق است).

ما او را مشمول رحمت خود ساخته و از سوی خود علم فراوانی به او تعلیم داده‌ایم. برو و از علم او استفاده کن». (۱)

جبرئیل این پیام خداوند را به موسی علیه السلام رساند و به او متذکر شد که در معرض امتحان الهی واقع شده است.

موسی علیه السلام از خدا خواست تا آن عالم را به او نشان دهد. وحی آمد که نام او خضر علیه السلام است و در ساحل دریایی است که صخره‌ای نیز در کنارش می‌باشد و مهمّ اینکه در کنار این دریا ماهی مرده، زنده می‌شود و همین امر دلیلی است که بدانی به آن محل و به خضر علیه السلام رسیده‌ای. (۲)

سپس حضرت موسی علیه السلام وصی خود یوشع بن نون را فراخواند و او را همراه خود برد تا در سفر ملازم او باشد و به او گفت: «حقّ تعالی مرا به پیدا کردن عالمی امر فرموده، تا از علمش بهره‌مند شوم، برای ما توشه‌ای مهیّا کن تا به طلب آن عالم برویم و من دست از این طلب و

۱ - سورة كهف آیه ۶۵ - نور الثقلین ج ۳، ص ۲۷۵.

۲ - نقل است که موسی علیه السلام به خدا عرض کرد: کدام یک از بندگان نزد تو محبوبتر است؟ خدای متعال فرمود: «آنکه مرا یاد کند و فراموش نکند». عرض کرد: کدام یک از بندگان در قضاوت برتر از دیگران است؟ خدای متعال فرمود: «آن کس که به حقّ قضاوت کند و از هوای نفس پیروی نکند». عرض کرد کدام یک از بندگان دانشمندتر است؟ خدای متعال فرمود: «آن کس که علم دیگران را به علم خود بیفزاید، شاید در این بین به سخنی برخورد که او او را به هدایت راهنمایی کند یا از هلاکت باز دارد». موسی علیه السلام عرض کرد چگونه او را بیابم؟ به او وحی شد «یک ماهی در زنبیل بگذار و حرکت کن در هر جا ماهی را گم کردی، خضر آنجاست». (بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۲۸۱).

جستجو بر نمی دارم تا اینکه به مجمع البحرین برسم، هر چند سالها این سفر طول بکشد» (۱).

یوشع ماهی نمک زده شده و پخته‌ای را آماده کرد و داخل زنبیلی گذاشته و سپس با هم به راه افتادند، در ضمن موسی علیه السلام به یوشع سفارش کرد که هر کجا ماهی مفقود شد، او را باخبر کند.

آن دو همچنان رفتند تا به مکان مورد نظر رسیدند. البته نمی دانستند که این همان محل است. در آنجا مردی را دیدند که به نماز ایستاده بود، آنها او را شناختند. خستگی راه سبب شد که موسی علیه السلام به خواب برود. حضرت یوشع هم برخواست و از آبی که در آنجا بود وضو گرفت. در همان لحظه قطره‌ای از آب وضوی او بر روی بدن ماهی پخته شده که قبلاً آن را روی صخره گذاشته بود، ریخت و به همین سبب ماهی زنده شد و به دریا رفت، (۲) ولی یوشع فراموش کرد تا این جریان را به موسی علیه السلام بگوید. وقتی که از آنجا گذشتند و مقداری راه طی کردند موسی علیه السلام احساس کرد گرسنگی و خستگی راه به هر دوی آنها فشار آورده است، لذا از یوشع خواست تا غذایی را برای خوردن مهیا نماید.

اینجا بود که یوشع به یاد ماهی و ماجرای که دیده بود افتاد و به

۱ - «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَتِيلِهِ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِي حُقُبًا»، سوره کهف آیه ۶۰.

۲ - اقوال ضعیف دیگری هم در مورد چگونگی زنده شدن ماهی وجود دارد: ۱ - در آن لحظه بارانی بارید و سبب زنده شدن ماهی شد. ۲ - بدون هیچ مقدمه‌ای ماهی زنده شد و خود را به دریا انداخت.

## بخش اول: علت آشنایی و سرگذشت شگفت‌انگیز

موسی علیه السلام گفت: «در آنجا که ما به صخره تکیه زده بودیم، ماهی زنده شد و به دریا افتاد و من فراموش کردم تا جریان را به تو خبر دهم و این فراموشی هم از ناحیه شیطان بود». (۱)

موسی علیه السلام که انگار منتظر شنیدن همین مطلب بود بلافاصله متوجه موضوع شد و به یوشع گفت: «آن محلی که ما جستجویش می‌کردیم در کنار همان صخره و آن مردی که آنجا دیدیم که به نماز ایستاده بود قطعاً همان خضر علیه السلام بوده است».

لذا به همان نقطه (۲) برگشتند و در آنجا خضر علیه السلام را که مردی لاغر اندام بود و آثار نبوت در چهره‌اش مشاهده می‌شد، دیدار کردند.

آنها وقتی به خضر علیه السلام رسیدند، دیدند که نشسته است و عبایی را بر دوش انداخته است. موسی علیه السلام بر او سلام کرد. خضر علیه السلام جواب سلام

۱ - سوره کهف - آیه ۶۳.

۲ - مجمع البحرین در لغت به معنای محل تلاقی و برخورد دو دریا یا دو رودخانه است. در مورد محل آن در تاریخ و تفاسیر، احتمالاتی داده‌اند که برخی از آنها بسیار دورتر از محل زندگی حضرت موسی علیه السلام می‌باشد ولی با توجه به آیات مربوط به این داستان اجمالاً استفاده می‌شود که موسی علیه السلام راه زیادی را تا رسیدن به مجمع البحرین طی نکرد، هرچند همان‌طور که در قرآن آمده آمادگی این را داشت تا برای رسیدن به این محل و مقصد سالهای طولانی و به همه جا سفر کند. اما با توجه به اینکه فاصله بین محل زندگی موسی علیه السلام یعنی شام تا خلیج عقبه راه زیادی نیست با این حساب به احتمال قوی می‌توان محل اتصال «خلیج عقبه» با «خلیج سوئز» را مجمع البحرین یا همان محل ملاقات موسی علیه السلام با خضر علیه السلام دانست. (تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۴۸۰) و برخی نیز می‌گویند منظور از دو دریا، حضرت موسی علیه السلام که دریای علم ظاهر و حضرت خضر علیه السلام که دریای علم باطن بوده است (بحار الأنوار ج ۱۳، ص ۲۸۱).

داد ولی چون در آن جزیره سلام کردن معمول نبوده از اینرو خضر علیه السلام از دیدن موسی علیه السلام و سلام کردنش تعجب کرد و پرسید: «تو کیستی؟» موسی علیه السلام گفت: «من موسی بن عمرانم». پرسید: «تو همان موسی بن عمران هستی که خداوند با او تکلم می کند؟»

گفت: «آری!»

پرسید: «چه کار داری؟»

گفت: «آمده‌ام تا از آن علمی که به تو داده شده است به من یاد بدهی

تا رشد کرده و به کمال بیشتری برسم». (۱)

خضر علیه السلام گفت: «من مأمور به چیزی شده‌ام که تو طاقت آن را

نداری و تو مأمور به امری هستی که من طاقت آن را ندارم». (۲)

موسی علیه السلام که نمی خواست از فیض محضر این عالم بزرگ محروم

۱ - امام صادق علیه السلام می فرمایند: به تحقیق که نزد خضر علیه السلام علمی بود که برای موسی علیه السلام

در الواح نوشته نشده بود و موسی علیه السلام گمان می کرد جمیع آن چیزها که مردم به آن

احتیاج دارند در تابوت و در میان الواح وجود دارد (ترجمة حیوة القلوب، ج ۱،

ص ۷۵۳) و از امام رضا علیه السلام نقل شده است که فرمودند: موسی علیه السلام آمده بود تا از

خضر علیه السلام مطالبی یاد بگیرد.

۲ - سورة كهف آیات ۶۶ تا ۶۸. اینگونه نقل شده که حضرت خضر علیه السلام مأمور به باطن

بود و حضرت موسی علیه السلام، مأمور به ظاهر بوده است. (الطرائف ج ۱، ص ۱۹۷) بدون

تردید تخصص در هر یک از سه شاخه علوم دینی (اعتقادات، اخلاقیات، احکام)

جدای از شاخه دیگر است. و این مسأله چنان برای حضرت موسی علیه السلام و حضرت

خضر علیه السلام بدیهی بوده است که در مقامی که خضر علیه السلام تخصص دارد (تهذیب نفس) با

بی اعتنائی نسبت به موسی علیه السلام برخورد می کند و نه برای او و نه موسی علیه السلام فرق

نمی کند که شاگرد پیامبر اولوالعزم است.



## بخش اول: علت آشنایی و سرگذشت شگفت‌انگیز

شود به او تعهد داد تا در برابر همه رویدادها صبر کند و گفت: «به خواست خداوند مرا صبور و شکيبا خواهی یافت و قول می‌دهم که در هیچ کاری با تو مخالفت نکنم» (۱).

به هر حال خضر علیه السلام با همین شرط موسی علیه السلام را به شاگردی قبول کرد و برنامه تعلیم و تربیت موسی علیه السلام از همین جا آغاز شد.

خضر علیه السلام ابتداء برای موسی علیه السلام از حدیث آل محمد علیهم السلام و بلاهائی که به ایشان خواهد رسید آنقدر برای موسی علیه السلام نقل کرد که هر دو به شدت گریه کردند و باز برای موسی علیه السلام از فضایل و برتریهای حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام، حضرت فاطمه علیها السلام امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و امامان از ذریه ایشان علیهم السلام آنقدر نقل کرد که موسی علیه السلام مکرر می‌گفت: «ای کاش من هم از آل محمد علیهم السلام می‌بودم».

و در مورد آن دو نفر غاصب (لعنهما الله) صحبت کرد و از مبعوث شدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین از جفا و تکذیبی که در حق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اتفاق خواهد افتاد، وی را آگاه ساخت.

سپس برای او تأویل و باطن آیه ﴿وَلَقَدْ آسْتَهْزِئُ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾ (۲) را بیان کرد (۳).

۱- سوره کهف آیه ۶۹.

۲- یعنی: ای پیغمبر، پیغمبران پیش از تو هم استهزاء شدند؛ پس از میان آنها مسخره کنندگان را (وبال) همان چیزی که مسخره‌اش می‌کردند فراگرفت. (سوره انعام آیه

(۱۰)

۳- ترجمه حیوة القلوب، ج ۱، ص ۷۴۳.

بعد از این صحبتها باز موسی علیه السلام از خضر علیه السلام درخواست کرد تا از دانش و هدایتی که خداوند در اختیار او گذاشته است وی را نیز بهره‌مند سازد تا مایه رشد بیشتر او شود. <sup>(۱)</sup> اما خضر که یقین داشت شکیبایی و صبر موسی علیه السلام در برابر آنچه که به آن احاطه علمی ندارد، غیر ممکن است، او را همچنان از همراهی با خود نهی می‌کرد <sup>(۲)</sup> و به او می‌گفت: «تو هرگز نمی‌توانی همراه من طاقت بیاوری و چگونه می‌توانی صبر کنی بر چیزی که به هیچ وجه کوچکترین آگاهی نسبت به آن نداری؟!» <sup>(۳)</sup>

به هر حال موسی علیه السلام اصرار کرد و در پاسخ به خضر علیه السلام گفت: «به خواست خداوند مرا صبور و شکیبیا خواهی یافت و در هیچ کاری به خلاف میل عمل نخواهم کرد». <sup>(۴)</sup>

خضر علیه السلام هم نهایتاً به این شرط موسی علیه السلام را پذیرفت که تا زمانی که حکمت کارهایی را که موسی علیه السلام از او می‌بیند، برایش بازگو نکرده است، هیچگونه سؤالی ننموده و لب به اعتراض نگشاید و از کاری که می‌کند سرزنشش نکند و لذا موسی علیه السلام به همراه خضر علیه السلام به راه افتاد. ابتداء به ساحل دریایی رسیدند که در آنجا کشتی‌ای در حال حرکت

۱- سوره کهف آیه ۶۶.

۲- سوره کهف آیه ۶۷.

۳- سوره کهف آیه ۶۸.

۴- سوره کهف آیه ۶۹.

بود. از سرنشینان آن خواستند تا آن دو را نیز سوار کنند<sup>(۱)</sup>. افراد داخل کشتی که از سیمای موسی و خضر علیهما السلام خوششان آمده بود و آنها را انسانهای خوب و صالحی می‌دیدند، قبول کرده و بدون کرایه آنها را سوار کردند. به هر حال کشتی شروع به حرکت کرد. زمانی که به وسط دریا رسیدند خضر علیه السلام به وسیله میخی شروع به سوراخ کردن کشتی کرد و بعد قسمتهای سوراخ شده را با گل و تخته‌پاره‌هایی بست. از آنجا که موسی علیه السلام از یک طرف پیامبر بزرگ الهی بود و باید حافظ جان و مال مردم باشد و امر به معروف و نهی از منکر کند و از سوی دیگر وجدان انسانی او اجازه نمی‌داد در برابر چنین کار خلافی سکوت اختیار کند، لذا تعهدی را که با خضر علیه السلام داشت فراموش کرد و زبان به اعتراض گشود که: «کشتی را شکستی تا مردم را در دریا غرق کنی؟ بسیار کار زشتی کردی! در حالی که اینها ما را بدون کرایه سوار کردند»<sup>(۲)</sup>.

خضر علیه السلام با آرامی و طمأنینه رو به او کرد و پیمانی را که بسته بود به یادش انداخت و گفت: «مگر من به تو نگفتم که تو هرگز با من تاب تحمل و صبر و شکیبایی را نداری؟»<sup>(۳)</sup>

---

۱ - «فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ...»، آیه ۷۱ سوره کهف، «فَانْطَلَقَا» که به صورت تشبیه آمده است، استفاده می‌شود که از این لحظه به بعد یوشع را یا به همراه خود نبردند و یا اگر بردند در بطن حوادث نبوده و در حاشیه قرار داشته است.

۲ - سوره کهف آیه ۷۱.

۳ - سوره کهف آیه ۷۲.

موسی علیه السلام از نحوه برخورد خود که طبعاً به خاطر اهمیت حادثه بود پشیمان گشته و به یاد تعهد خود افتاد و در مقام عذرخواهی رو به استاد کرد و گفت: «مرا به خاطر فراموشیم، مؤاخذه نکن و کار را بر من سخت نگیر و از مصاحبت خویش محروم نساز.»<sup>(۱)</sup>

خضر علیه السلام دیگر سخنی نگفت، آنها بالأخره در کنار ساحلی از کشتی بیرون آمدند و پیاده به راه خود ادامه دادند. در بین راه پسر خوش سیمایی را دیدند که پیراهن حریر سبزی پوشیده و در گوشه‌هایش دو مروارید آویخته و با همسالان خود مشغول بازی بود. ناگهان موسی علیه السلام دید خضر علیه السلام آن پسر را گرفت، در زیر پای خود گذاشت و سرش را جدا کرد.

اینجا بود که موسی علیه السلام با تعجب بسیار و با حالتی شدیدتر و رساتر از حالت اول (چرا که حادثه وحشتناکتر از حادثه اول بود) به او خطاب کرد که «چرا انسان بی گناهی را بدون جرم و حکم قصاص کشتی؟ به راستی که کار ناپسندی انجام دادی؟»<sup>(۲)</sup> خضر علیه السلام باز با همان خونسردی مخصوص به خود، جمله قبلی خود را با تأکید بیشتری تکرار کرد که: «مگر من به تو نگفتم که تو طاقت نداری با من همراه باشی و کارهای من را تحمل کنی؟»<sup>(۳)</sup>

۱- سوره کهف آیه ۷۳.

۲- سوره کهف آیه ۷۴.

۳- سوره کهف آیه ۷۵.

موسی علیه السلام به یاد پیمان خود افتاد، او دوبار پیمان خود را (هرچند از روی فراموشی و احساس وظیفه نهی از منکر) شکسته بود و کم‌کم احساس می‌کرد که گفته استاد دارد تحقق پیدا می‌کند و کارهای خضر علیه السلام برایش غیر قابل تحمل نشان می‌دهد لذا دوباره به صورت عذرخواهی و تجدید پیمان اظهار داشت که: «اگر بعد از این باز هم از تو چیزی پرسیدم و یا اعتراضی کردم، دیگر با من رفاقت و مصاحبت نکن، چون از ناحیه من معذور هستی! (یعنی مقصر خود من هستم)». (۱)

بعد از این ماجرا دوباره هر دو به راه افتادند، تا اینکه خسته و گرسنه به دهکده‌ای به نام ناصره رسیدند. (۲) در آنجا برای رفع گرسنگی از مردم آن محل غذایی خواستند ولی مردم آنجا از پذیرایی این دو خودداری کرده و بخل ورزیدند لذا موسی و خضر علیه السلام مجبور شدند با شکم گرسنه از آن دهکده بیرون بروند. بدون شک موسی و خضر علیه السلام از کسانی نبودند که بخواهند سربار مردم آن دیار باشند، ولی معلوم می‌شود که زاد و توشه و خرج سفر خود را در اثناء راه از دست داده یا تمام کرده بودند و به همین دلیل مجبور بودند، میهمان اهالی آن محل باشند.

۱- سوره کهف آیه ۷۶.

۲- ناصره شهری که نصاری منسوب به آن هستند و در برخی موارد نام آن روستا را انطاکیه نیز گفته‌اند.



وقتی از آن ده بیرون رفتند در خارج آن دهکده دیواری را دیدند که در حال خراب شدن بود، یک لحظه موسی علیه السلام متوجه شد که خضر علیه السلام بدون هیچ مقدمه‌ای مشغول تعمیر آن دیوار شده است. موسی علیه السلام قاعدتاً در آن موقع خسته و گرسنه بود. از طرفی هم احساس می‌کرد شخصیت او و استادش به خاطر عمل غیر انسانی اهل آبادی سخت جریحه‌دار شده، و از سزای دیگر مشاهده می‌کرد که خضر علیه السلام در برابر این بی‌حرمتی به تعمیر دیوار خراب و متروکه‌ای پرداخته است. لذا فکر می‌کرد حداقل خوب بود استاد این کار را در برابر اجرتی انجام می‌داد تا به وسیله آن غذایی هم فراهم می‌کردند.

به هر حال موسی علیه السلام که از بی‌ادبی مردم دهکده ناراحت بود، برایش سؤال شده بود که چرا استاد به چنین کاری دست می‌زند. لذا بار دیگر عهد و پیمان خود را فراموش کرده و برای آنکه سر کار استاد را بفهمد گفت: «شما که می‌خواستی چنین کاری بکنی خوب بود مزدی برای کار خود می‌گرفتی که به وسیله آن غذایی بخریم و رفع گرسنگی کنیم؟»<sup>(۱)</sup>

اینجا بود که خضر علیه السلام از مجموع حوادث گذشته یقین کرد که موسی علیه السلام تاب تحمل کردن و صبر در برابر اعمال او را ندارد.<sup>(۲)</sup> لذا رو

۱- سورة كهف آیه ۷۷.

۲- در روایتی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌فرمایند: حیطة مأموریت حضرت خضر علیه السلام با حضرت موسی علیه السلام فرق می‌کرده است. (مجمع البیان، ج ۶، ص ۴۸۰)

## بخش اول: علت آشنایی و سرگذشت شگفت‌انگیز

به او کرد و گفت: «اکنون هنگام جدایی بین من و تو فرار سیده است به زودی تو را از حقیقت آنچه که در موردش شکبیا و صبور نبودی، آگاه خواهم ساخت». (۱)

به هر حال خبر فراق، همچون آتشی بود که بر قلب موسی علیه السلام وارد شد، فراق از استادی که سینه‌اش مخزن اسرار الهی بود و مصاحبت با او مایه برکت، و سخنانش درس بود و رفتارش الهام‌بخش، نور خدایی در پیشانی‌اش می‌درخشید و قلبش گنجینه علم الهی بود.

آری جدا شدن از چنین رهبری سخت دردناک است اما واقعیتی تلخ که می‌بایست موسی علیه السلام آنرا بپذیرد. (۲)

۱- سورة كهف آیه ۷۸.

۲- ابوالفتوح رازی در تفسیر خود می‌گوید: در خبری آمده است که از موسی علیه السلام پرسیدند از مشکلات دوران زندگی کدام سخت‌تر بود؟ گفت سختیهای بسیاری دیدم (اشاره به ناراحتیهای دوران فرعون و گرفتاریهای دوران حکومت بنی اسرائیل) ولی هیچ‌یک همانند گفتار خضر علیه السلام که خبر از فراق و جدائی داد بر قلب من اثر نکرد.

### حکمت کارهای حضرت خضر علیه السلام از زبان خودش

بعد از آنکه فراق و جدائی موسی و خضر علیه السلام مسلم شد، لازم بود تا این استاد الهی اسرار کارهای خود را که موسی علیه السلام تاب تحمل آن را نداشت، بازگو کند و در واقع بهره موسی علیه السلام از مصاحبت با خضر علیه السلام فهم راز این سه حادثه عجیب بود که می توانست کلیدی برای مسائل بسیار و پاسخی برای پرسشهای گوناگون باشد. (۱)

آنگاه خضر علیه السلام حکمت کارهای خویش را اینگونه بیان کرد: «آن کشتی را که دیدی سوراخ کردم به این خاطر بود که به عده‌ای مستمند تعلق داشت که با آن در دریا کار می کردند و به وسیله درآمد آن زندگی خود را اداره می کردند و چون در سر راه آنان پادشاه ستمگری قرار داشت که کشتیهای سالم و بی عیب را به زور گرفته و تصاحب می کرد، من خواستم آن کشتی را معیوب کنم تا وقتی پادشاه آن را دید از تصاحب آن چشم پوشی کند و وسیله درآمد یک عده مسکین به دست

۱ - از امام صادق علیه السلام منقول است که آن حضرت فرمودند: «اگر موسی علیه السلام صبر می کرد خضر علیه السلام هفتاد امر عجیب به او نشان می داد». و در روایت دیگر فرمودند: «خدا رحمت کند موسی علیه السلام را که تعجیل کرد بر خضر علیه السلام اگر صبر می کرد چند امر عجیب می دید که هرگز ندیده بود». (ترجمه حیوة القلوب، ج ۱، ص ۷۵۳)

آن ستمکار نیفتد». (۱)

«و اما آن نوجوانی را که کشتم، اگرچه ظاهری زیبا داشت ولی در باطن کافر و بی‌ایمان بود و در پیشانیش نوشته شده بود: «طُبِعَ كَافِرًا» یعنی او کافر است و از کفر تبعیت می‌کند و مرتدّ است و از طرفی پدر و مادرش مردمانی با ایمان بودند، و این فرزند پدر و مادر خود را به کفر و طغیان و ادا می‌کرد و علاقه و محبت آنها نیز نسبت به فرزندشان باعث کفر و انحرافشان می‌شد. لذا من مأمور شدم آن پسر را بکشم، تا خدای تعالی به جای آن فرزندی پاکتر و مهربانتر به آنها عنایت بفرماید». (۲)

«و اما آن دیواری را که دیدی برپا داشته و ساختم، متعلق به دو کودک یتیم در شهر بود، پدری صالح داشتند که در زیر آن دیوار گنجی برای آن دو کودک پنهان کرده بود، پروردگار تو از روی رحمت می‌خواست تا زمانی که آنها به حدّ بلوغ می‌رسند و آن را استخراج می‌کنند گنجشان باقی بماند و من از طریق وحی مأمور شدم به خاطر نیکوکاری پدر این دو یتیم، آن دیوار را بسازم که تا آن موقع خراب نگردد و گنج ظاهر نشود و محفوظ بماند». (۳)

۱- سوره کهف آیه ۷۹.

۲- سوره کهف آیه ۸۰ و ۸۱. در خبر آمده که خدا به عوض آن پسر، دختری به ایشان عنایت فرمود که هفتاد یا هشتاد پیغمبر از نسل او به دنیا آمدند. (مجمع البیان ج ۳، ص ۴۸۷)

۳- قسمتی از آیه ۸۲ سوره کهف. نام آن دو یتیم «أصیر» و «إصبر» و نام پدرشان «کاشوعا»

و در پایان برای اینکه هرگونه شک و شبهه‌ای را از موسی علیه السلام رفع کند و به او اطمینان دهد که همه این کارها براساس وحی و مأموریتی از سوی خداوند بوده است، به او گفت: «من این کارها را از پیش خود انجام ندادم، بلکه اینها فرمان خداوند و دستور پروردگار بود». (۱)

➤ بود. عادت این پدر این بود که سیم و زر به مردم قرضی می‌داد و برای گرفتن آنها، از مردم درخواست نمی‌کرد و تحت فشارشان قرار نمی‌داد. دیگر اینکه به مردم خیانت نمی‌کرد به خاطر این دو خصلت نیکو خدای تعالی در قرآن او را صالح و نیکوکار یاد می‌کند. در آخر عمر یک لوح زمرد خرید و بر روی آن چند سخن حکیمانه نوشت و در زیر دیوار قرار داد که خداوند از آن به عنوان گنج یاد می‌کند (بعداً توضیح می‌دهیم که این سخنان چه بوده‌اند). از امام صادق علیه السلام نقل شده که بین آن دو یتیم و پدری که گنجها را مخفی کرد، هفتصد سال فاصله بود. (قصص الأنبياء)

۱ - سورة كهف آیه ۸۲. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: مرتبه علم موسی علیه السلام افضل از خضر بود و لیکن حق تعالی می‌خواست بر موسی علیه السلام ظاهر گرداند که علم منحصر در آنچه که او می‌داند، نیست و اگر افاضه علوم از جانب حق تعالی بر او نشود، او جاهل خواهد بود. (ترجمه حیوة القلوب، ج ۱، ص ۷۴۹)



### توضیح کارهای حضرت خضر علیه السلام

شاید گاهی برای افرادی که این سه قضیه را می شنوند و یا می خوانند سؤالاتی ایجاد شود و ذهن آنها را مشغول سازد، مثلاً: آیا واقعاً می توان به خاطر آنکه غاصبی اموال کسی را از بین نبرد، بدون اجازه صاحب مال، آن را معیوب ساخت؟

آیا می توان نوجوانی را که بالغ نیست و کوچک است کشت؟  
آیا اصلاً لازم است که مجاناً کار کرد و بیگاری کشید، آنهم فقط به خاطر حفظ مال کسی؟

و در یک کلام آیا کارهای خضر خلاف شرع نبوده است؟  
در مورد شکستن کشتی، اصطلاحاً قانون اهم و مهم جاری است. مسلماً حفظ مجموعه کشتی کار لازمی بوده است، در حالی که حفظ آن از آسیب جزئی اهمیت کمتری داشته است، از طرفی هم رضایت باطنی صاحبان کشتی را در صورت مطلع شدن از ماجرا، می شد پیش بینی کرد (و به تعبیر فقهی، خضر علیه السلام در اینکار اذن فحوی داشته است) به عنوان مثال: اگر شخصی غذای مسمومی را که بناست شما آنرا بخورید و از آلوده بودن آن خبر ندارید، بدون اجازه دور بریزد تا شما مریض نشوید، آیا او را سرزنش می کنید که چرا از من اجازه

نگرفتی؟ و یا چرا اسراف کردی؟

و اما در مورد آن نوجوان، عده‌ای از مفسرین معتقدند که او حتماً بالغ، مرتد و حتی مفسد بوده و به این ترتیب به خاطر اعمال فعلیش جایز القتل بوده است.

و برخی نیز معتقدند که آن پسر بالغ نبوده است، در صورت بالغ بودن، حکم آن مشخص است و اما در صورت نابالغ بودن توجیحات دیگری برای اینکار حضرت خضر علیه السلام آورده‌اند. اما از خود آیات برداشت می‌شود که این پسر بالغ بوده است.

زمانی که حضرت خضر علیه السلام پسر را می‌کشد، حضرت موسی علیه السلام اعتراض می‌کند که مگر کسی را کشته که قصاص می‌کنی. از همین جا می‌توان فهمید که آن پسر بالغ بوده است چون این مسئله در شرع مسلم است که اگر نابالغ قتلی انجام دهد، حکم قصاص بر او جاری نمی‌شود.<sup>(۱)</sup> و اما درباره ماجرای سوّم، مسلماً هیچکس نمی‌تواند به کسی ایراد بگیرد که چرا در حق دیگری فداکاری و ایثار می‌کند و اموال او را از بین

۱- از بین این کارهای سه گانه، قتل نوجوان بیشتر مورد سؤال و شبهه بوده و مفسرین توجیحات زیادی را در این باره کرده‌اند، در این میان علامه مجلسی رحمته الله نیز بعد از توضیحاتی در این مورد، مطلبی را فرموده که در واقع پایان دادن به همه قیل و قالهاست. ایشان می‌فرماید: ممکن است او بالغ شده و کفر را اختیار کرده باشد و به اعتبار آنکه در اوایل بلوغ بوده او را غلام گفته‌اند و به خاطر کفرش مستحق کشته شدن باشد و اگر هم بالغ نشده باشد، خداوند این اجازه و حق را دارد تا برای مصلحتی و برای اینکه آن بچه جهنمی نشود و هم اینکه دیگران را به کفر نکشانند، جانی را که خودش بخشیده، بگیرد و این بار به جای ملک الموت، پیامبری را که آگاه به باطن است، مأمور این کار کند. (ترجمه حیوة القلوب، ج ۱، ص ۷۵۹)

رفتن با تلاش و بیگاری خود حفظ می‌کند؟! شاید این ایثار واجب نباشد اما قطعاً کاری خوب و قابل ستایش و تحسین است، در صورتی که بعید نیست در برخی موارد نیز حتی این ایثار واجب باشد، مانند اینکه بتوان با زحمت مختصری از ضایع شدن اموال کودک یتیمی جلوگیری کرد.

به هر حال با اینکه موسی علیه السلام پیامبر اولوالعزم بود اما در آن وقت به صریح قرآن و روایات مأمور بود از حضرت خضر علیه السلام اطاعت کند و در مقابل کارهای او سؤال نکند.

بنابراین خضر در واقع کار خلافی انجام نداده که احتیاج به توجیه داشته باشد و بلکه به فرموده خود ایشان که مورد تأیید قرآن است خضر علیه السلام با صراحت این حقیقت را بیان می‌کند که: ﴿وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي﴾<sup>(۱)</sup> یعنی من هرگز از پیش خود این کار را انجام ندادم بلکه دقیقاً طبق برنامه و دستور الهی عمل می‌کردم. علامه مجلسی رحمته الله نیز بعد از توضیح کارهای حضرت خضر علیه السلام در این باره می‌فرماید: شیطان درباره این قصه غریبه، بر عقلهای ناقص شبهات زیادی وارد می‌کند، بنابراین مؤمن متدین نباید در خصوص علت هریک از اینها فکر کند که مبادا موجب لغزش او گردد و به شیطان اینگونه جواب دهد که: بر طبق دلایل محکم، معلوم است آنچه که حق تعالی امر می‌فرماید عین عدالت و حکمت است و آنچه که رسولان خدا انجام می‌دهند موافق حق و صواب است، هرچند عقل ما علت و حقیقت آن کار را نفهمد.<sup>(۲)</sup>

۱- سوره کهف آیه ۸۲.

۲- ترجمه حیوة القلوب، ج ۱، ص ۷۵۸.

**موسی عليه السلام همان پیامبر اولوالعزم است!**

یکی از احتمالاتی که برخی از مورّخین و مفسّرین درباره این داستان قائل شده‌اند این است که موسایی که در این داستان ذکر می‌شود حضرت موسی بن عمران عليه السلام، پیامبر اولوالعزم نبوده بلکه موسی بن میثابن یوسف است که یکی از پیامبران بنی اسرائیل و قبل از موسی بن عمران عليه السلام بوده است و علت این احتمال بیشتر به خاطر این بوده که پاره‌ای از اشکالات موجود در این داستان و نسبت آن به یک نبی اولوالعزم برایشان غیر قابل هضم بوده است، اما به صریح روایات این موسی همان موسای اولوالعزم است. (۱)

از طرفی دیگر، هر جای قرآن که نام حضرت موسی عليه السلام آمده، منظور همان پیامبر اولوالعزم است و اگر در اینجا موسای دیگری در نظر بوده، لازم است که قرینه‌ای آورده شود، که چنین قرینه‌ای وجود ندارد.

### نقل یک داستان

خوب است در اینجا برای تأیید صحت کارهای حضرت خضر علیه السلام و اینکه کارهای یک حجّت الهی بدون حکمت نیست، داستانی از حضرت امام صادق علیه السلام راجع به دوستان و شاگردانشان را نقل کنیم:

امام صادق علیه السلام شاگردان بسیاری داشتند که از نظر علم و دانش تحت تربیت ایشان بودند ولی درجات علمی و خلوص آنها نسبت به یکدیگر متفاوت بود. برخی از این شاگردان که در مرتبه بالاتری از فقه و فقاہت قرار گرفته و در ترویج تشیع فعالیت بیشتری داشتند، از طرف خلفای عباسی تحت تعقیب واقع شده بودند. خلیفه عباسی دقت داشت تا ببیند کدامیک از این شاگردان در نظر امام علیه السلام و برای ترویج افکار ائمه علیهم السلام محبوبتر و مطلوبتر هستند.

یکی از کسانی که روایات بسیاری از آن حضرت نقل می‌کرد و در بسط و گسترش امر معصومین علیهم السلام تلاش می‌کرد، زرارة بن اعین رضی الله عنه بود.

یک روز که شاگردان امام صادق علیه السلام در محضر آن حضرت نشسته بودند امام علیه السلام درباره زراره شروع به بدگویی کردند، کلماتی از این قبیل که «جاهل و نادان است و مورد علاقه و محبت ما نیست و دوست ندارم که در محضر ما حاضر شود» و از این قبیل فرمایشات تا اندازه‌ای

که شخصیت و محبوبیت زراره را بکوبد و او را از نظر مردم بیندازد. شاگردان متعجب شدند که چگونه امام علیه السلام درباره شاگرد ممتاز خود بدگویی می‌کند، با اینکه ایشان حتی درباره دشمنان خود نیز بدگویی نمی‌کنند. بعضی از شاگردان، صحبت‌های امام صادق علیه السلام را به زراره خبر دادند.

زراره هم یک روز که در خدمت امام صادق علیه السلام حضور داشت، عرض کرد: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دوستان من از قول شما چنین گزارشی داده‌اند که شما از من عیوبی را نقل فرموده‌اید، خواستم بینم اگر واقعیت دارد، عیب خود را اصلاح کنم. حضرت به ایشان فرمودند: «زراره تو از بهترین دوستان ما اهل بیت هستی و ما اهل بیت مانند دریا هستیم و تو و امثال تو از آن کشتی‌هایی هستید که از این دریا فیض می‌گیرند و به بندگان خدا می‌رسانند، ولیکن من می‌بینم که هریک از دوستان من که به مقامی شامخ از علم و دانش می‌رسد، مورد توجه دستگاه طاغوتی خلافت قرار گرفته و با وسایل مختلف او را از بین می‌برند، خواستم با این عیب‌جویی، تو را از نظر مردم بیندازم تا مبادا دوستان، تو را تعریف کنند و خلیفه غاصب به قتل تو تصمیم بگیرد، ای زراره تو همانند همان کشتی هستی که خضر آن را سوراخ کرد تا مبادا مورد توجه شاه غاصب قرار گرفته و آن را غصب کند. من تو را از نظر شاگردان خودم انداختم تا در نظر خلفاء سقوط کنی تا آنها به فکر حبس و قتل تو نباشند»<sup>(۱)</sup>.



آیا ممکن است پیامبری دچار نسیان و فراموشی شود؟

در اینجا سؤال و شبهه‌ای پیش می‌آید که پاسخ آن در واقع یکی از مسائل مهم اعتقادی ما مسلمانان، خصوصاً یک شیعه است.

سؤال اینکه، مگر می‌شود پیامبری همچون حضرت موسی علیه السلام گرفتار نسیان و فراموشی شود که خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿ نَسِيًا حُوتَهُمَا ﴾ یعنی آن دو (موسی و یوشع علیه السلام) ماهیشان را

فراموش کردند و یا اینکه موسی علیه السلام تعهدات خود را نسبت به حضرت خضر علیه السلام فراموش کرد؟

اولاً اینکه طبق روایات از اعتقادات ما شیعیان باید این باشد که هیچ پیامبری دچار نسیان و فراموشی حتی در زندگی روزمره و شخصی خود نمی‌شده است تا مبادا اعتماد مردم نسبت به آنها در جهت ابلاغ دستورات الهی کم شود.

و اما اینکه چرا خداوند می‌فرماید: ﴿ نَسِيًا حُوتَهُمَا ﴾ و فراموشی را به موسی و یوشع علیه السلام نسبت می‌دهد؟ باید عرض کرد که، برای رسیدن به این پاسخ و رفع شبهه، ابتدا نسیان را به دو بخش تقسیم می‌کنیم:

۱ - **نسیان ذهنی**: که منظور همین فراموشی معمول و مورد نظر همه است و معنای از یاد بردن چیزی را می دهد.

۲ - **نسیان عملی**: این نوع نسیان، از یاد بردن چیزی نیست، بلکه معنای بی توجهی و بی اهمیتی نسبت به آن چیز را می دهد یعنی آن مسئله در ذهن هست ولی به آن بی توجهی می شود. همانطور که خداوند در مورد کفاری که منکر روز قیامت بوده اند و به آن اهمیّت نمی دادند می فرماید: «امروز (روز قیامت) آنها را فراموش می کنیم همانگونه که آنها چنین روزی را که در پیش داشتند (روز قیامت) فراموش کردند». (۱) در این آیه منظور این است که همانطور که آنها نسبت به روز قیامت با بی اهمیتی برخورد می کردند، خدا هم در روز قیامت نسبت به آنها توجهی نمی کند، نه اینکه نستجیر بالله خدا دچار فراموشی می شود.

با این توضیح می توان به این نتیجه رسید که نسیان حضرت موسی علیه السلام از نوع دوّم بوده است، مثلاً در مورد ماهی اولاً اینکه از همان ابتداء، حضرت موسی علیه السلام ماهی را به یوشع سپرده بود و خود به آن توجهی نداشت و از طرفی، افتادن ماهی به آب و زنده شدن آنرا یوشع علیه السلام دید ولی به آن توجهی نکرد، بنابراین منظور از نسیان در اینجا، نسیان عملی یعنی بی اهمیّت بودن و عدم توجه به ماهی بوده

۱ - ﴿الْيَوْمَ نُنَاسُهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا﴾، سورة اعراف آیه ۵۱. و شبیه این آیه، آیات دیگری نیز وجود دارد.

است.

و اما در مورد فراموش کردن تعهدات نسبت به حضرت خضر علیه السلام نیز به همین صورت بوده است؛ اولاً اینکه موسی علیه السلام از آن برخوردارها به هیچ وجه قصد اعتراض نداشته است بلکه با ایمان به اینکه تمام کارهای خضر علیه السلام براساس علم لدنی است<sup>(۱)</sup>، فقط می خواسته علت این کارها را بداند.

ثانیاً اگر هم بوی اعتراض و فراموشی نسبت به تعهدات از کلام حضرت موسی علیه السلام فهمیده می شود، یقیناً این نسیان از نوع نسیان عملی بوده است و به حتم در زمان اعتراض، حضرت موسی علیه السلام متوجه تعهدات خود بوده است ولی احتمال نمی داده که این اتفاقی که پیش آمده از آن مواردی باشد که نسبت به آنها تعهد داده است، لذا در آن لحظه نسبت به این تعهدات عملاً بی توجه بوده است.<sup>(۲)</sup>

۱ - سورة كهف آیه ۶۵. ﴿آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا﴾ هي الوحي والنبوة، و ﴿وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾ ممّا يختصّ بنا ولا يعلم إلا بتوفيقنا وهي علم الغيوب. بحار الانوار ج ۱۳ ح ۲۸۳.  
 ۲ - از آیات و روایات رسیده در باب عصمت انبیاء و ائمه علیهم السلام به همراه تفسیر و توضیح علمای بزرگ دین مراتب عصمت را می توان به ۳ بخش تقسیم کرد: ۱ - عصمت از گناه و معصیت؛ که افراد معمولی هم می توانند با تهذیب و تزکیه نفس و رعایت حدود الهی به مرتبه از عصمت برسند. ۲ - عصمت از نسیان و فراموشی؛ که شامل انبیاء و اوصیاء الهی می شود. ۳ - عصمت از جهل که مخصوص چهارده معصوم علیهم السلام می باشد. به این معنا که هیچ علمی بر آنها پوشیده نیست، إلا علم بداء که مخصوص خداوند است و معصومین علیهم السلام بنا به شرایط و زمانی خاص مانند شب قدر از آن

### گنج چه بوده است؟

یکی از سؤالات دیگری که پیرامون این داستان وجود دارد این است که، آن گنجی را که حضرت خضر علیه السلام اصرار داشت تا با ساختن دیوار محافظت شود چه بود؟ و از طرفی چرا آن مرد صالح یعنی پدر این دو یتیم چنین گنجی اندوخته بود؟

به اعتقاد اکثر مورّخین و مفسّرین، این گنج بیش از آنکه جنبه مادی داشته باشد جنبه معنوی داشته است و طبق بسیاری از روایات شیعه و اهل سنت، لوحی بوده که بر روی آن کلمات حکمت آمیزی نوشته شده بود.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که حضرت فرمودند: «این گنج طلا و نقره نبوده بلکه لوحی بوده که این چهار جمله بر روی آن ثبت شده بود: «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مَنْ أَيْقَنَ بِالْمَوْتِ لَمْ يَضْحَكْ سِنَّهُ وَمَنْ أَيْقَنَ بِالْحِسَابِ لَمْ يَفْرَحْ قَلْبُهُ وَمَنْ أَيْقَنَ بِالْقَدْرِ لَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ»<sup>(۱)</sup> یعنی

➤ مطلع می شوند و همین باعث فرق بین خداوند و چهارده معصوم علیهم السلام است؛ مثلاً در روایتی معصوم ششم امام سجاد علیه السلام می فرماید: «اگر این آیه ﴿يَمْنَحُوا اللَّهَ مَا يَشَاءُ وَيُنَبِّئُ﴾ در قرآن نمی شد، من حوادث گذشته و آینده تا روز قیامت را برای شما می گفتم»؛ (تفسیر برهان، ذیل همین آیه).

## بفش اول: گنج چه بوده است؟

«معبودی جز الله نیست، کسی که به مرگ ایمان دارد بیهوده نمی خندد و کسی که یقین به حساب الهی دارد قلباً خوشحال نیست و نسبت به کارهایش در برابر پروردگار خوف دارد و کسی که یقین به مقدرات الهی دارد جز از خدا، از کسی نمی ترسد»<sup>(۱)</sup>.

به هر حال این چهار کلمه مشتمل است بر:

۱- توحید خداوند و تنزیه و تسبیح پروردگار.

۲- یادآوری مرگ و مطالب پیرامون آن.

۳- یادآوری احوال قیامت و روز حسابرسی که موجب عدم شادی به لذات دنیا می شود.

۴- یقین به قضا و قدر الهی که موجب عدم ترس از غیر خدا و خضوع و خشوع در برابر ذات اقدس الهی می شود.

و این چهار کلمه از بزرگترین ارکان ایمان و از صفات مهم کمالیه است.

---

۱- از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند: این گنج طلا و نقره نبوده است، تنها لوحی بوده که چهار جمله بر آن ثبت بود: «لا إله إلا الله، من أيقن بالموت لم يضحك ومن أيقن بالحساب لم يفرح قلبه، ومن أيقن بالقدر لم يخش إلا الله»: «معبودی جز الله نیست، کسی که به موت ایمان دارد بیهوده نمی خندد و کسی که یقین به حساب الهی دارد خوشحالی نمی کند (به فکر مسائل خویش است) و کسی که یقین به مقدرات الهی دارد جز از خدا نمی ترسد. (کافی ج ۲، ص ۵۸) و در بعضی از روایات آمده است: این گنج یک لوح طلایی بوده است، که این منافاتی با مطلب فوق ندارد، چون ممکن است جملات فوق بر روی لوحی از طلا نوشته شده باشد.

بخش دوم :

پندهای حضرت خضر

علیه السلام

\*\*\*\*\*

حکایات حضرت خضر

واهل بیت پیامبر علیهم السلام



### پند و اندرزهای حضرت خضر علیه السلام به حضرت موسی علیه السلام

از ثمرات مقام بندگی این است که انسان با تهذیب نفس و رسیدن به مقام عبودیت، به جایی می‌رسد که حکمت به قلبش سرازیر می‌گردد. چنین شخصی اگر چهل روز در مقام اخلاص به سر ببرد و واقعاً خالص شود حکمت از قلبش به زبانش جاری می‌گردد. (۱) آنجاست که به کنه مقام بندگی خواهد رسید و خدا هم به او کمک خواهد کرد که هر سخنی که می‌گوید و هر کاری می‌کند از روی حکمت باشد و باعث تربیت روحی افراد گردد. در جریان ملاقات حضرت موسی علیه السلام، حضرت خضر علیه السلام نیز علاوه بر اینکه با اعمالش روح موسی علیه السلام را از معرض خطر یک صفت رذیله می‌رهاند، از آغاز دوره همراهیشان برای او سخنان و حکمت‌هایی پیرامون معارف الهی و آداب اسلامی بیان می‌کند که بعضی از این پند و اندرزها در میان روایات آمده است و ما هم برای کسانی که می‌خواهند با عمل به این حکمت‌ها رشد کنند، تعدادی از آنها را نقل می‌کنیم:

۱ - عن النبي صلى الله عليه وسلم: «من أخلص العبادة لله أربعين صباحاً ظهرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه».

(بحار الانوار - ج ۵۳، ص ۳۲۶)

**پند اول:** از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمودند: «زمانی که موسی علیه السلام خضر علیه السلام را ملاقات کرد به او گفت: «مرانصیحتی فرما!» حضرت خضر علیه السلام فرمود: «ای طالب علم! گوینده نسبت به شنونده کمتر خسته می شود پس زمانی که برای همنشینانت صحبت می کنی آنها را خسته نکن و کمتر حرف بزن و بدان که قلب تو مانند ظرفی است، پس بین ظرفت را با چه چیزی پر می کنی و از چه معارف و مطالبی استفاده می کنی، دنیا را بشناس و به آن زیاد اهمیت نده زیرا که دنیا، خانه و محل آسایش تو نیست، همانا دنیا برای بندگان قرار داده شده تا برای معاد توشه جمع کنند. (۱)»

ای موسی! خودت را به صبر عادت بده تا حلم و بردباری را به دست آوری. در قلبت تقوا را ایجاد نما تا به علم برسی. نفست را بر صبر راضی کن و آن را از گناه خالی نما. اگر علم می خواهی برای به دست آوردن آن کوشش کن، به درستی که علم برای کسی است که

---

۱ - نکته مهمی که اینجا لازم است توضیح داده شود این است که، بین دل بستگی به دنیا با داشتن نعمتهای دنیایی و آسایش یافتن به وسیله آنها خیلی تفاوت وجود دارد. خدای عزوجل داشتن نعمتهای دنیایی را نفی نمی کند «ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة» و بلکه گاهی وسیله لازم است برای ارتقاء و پیشرفت روحی و معنوی. نهایت امر آنچه منظور دانسته شده است این است که انسان محبت و دأب فکریش دنیا باشد. اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام هیچ وقت جزو افراد فقیر نبوده اند بلکه با کار و کوشش، دنیای خود را تأمین می کردند و به افراد دیگر هم کمک می کردند و اگر در تاریخ آمده در یک مقطع زمانی فقیرانه زندگی می کردند دلیلش این بوده که حتی نیاز خود را به دیگران ایثار می کردند.

برای آن تلاش کند. در مسائل بی فایده زیاد صحبت نکن! چرا که نطق زیاد برای علماء عیب است و برای افراد کم عقل باعث آشکار شدن عیوبشان؛ بلکه باید حدّ تعادل را حفظ کنی که همین، یکی از راههای کسب توفیقات و محکم شدن در راه است.

از افراد نفهم دوری کن و در مقابل نادانان حلم داشته باش، پس به درستی که اعراض از جهال و بردباری در برابر سفهاء، فضیلتی برای افراد بردبار و زینتی برای علماست و زمانی که جاهلی به تو دشنام داد از روی مصالحه با او ساکت باش و از روی دوراندیشی او را دور کن، چرا که فرد جاهل باقیمانده جهل و دشنامهایش قطعاً بیشتر از آن چیزی است که اظهار کرده است.

ای پسر عمران! باز نکن دری را که نمی دانی چگونه آن را ببندی و نبند دری را که نمی دانی چگونه آن را باز کنی. (یعنی بر کاری که از آن آگاه نیستی وارد مشو).

ای پسر عمران! کسی که خواسته های دنیایی اش به آخر نمی رسد و رغبتش نسبت به آن پایانی ندارد، چگونه می تواند بنده واقعی خدا باشد و کسی که وضع خودش را با تنبلی اش به ذلت می کشاند و آنگاه در آنچه که برایش پیش می آید خدا را متهم می کند، چگونه می تواند زاهد باشد؟ (۱)

۱ - یکی از رموز موفقیت انسان در همه کارها این است که انسان اشتباهات خود را قبول

ای موسی! آنچه را که می‌آموزی برای عمل کردن به آن یاد بگیر نه برای نقل کردن که در این صورت آنچه را که آموخته‌ای برای تو مایهٔ هلاکت است و برای غیر تو که این حرفها را از تو می‌شنوند و به آن عمل می‌کنند، نور است. (۱)

**پند دوم:** امام سجاد علیه السلام فرمودند: «آخرین مطلبی که خضر علیه السلام موسی بن عمران علیه السلام را به آن سفارش کرد این بود که به او گفت: هرگز به کسی نسبت گناه مده. محبوبترین چیزها در پیشگاه خدای عزوجل سه چیز است:

۱- میانه‌روی در هنگام دارایی

۲- عفو و گذشت در هنگام قدرت

۳- مدارا کردن با بندگان خدا

و هیچ‌کس در دنیا با کسی مدارا نمی‌کند، مگر آنکه خدای عزوجل در روز قیامت با او مدارا خواهد کرد و در رأس همهٔ حکمتها، ترس و خوف (از روی محبت و بیداری) از خدای عزوجل است. (۲)

**پند سوم:** امام صادق علیه السلام فرمودند: موسی بن عمران علیه السلام وقتی که خواست از خضر علیه السلام جدا شود به او گفت: به من نصیحتی بفرما! از جمله آنچه که خضر به او گفت این بود که: بر حذر باش از لجاجت و از

➤ کند و به گردن دیگران، مخصوصاً خداوند نیندازد و مانند حضرت یونس علیه السلام زبان حالش این باشد ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾.

۱- بحار الأنوار ج ۱، ص ۲۲۶.

۲- مستدرک الوسائل ج ۱۶، ص ۴۵۵.

اینکه در جایی که نیازی نیست اقدام کنی و از اینکه بدون برخورد به موضوع جالبی، بخندی. متذکر و متوجه خطاهایت باش و برحذر باش از گفتن خطاهای مردم. (۱)

**پند چهارم:** به سند معتبر از امام صادق علیه السلام نقل شده است که خضر علیه السلام به موسی علیه السلام گفت: ای موسی! بهترین روزهای تو روزی است که در پیش داری یعنی روز قیامت. پس بین چگونه برای تو خواهد بود؟ جوابی برای آن روز مهیا کن، چون تو رانگه می دارند و از تو سؤال خواهند کرد. از زمانه و از دگرگونی احوال آن پند خود را بگیر و بدان که عمر دنیا دراز است برای کسی که اعمال شایسته انجام دهد و کوتاه است برای کسی که به غفلت گذراند؛ پس چنان عمل کن که گویا ثواب عمل خود را می بینی تا موجب زیاد شدن طمع تو گردد در جهت کسب ثواب آخرت. به درستی که آنچه از دنیا می آید مانند آنهایی است که گذشته است. از گذشته‌ها چیزی برای تو نمانده است مگر عمل صالحی که انجام داده‌ای! در آینده نیز چنین خواهد بود. (۲)

**پند پنجم:** نقل شده که خضر علیه السلام به موسی علیه السلام گفت: ای موسی! خدا بندگانی دارد که علم تو در نزد آنها مانند یک دانه خردل است (و وقتی که خواستند از هم جدا شوند) خضر علیه السلام گفت: یا موسی دو پند از من گوش کن؛ اول آنکه خوشرو باش تا جاه و عزت یابی و ترشرو

۱- وسائل الشیعة ج ۱۵، ص ۲۹۰.

۲- کافی ج ۲، ص ۴۵۹.

مباش که خدای تعالی این حالت را دوست ندارد و دوم اینکه از هیچ کس حاجت نخواه نه برای خود و نه برای دیگران تا احترام داشته باشی. این را گفت و از هم جدا شدند.



### حکایات حضرت خضر علیه السلام و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

یکی از افتخارات بزرگ حضرت خضر علیه السلام این است که این سعادت را داشته تا در زمان حیات خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام به خدمت آن بزرگواران رسیده و از محضر آن عزیزان که خزان علم و معدن رحمت پروردگار هستند، استفاده‌های فراوانی ببرد و بر علم ناچیز خود در مقابل آن دریای عظیم علوم الهی، اضافه نماید. (۱)

ما در این قسمت تعدادی از جریانات و برخوردهای حضرت خضر علیه السلام با اهل بیت علیهم السلام را که در روایات به آن اشاره شده است نقل می‌کنیم امید است موجب رشد و ترقی ما نیز باشد. (۲)

### حکایت اول: امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: یک روز

---

۱- امام صادق علیه السلام به بعضی از اصحاب خود در حج فرمودند: «وَرَبُّ الْكَعْبَةِ وَرَبُّ الْبَيْتِ (ثَلَاثَ مَرَّاتٍ) لَوْ كُنْتُ بَيْنَ مُوسَى وَالْخَضِرِ لَأَخِيرُهُمَا أَنِّي أَعْلَمُ مِنْهُمَا وَلَأُنْبَأُتُهُمَا بِمَا لَيْسَ فِي أَيْدِيهِمَا لِأَنَّ مُوسَى وَالْخَضِرَ علیهما السلام أُعْطِيَا عِلْمَ مَا كَانَ وَلَمْ يُعْطِيَا عِلْمَ مَا يَكُونُ وَمَا هُوَ كَائِنٌ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ وَقَدْ وَرِثَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَرِثَاةً». (کافی جلد ۱ صفحه ۲۶۰)

۲- لازم به تذکر است که به این مقدار بیشتر نتوانستیم دسترسی پیدا کنیم در صورتی که یقیناً بیشتر از آنچه ما نقل کرده‌ایم، اسراری بین اهل بیت علیهم السلام و حضرت خضر علیه السلام خصوصاً در رابطه با آن مأموریتی که برعهده حضرت خضر علیه السلام قرار داده شده، مبادله شده است.

در حالی که من با پیامبر ﷺ در بعضی از کوچه‌های مدینه راه می‌رفتیم. پیرمردی را دیدم قد بلند، چهار شانه و فراخ سینه، پس سلام کرد بر پیامبر ﷺ و به ایشان مرحبا گفت<sup>(۱)</sup>، سپس متوجه من شد و گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَابِعَ الْخُلَفَاءِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» (یعنی سلام بر تو ای چهارمین خلیفه و رحمت و برکات خدا بر تو باد) آیا اینطور نیست یا رسول الله ﷺ؟ پیامبر ﷺ به او فرمودند: بله!

سپس آن شخص رفت. من عرض کردم: یا رسول الله چه چیزی این پیرمرد در مورد من گفت و شما او را تصدیق فرمودید؟ پیامبر ﷺ فرمودند: تو اینطور هستی الحمد لله (یعنی چهارمین خلیفه‌ای) به درستی که خدای عزوجل در کتابش (قرآن) فرمود: من در زمین برای خودم خلیفه قرار دادم<sup>(۲)</sup> و خلیفه قرار داده شده در آن آدم ﷺ است. (منظور این آیه حضرت آدم است) و باز خداوند فرمود: «یا داوود ما تو را در روی زمین مقام خلافت دادیم، تا میان خلق خدا به حق حکم کنی»<sup>(۳)</sup>.

پس داود دومین خلیفه است و باز در جریان موسی حکایت فرموده که موسی به برادرش هارون گفت: «تو در میان مردم جانشین من باش و راه اصلح پیش گیر»<sup>(۴)</sup> پس هارون سومین خلیفه است که موسی او را به

۱ - جمله‌ای که عرب به عنوان اظهار خوشحالی می‌گوید.

۲ - ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ سورة بقره آیه ۳۰.

۳ - ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾ سورة ص آیه ۲۶.

۴ - ﴿وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلِفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِح﴾ سورة اعراف آیه ۱۴۲.

عنوان جانشین در قومش، با اجازه خداوند برگزید.

و خدای عزوجل فرمود به رسولش که، در روز حج اکبر<sup>(۱)</sup> به مردم اعلام کنم که تو ای علی، معرفی شده از طرف خدا و رسولش و وصی من و وزیر من می باشی و تو پرداخت کننده دیون من از طرف من هستی و تو نسبت به من به منزله هارون هستی نسبت به موسی، جز اینکه بعد از من نبی دیگری نیست. پس تو چهارمین خلیفه ای همانطور که آن پیرمرد به آن نحو بر تو سلام کرد. آیا نمی دانی او چه کسی بود؟ گفتم نه! فرمود: پس بدان او برادرت خضر بود.<sup>(۲)</sup>

**حکایت دوم:** از ابی امامه نقل شده که، روزی رسول الله ﷺ به

اصحابش فرمود: آیا نمی خواهید در مورد خضر به شما چیزی بگویم؟ گفتند: چرا یا رسول الله ﷺ می خواهیم، پیامبر ﷺ فرمود: زمانی خضر در بازاری از بازار بنی اسرائیل راه می رفت که چشمش به مسکین و فقیری افتاد، پس آن مسکین گفت: صدقه ای به من بده، خداوند به تو برکت بدهد.

خضر گفت: من ایمان به خدا و قضای الهی دارم اما چیزی ندارم به تو بدهم. مسکین گفت: بوجه الله (به خاطر خدا) صدقه ای به من بده،

۱ - منظور در حجة الوداع (آخرین حج پیامبر ﷺ) و واقعه غدیر خم است که خداوند فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾ یعنی ای پیامبر آنچه که از جانب پروردگار بر تو نازل شده به مردم ابلاغ کن و اگر این کار را نکنی رسالت خود را ابلاغ نکرده ای. سوره مائده آیه ۶۷.

۲ - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۹.

بدرستی که تو را فرد خیری می بینم و به خیری از ناحیه تو امیدوارم. خضر گفت: من ایمان دارم به خدا، بدرستی که تو مرا به امر بزرگی قسم دادی ولی من چیزی ندارم که به تو بدهم مگر اینکه مرا بگیری و بفروشی. مسکین گفت: آیا این امکان دارد؟ خضر گفت: راست می گویم، تو مرا به امر بزرگی قسم دادی، مرا سوگند دادی به وجه و خاطر ربّ و پروردگارم، بدرستی که به خاطر همین مسئله تو را دست خالی نمی گذارم، پس مرا بفروش.

سپس مسکین او را جلو انداخت، به بازار برد و به چهارصد درهم فروخت. پس خضر مدتی پیش خریدار بود اما خریدار او را به هیچ کاری وانمی داشت. خضر گفت: بدرستی که تو مرا خریدی تا برایت کار کنم پس دستور کاری را به من بده. آن شخص گفت: من کراهِت دارم که تو را به سختی بیندازم، بدرستی که تو پیرمردی مسن هستی. خضر گفت: برای من سخت نیست. مرد گفت: پس بلند شو و این سنگها را حمل کن. و گفت: شش نفر در یک روز هم نمی توانند آنها را حمل کنند. پس خضر بلند و در یک ساعت آنها را حمل کرد. مرد به او گفت: احسنت، بر کاری طاقت آوردی که کسی طاقت آنرا نداشت.

آنگاه برای آن مرد سفری پیش آمد، لذا رو به خضر کرد و گفت: بدرستی که من تو را شخص امینی یافتم پس جانشین خوبی باش در میان اهلِم، به هر حال من کراهِت دارم که تو را به سختی بیندازم. خضر گفت: برای من سخت نیست. مرد گفت: پس، از شیر چیزی درست

کن تا من برگردم، (ظاهراً برای استفاده اهل خانه و یا فروش).  
زمانی که آن مرد از سفر بازگشت دید کاری که به خضر سپرده بود  
بالا گرفته است. پس آن مرد به خضر گفت: قَسَمْتُ مِی دَهْم بوجه الله  
(به خاطر خدا) که اصل و نسب تو کیست؟ و جریان تو چیست؟ خضر  
گفت: بدرستی که تو مرا به امرِ بزرگی قسم دادی، وجه الله عزوجل مرا  
در بردگی تو قرار داده است و به خاطر این قسم بوده که من به تو  
فروخته شدم. به زودی به تو می گویم که من کیستم؛ من آن خضر  
هستم که شنیده‌ای، فقیری از من صدقه‌ای می خواست و من چیزی  
نداشتم که به او بدهم، پس مرا به وجه الله عزوجل قسم داد، بنابراین  
من خودم را در اختیار او گذاختم تا مرا بفروشد.

آنگاه خضر گفت: بدرستی که اگر کسی به خدا (بوجه الله) قسم داده  
شود و او سائل را رد کند در حالی که توانایی بر انجام آن کار را داشته  
باشد، در روز قیامت ننگه داشته می شود در حالی که در صورتش  
پوست و گوشت و خونی وجود ندارد و فقط استخوان متحرکی است.  
مرد گفت: تو را به سختی انداختم و نشناختم. خضر گفت: اشکالی  
ندارد سالم و باقی باشی. مرد گفت: پدر و مادرم به فدایت، تو را حاکم  
می کنم بر زندگی و مالم آنگونه که خدا برای تو می خواهد و یا اینکه تو  
را آزاد می گذارم تا راه خود را بگیری. خضر گفت: دوست دارم مرا  
آزاد کنی تا بتوانم بندگی خدا را آنطور که می خواهم انجام دهم.

آنگاه خضر علیه السلام گفت: حمد و ستایش کسی را که مرا در بردگی

شخصی قرارم داد و سپس از آن نجاتم داد. (۱)

**حکایت سوّم:** از اصبح به نباته نقل شده است که:

«امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه نزدیک ستون هفتم از طرف باب الفیل، جایی که بعد از صحن است نماز می خواندند، در این هنگام مردی به سوی او آمد که بر دوشش دو بُرد سبز بود و دو گیسوی سیاه داشت با محاسنی سفید، پس هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام نمازشان را سلام دادند، این مرد خود را بر روی حضرت انداخت و سر امام را بوسید. سپس دست امام را گرفت و او را از باب کِنْدَه (۲) خارج کرد.

ابن نباته گوید: ما نیز به سرعت پشت سر آنها خارج شدیم، در حالی که برای امیرالمؤمنین علیه السلام احساس امنیت نمی کردیم. سپس در چهارچوب باب کِنْدَه، امیرالمؤمنین علیه السلام رو به طرف ما برگرداند و فرمود: شما کاری دارید؟ گفتیم: آقا ما نسبت به این سوار بر شما مطمئن نیستیم. حضرت فرمودند: این برادر من خضر است. آیا آن وقتی که خودش را بر روی من انداخت ندیدید؟ گفتیم: چرا! پس امام فرمودند: این شخص (خضر) به من گفت که تو در یک حصن و حصاری هستی که هیچ ستمگری اراده آن محدوده و حصن را نمی کند، مگر اینکه خدا جَوْلان و جبروت این ستمگر را در هم می شکند.

۱- مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۲۷۰.

۲- نام یکی از دربهای مسجد کوفه که برگرفته از نام قوم بنی کِنْدی است.



امیرالمؤمنین علیه السلام این را فرمودند و از مردم دور شدند و من همراه  
امیرالمؤمنین علیه السلام خارج شدم، چون ایشان برای نماز ظهر می رفتند. (۱)

### حکایت چهارم: از عبدالله بن حسن نقل شده که: روزی

امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه بودند، پس هنگامی که تاریکی شب  
او را فراگرفت، مردی از درب باب الفیل وارد مسجد شد، در حالی که  
لباس سفیدی بر تن داشت، آنگاه نگهبانان و مأموران روز پنجشنبه  
جلو آمدند، امیرالمؤمنین علیه السلام به آنها فرمودند: چه می خواهید؟ عرض  
کردند: دیدیم این مرد به طرف شما نزدیک می شد، پس ترسیدیم که به  
شما آسیبی برساند. امام علیه السلام فرمودند: هرگز! برگردید، خدا شما را  
رحمت کند. آیا شما مرا از اهل زمین حفظ می کنید؟ پس چه کسی مرا  
از اهل آسمانها حفظ می کند؟

آن مرد مدتی طولانی نزد امام علیه السلام ماند و از ایشان سؤال می کرد،  
سپس عرض کرد: ای امیرالمؤمنین علیه السلام تو به خلافت ارزش و بهاء  
داده ای و خلافت به تو ارزش و بهاء نداده و خلافت بدون تو ارزشی  
ندارد و امت محمد صلی الله علیه و آله به تو نیازمند است و تو به این امت نیازی  
نداری، همانا قومی بر تو پیشی گرفته و در جایگاه تو نشستند، پس  
عذاب آنها با خداست. تو در دنیا اهل زهد و در آسمانها و زمین با  
عظمت هستی. همانا برای تو در آخرت ایستگاههای زیادی است که  
در آن چشمان شیعیانت با دیدن تو روشن خواهد شد و همانا تو آقای

اوصیاء هستی و برادر تو آقا و سرور انبیاء. و سپس ائمه دوازده گانه را نام برد و رفت.

آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام رو به امام حسن و امام حسین علیهما السلام کرده و فرمودند: آیا او را شناختید؟ عرض کردند: نه، او چه کسی بود ای امیرالمؤمنین؟ حضرت فرمودند: او برادرم خضر علیه السلام بود. (۱)

**حکایت پنجم:** محمد بن یحیی روایت کرده که: روزی حضرت

علی علیه السلام دور کعبه طواف می کرد، ناگهان مردی را دید که به پرده های کعبه آویزان شده بود و می گفت: «ای کسی که شنیدن صدای کسی، او را از شنیدن صدای دیگری مشغول نمی کند و صدای همه را می شنود و ای کسی که سؤال کنندگان، او را به اشتباه نمی اندازند و جواب همه را می دهد، ای کسی که با اصرار اصرار کنندگان به تنگ نمی آید، سرمای خنکی عفو خودت را و شیرینی رحمتت را به من بچشان. (۲)

سپس علی علیه السلام فرمود: ای بنده خدا! دعای تو این است؟ گفت: آن را شنیدی؟ فرمود: بله. عرض کرد: پس در تعقیب هر نمازی این دعا را بخوان، قسم به کسی که جان خضر در دست اوست، اگر برای تو گناهی به تعداد ستارگان آسمان و عرض و طول آسمان و به اندازه ریگهای زمین و خاکهای آن باشد، همانا خدا تو را سریعتر از یک چشم

۱ - بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۱۳۲.

۲ - «يَا مَنْ لَا يَشْفَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ يَا مَنْ لَا يُغْلَبُهُ انْسَانٌ لَوْ أَنَّ يَا مَنْ لَا يَتَّبِرُهُم بِالْحَاحِ الْمَلِيحِينَ، أَذْفَنِي بَرْدَ عَفْوِكَ وَخَلَاوَةَ رَحْمَتِكَ».

به هم زدن می‌آمزد. (۱)

**حکایت ششم:** حارث همدانی می‌گوید: همراه امیرالمؤمنین علیه السلام

در نَخِیلَه پیرمردی را دیدم، گفتم: یا امیرالمؤمنین علیه السلام این چه کسی است؟ فرمودند: این برادرم خضر علیه السلام است. آمده تا از من سؤالی کند از آنچه از عمر دنیا باقی مانده و من سؤال کنم از آنچه که از عمر دنیا گذشته! پس او به من خبر خواهد داد در حالی که من نسبت به آنچه که از او می‌پرسم، با خبرم.

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: یک سینی خرما از آسمان برای ما آورده شده، همانا خضر علیه السلام هسته آن را می‌انداخت ولی من آن را در کف دستم جمع کردم. حارث می‌گوید گفتم: یا امیرالمؤمنین علیه السلام آن را به من ببخش. پس هسته‌ها را به من بخشید، آنها را کاشتم. نوعی از

---

۱ - بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۱۳۲. چون صحبت از دعا و مناجات در هنگام طواف خانه کعبه شد، خوب است که قضیه‌ای را از کتاب راهی به سوی نور نوشته حجة الاسلام علیرضا نعمتی صفحه ۱۶۸ نقل کنیم تا دلها متوجه قلب عالم امکان، حضرت ولی عصر علیه السلام شود: فقیهی از فقهای آل محمد علیهم السلام و ولّی از اولیاء خدا می‌فرمودند: در ماه ذی الحجّة الحرام سال ۱۴۱۴ هجری قمری که برای مراسم حج در مکه مشرف بودم. در هنگام طواف بیت الله الحرام بناگاه و به‌طور اتفاقی متوجه شدم پشت سر امام زمان علیه السلام قرار گرفته‌ام و شنیدم که آن حضرت این جمله را که حاکی از مظلومیت و اضطراب بود با خدای خود مناجات می‌نمودند که: «الهی و ربّی من لی غیرک أسئله کشف ضری والنظر فی امری» محبوبم! عزیزم! پرورش دهنده‌ام! من چه کسی جز تو دارم؟ از پروردگار برطرف کردن غربت و مشکلم را می‌خواهم و اینکه نظر لطفی برای اصلاح امرم بنماید.

بهترین انواع خرماى رسیده خوب و عجیبی درآمد که من مثل آن را هرگز ندیده بودم. (۱)

**حکایت هفتم:** در خبر آمده که خضر علیه السلام و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پیش هم بودند، سپس امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمودند: یک جمله حکیمانه‌ای بگو!

خضر علیه السلام عرض کرد: چه قدر خوب است تواضع کردن بی‌نیازان برای نیازمندان به خاطر نزدیکی به خدا.

آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: و بهتر از آن استغناء و عدم اظهار نیازمندان است از اغنیاء به خاطر اعتماد کردن به خدا. پس خضر علیه السلام گفت: باید این جمله را با طلا نوشت. (۲)

**حکایت هشتم:** در حدیثی آمده که؛ امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند: در شب جنگ بدر، خضر علیه السلام را در خواب دیدم، از او خواستم چیزی به من یاد دهد که به کمک آن بر دشمنان پیروز شوم. گفت: بگو «یا هو یا من لا هو الا هو». هنگامی که صبح شد، جریان را خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم، فرمودند: «یا علی علّمتَ الأسمَ الأعظمَ» ای علی اسم اعظم به تو تعلیم داده شده است. سپس این جمله ورد زبان من در جنگ بدر بود.

عمارِ یاسر، هنگامی که شنید حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این ذکر را

۱- بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۱۳۱.

۲- بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۱۳۳.

در روز صفین و هنگام جنگ می خوانند، عرض کرد: این کلمات چیست؟ حضرت فرمود: اسم اعظم خدا و ستون توحید است. (۱)  
نکته: این به نوعی بیانگر عظمت حضرت خضر علیه السلام است که خداوند اسم اعظم را به او تعلیم داده است.

**حکایت نهم:** ابو هاشم داود بن قاسم الجعفری از امام جواد علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: روزی امیرالمؤمنین علیه السلام به همراه امام حسن علیه السلام و سلمان فارسی می آمدند و در حالی که آن حضرت به دست سلمان تکیه داده بودند وارد مسجد الحرام شدند، در این حال مردی که لباس و شکلش زیبا بود جلو آمد و به امیرالمؤمنین علیه السلام سلام کرد، حضرت جوابش را دادند، سپس نشست و گفت: ای امیرالمؤمنین علیه السلام از تو سه سؤال می پرسم اگر جواب آنها را به من بدهی می فهمم که این مردم نسبت به امر تو آنچنان که شایسته بود، راهی را پیمودند که بر علیه خودشان تمام شد، در نتیجه آنها در دنیا و آخرتشان در امان نخواهند بود و اگر نتوانستی جواب دهی می فهمم که تو و آنها با هم مساوی و مثل هم هستید.

امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمودند: هرچه می خواهی پرس. آن مرد گفت: به من بگو زمانی که شخص خوابید روحش به کجا می رود؟ و اینکه چگونه انسان به یاد می آرد و فراموش می کند؟ و اینکه چگونه فرزندان شخصی، شبیه به عوه ها و دیشی هایش می شود؟ آنگاه

امیرالمؤمنین علیه السلام رو کردند به امام حسن علیه السلام و فرمودند: ای ابا محمد جوابش را بده. (۱)

امام حسن علیه السلام فرمودند: اما آنچه پرسیدی دربارهٔ انسانی که می خوابد و روحش کجا می رود؛ روحش تعلق به باد می گیرد و باد نیز تعلق به هوا دارد (یعنی روح به فضا می رود) تا وقتی که صاحب آن روح برای بیدار شدن حرکت نکند. پس اگر خداوند اجازه دهد که روح به سوی صاحبش برگردد از هوا جذب می شود و برمی گردد و اگر خداوند اجازه بازگشت به آن روح را ندهد، جذب هوا می شود و به صاحبش بر نمی گردد تا وقتی که برانگیخته شود (در روز قیامت) (۲)، و اما آنچه پرسیدی دربارهٔ موضوع یادآوری و فراموشی؛ همانا قلب

۱- اینکه حضرت علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام می فرمایند: جوابش را بده، شاید از این باب بوده است که می خواستند عظمت امام مجتبی علیه السلام را به عنوان جانشین بعد از خود به مردم معرفی کنند و یا اینکه خواسته اند بفهمانند، وقتی فرزندی می تواند پاسخ بدهد، من که پدر او و امام شما هستم، بطریق اولی می توانم جواب بدهم.

۲- پیشوای پنجم شیعیان جهان حضرت باقرالعلوم علیه السلام نیز در این باره می فرمایند: «انسان وقتی که به خواب می رود، نفس او (یا روح حیوانی که حامل عقل و علم است) از بدن جدا می شود و به گردش و سیر در فضا می پردازد و روح نباتی او در بدنش باقی می ماند و البته در این موقع ارتباطی بین نفس و روح نباتی باقی است، چنانکه خورشید با زمین به وسیله شعاعش ارتباط دارد، اگر خدای تعالی اجلس را مقدر فرموده باشد، روح نباتی به روح انسانی ملحق می شود و انسان می میرد و اگر وقتش نرسیده باشد، روح انسانی به روح نباتی در بدن ملحق می شود [پاسخ به مشکلات جوانان ص ۳۷۸ - نوشته: حجة الاسلام سید جعفر رفیعی] - ضمن اینکه این مسئله از نظر علم روز نیز ثابت شده است.



انسان درون صندوقچه‌ای است و بر آن صندوقچه سرپوشی، پس اگر در آن حالت بر محمد ﷺ و آل محمد صلوات کاملی بفرستد<sup>(۱)</sup>، آن سرپوش از روی صندوقچه کنار می‌رود و قلب روشن می‌شود و انسان آنچه را که فراموش کرده بود به یاد می‌آورد و اگر صلوات نفرستد و یا ناقص بفرستد، آن پرده بر روی صندوقچه قرار می‌گیرد و قلب را تاریک می‌کند و انسان آنچه را که به یاد داشت، فراموش می‌کند.

و اما آنچه پرسیدی در مورد بچه که چگونه شبیه عموها و دایی‌ها می‌شود... (آنگاه امام حسن علیه السلام به تفصیل بیان می‌فرمایند که اگر آمیزش مرد با همسرش در حال آرامش و بدون اضطراب باشد، بچه شبیه به پدر و مادر و اگر در حال اضطراب و نگرانی باشد، شبیه به عمو یا دایی می‌شود).

سپس آن مرد گفت: من شهادت می‌دهم که خدایی غیر از الله وجود ندارد و پیوسته به آن شهادت می‌دهم و شهادت می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و فرستاده‌اش است و پیوسته به آن شهادت می‌دهم و شهادت می‌دهم که تو جانشین رسول او هستی و برپا دارنده حجّتش بعد از او هستی (و اشاره کرد به امیرالمؤمنین علیه السلام) و پیوسته به آن شهادت می‌دهم و شهادت می‌دهم که تو جانشین و برپا دارنده حجّتش بعد از او هستی (و اشاره کرد به امام حسن علیه السلام) و شهادت می‌دهم، بدرستی که حسین بن علی علیه السلام جانشین پدرت و برپا دارنده حجّت او بعد از تو

۱ - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمایند: «لا تُصَلُّوا عَلَيَّ صَلَاةً مَبْتُورَةً» بر من صلوات ناقص و کوتاه نفرستید... منظور از صلوات ناقص، نگفتن آل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.

است و شهادت می‌دهم به علی بن حسین علیه السلام، بدرستی که او برپا دارنده حجّتش بعد از اوست و شهادت می‌دهم به موسی بن جعفر علیه السلام، بدرستی که او برپا دارنده حجّتش بعد از اوست و شهادت می‌دهم به علی بن موسی علیه السلام، بدرستی که او برپا دارنده حجّتش بعد از اوست و شهادت می‌دهم به محمد بن علی علیه السلام، بدرستی که او برپا دارنده حجّتش بعد از اوست و شهادت می‌دهم به حسن بن علی علیه السلام، بدرستی که او برپا دارنده حجّتش بعد از اوست و شهادت می‌دهم به مردی از فرزندان حسن بن علی علیه السلام (امام عسکری) که جایز نیست نام و کنیه او برده شود تا اینکه ظاهر شود امرش و زمین را پر از عدل کند آنچنان که پر از ظلم و ستم شده است و سلام بر تو ای امیرالمؤمنین و رحمت و برکات خدا بر تو باد.

آنگاه برخاست و رفت. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: ای ابا محمد دنبالش برو و بین کجا می‌رود. سپس حسن بن علی علیه السلام به دنبالش خارج شد. آنگاه برگشت و عرض کرد: او پایش را که خارج از مسجد گذاشت نفهمیدم کجای زمین خدا رفت. حضرت علی علیه السلام فرمودند: ای ابا محمد آیا او را می‌شناسی؟ گفتم: خدا و رسولش و امیرالمؤمنین علیه السلام آگاه‌ترند. (۱) فرمود: او خضر علیه السلام بود. (۲)

۱ - در اینجا امام مجتبی علیه السلام نمی‌فرمایند که نشناختم، بلکه رعایت ادب کرده و عرض می‌کنند: خدا و رسولش و امیرالمؤمنین علیه السلام آگاه‌ترند.

۲ - کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۳.

**حکایت دهم:** از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده که گفت: یک روز نماز صبح را به همراه امیرالمؤمنین علیه السلام خواندیم، سپس آن حضرت رو به ما کرد و فرمود: ای مردم، خداوند به شما اجر و صبر دهد در مصیبت برادران سلمان.

آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام عمّامه و عبای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را پوشید و شمشیرش را برداشت و سوار بر مرکب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شد و به قبر (غلام حضرت علی علیه السلام) فرمود: تا ده بشمار. اینکار را کرد و ما خود را در کنار درب خانه سلمان (در مدائن) دیدیم.

از طرف دیگر زاذان (غلام سلمان) می گوید: دیدم سلمان در حال وفات است. به او گفتم: چه کسی تو را غسل می کند؟ سلمان گفت: کسی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را غسل داد. (یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام) گفتم: تو در مدائن هستی و او در مدینه. سلمان گفت: هرگاه لبانم برهم قرار گرفت صدای شدیدی را می شنوی. پس هنگامی که لبانش برهم قرار گرفت صدای مهیبی را شنیدم و متوجه درب خانه شدم که امیرالمؤمنین علیه السلام ایستاده است. حضرت فرمود: ای زاذان؛ ابو عبدالله سلمان، جان داد؟ گفتم: بله، ای آقای من.

پس امام علیه السلام داخل خانه شد و عبا را از روی صورت سلمان برداشت، پس سلمان تبسمی به امیرالمؤمنین علیه السلام کرد. حضرت به او فرمود: آفرین ای ابا عبدالله، زمانی که ملاقات کردی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را، به او بگو که چه گذشت بر برادرت علی علیه السلام از ناحیه قومت.

آنگاه حضرت علی علیه السلام آماده کفن و دفن سلمان شد، سپس نماز بر او خواند و ما تکبیر شدیدی از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدیم. جابر می گوید: همراه امیرالمؤمنین علیه السلام دو نفر را دیدم، حضرت فرمود: یکی از آنها برادرم جعفر علیه السلام و دیگری خضر علیه السلام است و با هریک از آنها هفتاد صف از ملائکه بود که در هر صف یک میلیون ملک بود. (۱)

### حکایت یازدهم: از ابن نباته روایت است که گفت: زمانی که

حضرت علی علیه السلام بر مسند خلافت نشست و مردم با او بیعت کردند، بالای منبر رفت و فرمود: «از من بپرسید قبل از اینکه مرا از دست بدهید». (۲) پس مردی از انتهای مسجد در حالی که بر چوب دستیش تکیه داده بود برخواست و مردم را کنار زد تا اینکه نزدیک امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و عرض کرد: ای امیرالمؤمنین، مرا به کاری راهنمایی کن که وقتی انجامش دادم خداوند مرا از آتش نجات دهد.

پس حضرت به او فرمودند: ای شخص پس گوش کن، آنگاه بفهم و بعد به یقین برس که دنیا، به وسیله ۳ گروه می ماند و پا برجاست:

۱ - بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۷۲.

۲ - در روایات هست که امیرالمؤمنین علیه السلام بارها این جمله را بر روی منبر فرمودند که:

«سَلَوْنِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي»، ولی متأسفانه گاهی برخی از افراد نادان و بی معرفت سؤالاتی می پرسیدند که باعث تأسف و تأثر بوده است، نقل است که یکی از دانشمندان مسیحی وقتی این جمله امیرالمؤمنین علیه السلام را می خواند، با چشمانی اشکبار می گوید: ای کاش علی علیه السلام در زمان ما می شد تا ما مشکلات علمی و فضائیمان را از ایشان

می پرسیدیم.

اول: به وسیله عالم سخنوری که به علمش عمل می کند، و (دوم) به وسیله انسان غنی ای که در مالش برای اهل دین خدا بخل نمی ورزد، و (سوم) به وسیله فقیر صبور و با استقامت.

پس وقتی که عالم علمش را مخفی کند و غنی بخل بورزد و فقیر بی صبری کند، زمان هلاکت و نابودی است، در آن زمان عارفان به خدا می فهمند که دنیا به آغازش یعنی به کفر بعد از ایمان برگشته است.

ای سؤال کننده، در آن زمان تو فریب زیادی مساجد و اجتماع مردم که بدنهایشان جمع است ولی قلبهایشان پراکنده است را نخور.

آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام به مردم فرمود: ای مردم، همانا انسانها سه گروهند:

۱- زاهد، ۲- راغب، ۳- صابر.

و اما زاهد؛ به چیزی از دنیا که به او داده می شود شاد نمی گردد و از چیزی که از دست می دهد ناراحت نمی شود<sup>(۱)</sup>، و اما صابر؛ دنیا را قلباً آرزومند است، پس اگر چیزی از آن بدست آورد، زمانی که به بد عاقبتی آن آگاه شود خودش را از آن ننگه می دارد، و اما راغب به دنیا؛ بیم ندارد که حلال به او برسد یا حرام.

آن مرد گفت: ای امیرالمؤمنین علیه السلام، علامت مؤمن در آن زمان چیست؟

۱- خداوند در همین رابطه می فرماید: ﴿لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾،

سورة حدید آیه ۲۳.

حضرت فرمودند: او نگاه می‌کند به حقی که خداوند بر او واجب فرموده است و به دنبالش می‌رود و به آنچه با خداوند در مخالفت است می‌نگرد و از آن بی‌زاری می‌جوید، اگرچه دوست نزدیکش باشد. آن شخص گفت: به خدا راست گفתי ای امیرالمؤمنین. سپس غایب شد و ما او را ندیدیم، مردم به دنبالش رفتند ولی او را نیافتند. آنگاه حضرت علی علیه السلام بر روی منبر تبسمی کرد و فرمود: شما را چه می‌شود او برادرم خضر علیه السلام بود. (۱)

**حکایت دوازدهم:** نقل است که امیرالمؤمنین علیه السلام خضر علیه السلام را در خواب دیدند، سپس از او خواستند که ایشان را نصیحتی بکند. آنگاه حضرت فرمودند: کف دستش را به من نشان داد، ناگهان دیدم که در آن با رنگ سبز نوشته شده:

من وجود نداشتم، پس دارای حیات گردیدم و بعد از مدتی دوباره خواهم مُرد، پس برای زمان جاویدان و خانه بقاء، خانه‌ای بساز و خانه‌های فانی دنیا را رها کن. (۲)

**حکایت سیزدهم:** در احادیث معتبر آمده است که حضرت خضر علیه السلام هنگام تشییع جنازه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به استقبال جنازه مبارک آن حضرت آمد و امام حسن و امام حسین علیهما السلام را تسلیت و تعزیت گفت و سپس آنها را به طرف قبری که توسط حضرت

۱- بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۸.

۲- بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۱۳۳.

نوح علیه السلام برای امیرالمؤمنین علیه السلام ساخته شده بود، راهنمایی کرد. (۱)

### حکایت چهاردهم: اسید بن صفوان یار رسول خدا صلی الله علیه و آله

می گوید: روزی که امیرالمؤمنین علیه السلام وفات کرد، گریه، شهر را به لرزه درآورد و مردم مانند روز وفات پیامبر صلی الله علیه و آله از خود بیخود شدند، مردی گریان و شتابان و «إنا لله وإنا إليه راجعون» گویان پیدا شد و می گفت: امروز خلافت نبوت بریده گشت. آمد تا به در خانه ای که امیرالمؤمنین علیه السلام در آن بود، ایستاد و گفت: خدایت رحمت کند ای ابوالحسن، تو در گرویدن به اسلام از همه مردم پیشتر و در ایمان با اخلاص تر و از نظر یقین محکمتر و از خدا ترسانتر و از همه مردم، رنجکش تر و رسول خدا صلی الله علیه و آله را حافظتر و نسبت به اصحابش امین تر بودی.

خدا تو را از جانب اسلام و پیغمبر و مسلمین پاداش خیر دهد، توانا بودی هنگامی که اصحاب پیغمبر ناتوانی کردند، و به میدان آمدی زمانی که خواری و زبونی از خود نشان دادند و قیام کردی موقعی که سستی ورزیدند، و به روش رسول خدا عمل کردی، آنگاه که اصحابش آهنگ انحراف کردند، بی چون و چرا خلیفه برحق او بودی، در برابر زبونی منافقان و خشم کافران و بدآمد حسودان و خواری فاسقان، ناتوانی نشان ندادی. زمانی که همه سست شدند، تو به امر خلافت قیام کردی و چون از سخن گفتن ناتوان شدند، سخن گفتی، و



چون توقف کردند، در پرتو نور خدا گام برداشتی، آنگاه از تو پیروی کردند و هدایت یافتند. از همه بیشتر مطیع پروردگار بودی، با ملایمت‌تر از همه صحبت می‌کردی و کمتر از همه سخن می‌گفتی، راستگوتر از همه بودی و نسبت به همه رأی و نظرت مهمتر، پردلتر، یقینت بیشتر و کردارت نیکوتر بود. و به امور آشناتر بودی. تو از طرف خدا در ابتدا و انتهای رئیس و بزرگ دین بودی: ابتداء زمانی بود که مردم پراکنده شدند (بعد از وفات پیامبر ﷺ) و انتها زمانی بود که سست شدند (بعد از قتل عثمان).

برای مؤمنان پدری مهربان بودی زمانی که تحت سرپرستی تو درآمدند، بارهای گرانی را که آنها از کشیدنش ناتوان شدند، به دوش کشیدی و آنچه از امور دین را تباه ساختند، اصلاح نمودی و آنچه از احکام و شرایع را رها کردند، رعایت فرمودی و زمانی که زبونی کردند و به گردآوردن دنیا حریص شدند، همت به خرج دادی. بلندی گرفتی زمانی که بی‌تابی کردند و صبر نمودی زمانی که شتاب کردند و هر خونی که می‌خواستند تو گرفتی و برای مسلمین از کفار خونخواهی کردی، از برکت تو به خیراتی رسیدند که گمانش را نداشتند، بر کافران، مانند عذابی نازل شده و برای مؤمنان پشتیبان و سنگر بودی، به سوی خدا همراه مصیبت‌های خلافت پرواز کردی و به عطای الهی کامیاب گشتی و سوابقش را احراز کردی و فضائلش را بدست آوردی، شمشیر حجّت و دلالت کند نبود، و دلت منحرف نگشت و بصیرتت

ضعیف نشد، هراسان نگشتی و سقوط نکردی.

تو مانند کوه بودی که طوفانش نجبناند و همچنان بودی که پیغمبر ﷺ فرمود: «در رفاقت و دارائی خویش، امانت نگهدارترین مردم است.» و باز چنان بودی که فرمود: «از لحاظ بدن ضعیف و در انجام امر خدا قوی است.» نزد خود فروتن و نزد خدا عظمت داشتی. در روی زمین بزرگ و نزد مؤمنین شریف بودی، هیچکس را درباره تو راه عیب جوئی نبود و هیچ گوینده‌ای نسبت به تو راه خرده‌گیری نداشت و کسی از تو طمع حق پوشی نداشت و برای هیچ کس در این جهت نر می و مجامله نداشتی، هر ناتوان و زبونی نزد تو توانا و عزیز بود تا حقش را برایش بگیری و هر توانای عزیز، نزدت ناتوان و زبون بود تا حق را از او بگیری، و در این موضوع، خویش و بیگانه نزدت برابر بود، شأن و شخصیت حق و راستی و مدارا بود. گفتارت حکمت و ثابت و فرمانت خویشتن‌داری و دوراندیشی و رأی و تصمیمت از روی دانش بود نسبت به هر چه کردی.

و هر آینه به وسیله تو راه راست روشن گشت و امر مشکل آسان شد و آتشها خاموش گشت، و دین توسط تو راست شد و اسلام قوت یافت و امر خدا ظاهر شد، اگرچه کافران دوست نداشتند و اسلام و اهل ایمان از برکت تو پابرجا شد، و بسیار بسیار پیشی گرفتی و آنان که جایگزین تو شدند (در خلافت) به رنج بسیار افکندی زیرا هر چه بکوشند تا از تو پیروی کنند، نتوانند. تو بزرگتر از آنی که مصیبتت با

گریه جبران شود، مرگ تو در آسمان، بزرگ جلوه کرد و مصیبت تو مردم را خرد کرد «فإِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، ما به قضاء خدا راضی و نسبت به فرمانش تسلیمیم، به خدا سوگند، مسلمین هرگز کسی را مانند تو از دست ندهند، تو برای مؤمنین پناه و سنگر و مانند کوهی پا برجا و بر کافران خشونت و خشم بودی، خدا تو را به پیغمبرش برساند و ما را از اجرت محروم نسازد و بعد از تو گمراه نگرداند.

مردم همه خاموش بودند تا سخنش تمام شد، او گریست و اصحاب پیغمبر ﷺ گریستند، سپس هرچه جستند او را نیافتند، دانستیم خضر عليه السلام است. (۱)

**حکایت پانزدهم:** امام جعفر صادق عليه السلام می فرمایند: «دو مرد

قریش خدمت امام چهارم عليه السلام آمدند، آن حضرت فرمودند: آیا حدیثی از رسول خدا ﷺ برای شما بگویم؟ گفتند: آری.

فرمود، از پدرم شنیدم که می فرمود: سه روز پیش از رحلت پیامبر ﷺ جبرئیل بر او نازل شد و عرض کرد ای احمد، خدا مرا به احترام تو برای احوالپرسی از تو فرستاده و با اینکه بهتر از تو احوالت را می داند، می فرماید: حالت چگونه است؟ پیغمبر عليه السلام فرمودند: غمگین و گرفتارم.

روز سوّم جبرئیل و ملک الموت و فرشته‌ای به نام اسماعیل با هفتاد هزار فرشته آمدند، جبرئیل پیش از آنها خدمت پیغمبر عليه السلام رسید و

عرض کرد: خدا به طور خصوصی مرا برای احوالپرسی شما فرستاده و می‌فرماید: ای احمد! حالت چگونه است؟ فرمودند: غمگین و گرفتارم ای جبرئیل! در اینجا ملک الموت اجازه خواست تا وارد شود. جبرئیل گفت: یا احمد! این ملک الموت است که اجازه ورود می‌طلبد و پیش از تو از کسی اجازه ورود نخواسته و پس از تو هم از کسی (برای قبض روح) اجازه نخواهد.

پیامبر ﷺ فرمود: به او اجازه بده! جبرئیل به او اذن داد. ملک الموت آمد و در برابر پیامبر ﷺ ایستاد و گفت: ای احمد، خدا مرا خدمت شما فرستاده که هر طور امر بفرمایید عمل کنم، اگر بفرمایید جانتان را می‌گیرم و اگر اجازه ندهید این کار را نمی‌کنم. پیامبر ﷺ فرمود: ای ملک الموت هر چه بگویم عمل می‌کنی؟ عرض کرد: آری، من مأمور به اطاعتم. جبرئیل به آن حضرت عرض کرد: ای احمد، خدا مشتاق ملاقات تو است. رسول خدا فرمود: ای ملک الموت به آنچه مأموری عمل کن! جبرئیل گفت: این آخرین بار است که پای بر زمین نهادم و مقصود آمدنم در این دنیا تو بودی.

چون رسول خدا ﷺ رحلت فرمودند و مردم برای تسلیت آمدند، شخصی آمد و بر در خانه‌ای که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام نشسته و رسول خدا ﷺ در کفن بود، ایستاد و در حالی که دیده نمی‌شد، گفت: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ! كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفُّونَ أَجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (درود

و رحمت خدا و برکاتش بر شما اهل بیت علیهم السلام! هر نفسی مرگ را می‌چشد و همانا مزد خود را در قیامت دریافت می‌کند، برای هر مصیبتی نزد خدای تعالی پاداشی است و از هر نعمت که از دست بدهید نزد او جانشین و اثری است و برای هر چه فوت شود و از بین برود جبرانی است، به راستی نظر و توجه به خدای عزوجل، باعث آرامش دل از هر مصیبت و جانشین از هر از دست رفته و جبران هر فوت شده است، پس بر شما باد که به خدای تعالی و اجر و جبرانش اعتماد کرده و به او توکل کنید و تنها به او امید داشته باشید که مصیبت زده واقعی آن کسی است که ثواب خدا را در اثر ناشکیبایی و ناشکری از کف بدهد.

آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام به سایرین فرمودند: این برادر من خضر علیه السلام است، آمده تا شما را در رحلت پیغمبرتان تسلیت دهد». (۱)

نکته: شاید دلیل اینکه حضرت خضر علیه السلام برای تسلیت و کم‌کردم داغ مصیبت اهل بیت علیهم السلام انتخاب می‌شود این است که اهل بیت علیهم السلام می‌دانند تنها با ظهور امام زمان علیه السلام این داغ التیام پیدا می‌کند و حضرت خضر علیه السلام، امام زمان علیه السلام را به یاد اهل بیت علیهم السلام و دیگران می‌آورد.

**حکایت شانزدهم:** از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: پدرم (امام باقر علیه السلام) روزی در مدینه بیرون تشریف برد و با حالت دلتنگی بر یکی از دیوارهای مدینه تکیه زد و به فکر فرو رفت، در اینحال مردی نزد او آمد و گفت: یا ابا جعفر برای چه محزوننی؟ اگر

برای دنیا است، که روزی خدا برای هر نیکوکار و بدکار فراهم است و اگر برای آخرت است، آن وعده راستی است که پادشاه قادری در آن حاکم است و حکم می‌کند.

امام باقر علیه السلام فرمود: برای اینها اندوه ندارم، بلکه اندوه من به خاطر آشوب و فتنه ابن زبیر است. (۱) آن مرد خندید و گفت: ای ابا جعفر هرگز دیده‌ای که کسی از خدا بترسد و خدا نجاتش نداده باشد؟ و آیا کسی را دیده‌ای که بر خدا توکل کند و او را کفایت نکرده باشد؟ آیا کسی را دیده‌ای که از خدا طلب خیر کند، پس خدا به او خیر ندهد؟ آنگاه آن مرد رفت. به آن حضرت عرض شد که: او چه کسی بود؟ فرمود: او خضر علیه السلام بود. (۲)

**حکایت هفدهم:** روایت شده که امام باقر علیه السلام به همراه فرزندش (امام صادق علیه السلام) در حج بودند مردی نزدشان آمد، سلام کرد و رو برویشان نشست، سپس گفت: من می‌خواهم از شما سؤالی بپرسم. امام باقر علیه السلام فرمودند: از پسر جعفر بپرس. آن مرد جا بجا شد و

۱- عبدالله بن زبیر، شخص خبیثی بود که در زمان یزید ملعون به خاطر مقاصد شوم خود بر علیه یزید قیام کرد و باعث فتنه و آشوب و خونریزی شد، آنگاه به خانه کعبه پناه برد ولی در آنجا یزید ملعون دستور قتل او را صادر کرد.

۲- بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۴۲. (لازم به تذکر است که این نوع روایات که شخصی در عین داشتن معرفت نسبت به مقام امام علیه السلام، به ایشان مطلبی عرض می‌کند، من باب تعلیم به امام علیه السلام نیست، بلکه برای اظهار شدن یک مطلب و رسیدن آن به مردم و تأیید آن شخص و مطلبش از ناحیه امام علیه السلام است.)

جلوی ایشان نشست، سپس گفت: از شما می‌پرسم. امام صادق علیه السلام فرمودند: از هر جایی که می‌خواهی بپرس. گفت: دربارهٔ مردی که گناه بزرگی انجام داده می‌پرسم.

فرمودند: آیا در روز ماه رمضان عمداً افطار کرده است؟ گفت: بزرگتر از آن. فرمودند: در ماه رمضان زنا کرده است؟ گفت: بزرگتر از آن. فرمودند: کسی را کشته؟ گفت: بزرگتر از آن. امام صادق علیه السلام فرمودند: اگر از شیعیان علی علیه السلام بوده به سمت خانهٔ خدا برود و قسم بخورد که برنگردد (یعنی گناه نکند) و اگر از شیعیان علی نبوده، پس مهم نیست. آن مرد به ایشان عرض کرد: خداوند شما را رحمت کند ای فرزند فاطمه علیها السلام، سه بار از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز این چنین شنیدم. آنگاه آن مرد رفت و امام باقر علیه السلام متوجه شد و به امام صادق علیه السلام فرمودند: آیا آن مرد را شناختی؟ گفت: نه، فرمودند: بدرستی که او خضر علیه السلام بود که می‌خواست او را به تو بشناسانم. (۱)

### حکایت هجدهم: محمد بن مروان می‌گوید: از امام صادق علیه السلام

شنیدم که فرمودند: من به همراه پدرم (امام باقر علیه السلام) در نزدیک حجر اسماعیل بودیم که پدرم برای اقامهٔ نماز ایستاد. در آن هنگام مردی نزدیکش آمد و نشست، پس زمانی که نماز پدرم تمام شد آن مرد به ایشان سلام کرد، سپس گفت: می‌خواهم سه چیز از تو بپرسم که بجز تو و مردی دیگر (یا منظور خودش بوده و یا امام صادق علیه السلام)، شخص



دیگری نمی‌داند. امام باقر علیه السلام پرسید: آن چیست؟ گفت: به من خبر بده که چه چیزی باعث شد تا این خانه طواف شود؟ امام علیه السلام فرمودند: زمانی که خدای تبارک و تعالی به ملائکه امر کرد که به آدم سجده کنند آنها این مطلب را رد کردند و گفتند: «پروردگارا! می‌خواهی کسانی را قرار دهی که در زمین فساد کنند و در آن خونریزی کنند و حال آنکه ما خودمان تو را تسبیح و تقدیس می‌کنیم». خداوند فرمود: «من چیزهایی از اسرار می‌دانم که شما نمی‌دانید». <sup>(۱)</sup> پس خداوند بر آنها غضب کرد و سپس از آنها خواست که توبه کنند و دستور داد که به دور «ضُراح» که همان بیت المعمور در آسمان است، هفت سال طواف کنند و به درگاه خداوند به خاطر آن حرفی که زدند استغفار کنند.

آنگاه بعد از آن، خداوند از آنها راضی شد. پس این اصل و سرچشمه طواف است، سپس به موازات ضُراح، در زمین بیت الله الحرام را قرار داد برای توبه کردن هرکسی از بنی آدم که گناه کند و آن را وسیله پاکی آنها قرار داد. سپس آن مرد گفت: راست گفتی.

آنگاه دو سؤال دیگر خود را مانند سؤال اول مطرح کرد و سپس بلند شد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: از پدرم پرسیدم این مرد چه کسی بود؟ فرمود: ای فرزند، این مرد خضر علیه السلام بود. <sup>(۲)</sup>

**حکایت نوزدهم:** ابراهیم بن ادهم می‌گوید: من به همراه قافله در

۱- سوره بقره آیه ۳۰.

۲- بحار الانوار ج ۹۶، ص ۲۰۵.

مسافرت بودم که در بیابان به خاطر قضای حاجت از قافله کناره گرفتم، سپس در این هنگام کودکی را دیدم که در آنجا راه می‌رفت، گفتم: سبحان الله، بیابان خشک و پسر بچه‌ای که در آن راه می‌رود.

پس نزدیک او شدم و به او سلام کردم، جواب سلامم را داد، به او گفتم: کجا می‌روی؟ فرمود: می‌خواهم به خانهٔ پروردگارم بروم، گفتم: دوست من، به درستی که تو کوچک هستی، نه واجب است بر تو و نه سنت است که در این سنّ به مکه بروی، فرمود: ای پیرمرد، تا بحال کسی را ندیدی که از نظر سنّ از من کوچکتر بوده ولی مرده است (یعنی سنّ مطرح نیست)، سپس گفتم: زاد و توشه و مرکب کجاست؟ فرمود: زاد و توشه‌ام، تقوای من است و پاهایم مرکب من و هدف و مقصدم، مولایم است.

پس گفتم: غذایی همراه تو نمی‌بینم، فرمود: ای پیرمرد، آیا نیکو و صحیح است که انسانی تو را دعوت کند آنگاه قرار باشد که تو از خانه‌ات غذای خود را ببری؟ گفتم: نه، فرمود: آن کسی که مرا دعوت کرد به خانه‌اش، او خود غذایم می‌دهد و سیرابم می‌کند. گفتم: پس برو تا بررسی. فرمود: بر من است تلاش و کوشش و بر اوست ابلاغ و دعوت کردن، آیا نشنیده‌ای فرمایش خدای تعالی را که: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>(۱)</sup>.

۱ - «و آنان که در راه ما (با جان و مال خود) کوشش و جهاد کنند، بدرستی که آنها را به راه خویش هدایت می‌کنیم، و همیشه خدا یار نیکوکاران است»، سورهٔ عنکبوت آیهٔ ۶۹.

ابراهیم می گوید: در این هنگام جوانی زیبا صورت که لباس سفید زیبایی بر تن داشت به سوی آن کودک آمد و او را در آغوش کشید و به او سلام کرد. پس من به سوی آن جوان رو کردم و به او گفتم: قسم می دهم تو را به کسی که اینگونه تو را زیبا خلق کرده است، این کودک کیست؟ گفت: آیا او را نشناختی؟ او علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (امام سجّاد علیه السلام) است. آنگاه آن جوان را ترک کردم و به سوی آن کودک رو آوردم و گفتم: قسم می دهم تو را به آباء و اجدادت، این جوان کیست؟ فرمود: آیا او را نشناختی؟ او برادرم خضر است که هر روز نزد ما می آید و بر ما سلام می کند. (۱)

گفتم: تو را قسم به پدران، به من خبر بده که چگونه مسافرت بدون زاد و توشه ممکن و جایز است؟ (شاید منظور از نظر شرعی باشد) امام سجّاد علیه السلام فرمود: بلکه با زاد و توشه جایز است و توشه من در این مسافرت چهار چیز است: گفتم: آنها چیستند؟ فرمود: ۱- من دنیا را با همه زینتهایش، مُلک و مملکت خدا می بینم. ۲- و همه مخلوقات را بندگان خدا و کنیزان و روزی خور او می بینم. ۳- و اسباب و روزیها را به دست خدا می بینم. ۴- و خواست و قضای الهی را در تمام زمین خداوند محکم و نافذ می بینم.

پس گفتم: خوب توشه ای است زاد و توشه تو یا زین العابدین علیه السلام

۱- قبلاً گفته شد که خداوند این قدرت را به حضرت خضر علیه السلام داده است تا به هر شکلی که بخواهد در آید (جوان یا پیر).

و توبه وسیله آن جایزی که به رستگاری آخرت برسی، پس چگونه به سعادت و رستگاری دنیا نرسی؟ (۱)

**حکایت بیستم:** اعمش می گوید: جهت انجام حج حرکت کردم، در بیابان یک اعرابی (بادیه نشین) نابینایی را دیدم که می گفت: «خدایا تو را قسم می دهم به این قُبّه ای که محضرش گسترده و آنچه به او پیوسته، طولانی است، شاخه هایش آویزان و میوه اش پربار است و فرو عش به اصل قُبّه ملحق می شود و فراوان است برگهایش و پاک است فرزندش، اینکه چشمهایم را به من برگردانی. اعمش می گوید: بغض گلویم را گرفت، پس نزدیکش رفتم و گفتم: ای اعرابی چقدر زیبا دعا کردی، آن قُبّه ای که محضرش گسترده است چیست؟ گفت: حضرت محمد ﷺ. گفتم: پس منظور تو از اینکه طولانی است آنچه به او پیوسته است یعنی چه؟ گفت: یعنی حسن و حسین علیهما السلام. و اینکه فرعش به اصلش ملحق می شود یعنی چه؟ گفت: یعنی حرام کرده ذریّه حضرت فاطمه علیها السلام را بر آتش. و اینکه فراوان است برگهایش، معنایش چیست؟ گفت: یعنی به وسیله علی بن ابی طالب علیه السلام. (شاید منظور از فراوانی برگها، شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام باشد)

آنگاه دو دینار به او دادم و رفتم و بعد از انجام حج برگشتم تا به همان بیابان رسیدم. آن فرد نابینا را دیدم که هر دو چشمش باز است انگار که اصلاً کور نبوده است. پس گفتم: ای اعرابی جریان چیست؟

گفت: وقتی به آن چیزی که تو شنیدی دعا کردم، آنگاه صدای هاتفی را شنیدم که ندا داد و گفت: راست می‌گویی، بدرستی که تو دوستدار پیامبرت و اهل بیت پیامبرت هستی، پس دستت را بر روی چشمانت بگذار.

من اینکار را کردم، سپس دستانم را برداشتم و به تحقیق خداوند چشمانم را برگرداند، سپس متوجه سمت راست و سمت چپ شدم پس کسی را ندیدم، آنگاه فریاد زدم: ای نداکننده، قسم می‌دهم به خدا تو چه کسی هستی؟ پس شنیدم که گفت: من خضر هستم دوستدار و محبّ علی بن ابیطالب علیه السلام، بدرستی که دوستی او بهترین چیز در دنیا و آخرت است. (۱)

**حکایت بیست و یکم:** داود رقی می‌گوید: دو برادرم برای رفتن به زیارت خارج شدند، در بین راه عطش شدیدی به یکی از آنها وارد شد، طوری که از روی مرکبش به زمین افتاد و دوّمی هم در مقابل او افتاد، سپس بلند شد نماز خواند و دعا کرد و از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و تک‌تک ائمه درخواست می‌کرد تا رسید به امام صادق علیه السلام، پیوسته از آن امام می‌خواست و دعا می‌کرد و پناهنده به امام صادق علیه السلام می‌شد، یک لحظه دید مردی جلوی او ایستاده است و می‌گوید: جریان چیست؟ پس جریان را گفت. آنگاه آن شخص قطعه عودی داد و گفت: این را بین دو لبش (برادری که مرده بود) قرار بده.

پس او اینکار را کرد، به تحقیق چشمانش را باز کرد و نشست و تشنگی نداشت.

آنگاه از آنجا به زیارت آن قبر رفتند و بعد به سوی کوفه برگشتند. یک روز آن برادری که دعا کرده بود به مدینه رفت و خدمت امام صادق علیه السلام رسید، پس حضرت به او فرمودند: بنشین، چگونه است حال برادرت؟ کجاست آن عود؟ عرض کرد: ای آقای من، بدرستی که به مصیبت تشنگی برادرم دچار شدم و بسیار غمگین شدم، پس زمانی که خداوند روح او را بازگرداند از خوشحالی عود را فراموش کردم. امام صادق علیه السلام فرمودند: بدرستی که در آن ساعتی که تو به دنبال غم و اندوه برادرت بودی، برادرم خضر پیش من آمد پس من قطعه عودی از درخت طوبی به وسیله او برای تو فرستادم<sup>(۱)</sup>.

آنگاه امام صادق علیه السلام به خادمش فرمود: از صندوق آن عود را بیاور. غلام آن را آورد دیدم همان است.<sup>(۲)</sup>

۱- حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) نیز در توقیع اول خود به شیخ مفید، خطاب به شیعیان می فرماید: «أَنَا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَلَا نَاسِينَ لَذِكْرِكُمْ» ما در رسیدگی به شما کوتاهی نمی کنیم و یاد شما را از خاطر نمی بریم.

۲- بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۳۸.

بخش سوم :

درسهای اخلاقی و اعتقادی  
مهمّ از زندگی حضرت خضر

علیه السلام



در این بخش به درس‌هایی ساده و در عین حال مهم از قضایای حضرت خضر علیه السلام اشاره‌ای می‌کنیم و این درسها را مقدمه‌ای قرار می‌دهیم برای بیان همان مطلب مهمی که مورد نظر است. بنابراین لازم است به این نکات آموزنده توجه بیشتری شود.

### درس‌هایی از رسیدن به آب حیات

۱- در آیات و روایات، وجود مقدس چهارده معصوم علیهم السلام و امام هر زمانی به «ماء معین» یعنی آب حیات روحی و معنوی تعبیر شده است. (۱)

حضرت خضر علیه السلام آب حیات مادی را که در دنیا وجود داشت،

---

۱- از باب نمونه خدای متعال در سوره ملک آیه ۳۰ می‌فرماید: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ﴾ ای پیامبر بگو به دیده تأمل بنگرید اگر آب که مایه حیات و زندگی شماست صبحگاهی همه آن به زمین فرورود (جز خدا) کیست که باز آب گوارا برای شما پدید آورد. در تفاسیر روایی ماء معین به وجود مقدس امام زمان (ارواحنا فداه) تفسیر شده و آیه اشاره به غیبت آن حضرت دارد. امام صادق علیه السلام در تأویل این آیه می‌فرمایند: «اگر امامتان غایب شود کیست امام ظاهری که برایتان آورد خبرهای آسمان و زمین را و حلال و حرام خدا را برایتان بیان کند». (کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۵)

نوشید و عمر جاودان پیدا کرد. بطور قطع و یقین، روح که بسیار پر ارزشتر و پراهمیت‌تر از جسم است و در واقع حقیقت انسان، روح اوست، اگر بخواهد زندگی واقعی و حیات حقیقی را درک کند، نیاز دارد به اینکه خود را به این ماء معین برساند و از چشمه‌های حکمت آن بنوشد و خود را دائماً در آب زلال و پاک آن شستشو دهد.

۲- انسان می‌بایست همچون ذوالقرنین که برای بدست آوردن آب حیات به راه افتاد، در طلب آب حیات معنوی یا همان ماء معین که وجود مقدس امام زمان علیه السلام است؛ از جای برخیزد لشکر عزم و اراده خود را تجهیز نماید و خود را به آن سرچشمه زلال حکمت برساند و عاجزانه بخواهد که:

وَأَسْقِنَا مِنْ حَوْضِ جَدِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِكَأْسِهِ وَيَبْدِهِ رِيًّا رَوِيًّا  
هَنِيئًا سَائِغًا لَا ظَمًا بَعْدَهُ. (۱)

تا از کوثر حقایق تناول نماید.

۱- خدایا دل‌های ما را بوسیله امام زمان علیه السلام و با جام آن حضرت و به دست مبارک ایشان، از حوض معارف و حکمت‌های جدش، رسول اکرم صلی الله علیه و آله به نحوی کامل و گوارا سیراب بفرما که بعد از آن هرگز تشنه نشویم. «فرازی از دعای ندبه»

### تفاوت این دو

تفاوت آب حیات مادی با آب حیات معنوی در این است که،  
 مصلحت الهی بر این نبوده که هرکس خود را به آب حیات مادی  
 برساند و عمر جاودانه پیدا کند، ولی در مورد رسیدن به ماء معین و آب  
 حیات روحی و معنوی، هرکس، حتی خبیث‌ترین افراد هم این  
 شایستگی را دارند که با بیداری و سعی و تلاش خود، روحشان را به  
 این دریای معرفت برسانند و از آن سیراب کنند ﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا  
 مَا سَعَى﴾ (۱).

### محلّ ماء معین

همانگونه که قبلاً ذکر شد آن ملک الهی به ذوالقرنین گفت که چشمه حیات در جایی تاریک و ظلمانی است. این نکته برای مشتاقان رسیدن به ماء معین و آب حیات معنوی، که در جستجوی یافتن چشمه حقایق و معارف دینی یعنی وجود مقدّس امام زمان علیه السلام هستند، می تواند بسیار راه گشا و مفید باشد. آری! امام زمان علیه السلام، این چشمه حیات بخش الهی نیز در همین دنیای ظلمانی و تاریک است،

**بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ مُغَيَّبٍ لَمْ يَخْلُ مِنَّا. (۱)**

اگر خود انسان بخواهد می تواند با جدیت و تلاش، حتی در این ظلمت و تاریکی دنیای قبل از ظهور، خود را به آن ماء معین برساند و از سرچشمه حکمت روح خود را سیراب نموده و حیات واقعی را درک کند.

و ما در ادامه، راه رسیدن به این آب حیات و سرچشمه حکمت را در قالب همان مطالب مهمّ برای تشنگان حقایق و معارف بیان می کنیم.

---

۱ - جانم به فدای شما ای امام زمان که غائب هستید ولی از میان ما بیرون نیستید. «فرازی

از دعای ندبه»

دو درس مهم از داستان ازدواج حضرت خضر علیه السلام در جریان معراج  
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

۱- انسان‌ها، خصوصاً آنهایی که می‌خواهند در مسیر حق حرکت کرده و موفق شوند، باید به تمام تعهداتشان، مخصوصاً تعهداتی که در مقابل پروردگار و امام زمان علیه السلام دارند، مقید باشند. عدم رعایت تعهد و بی‌وفائی، از موانع بسیار بزرگ در راه پیشرفت معنوی و مادی انسان است و در مقابل، وفای به عهد از عوامل مهم موفقیت است، چه در امور معنوی و چه در امور مادی.

در این داستان هم می‌بینید که رعایت تعهد از سوی مرد تاجر و زن جوان نسبت به حضرت خضر علیه السلام، موجب درآمان ماندن آنها از عذاب الهی می‌شود.

۲- نکته مهم دیگر اینکه، انسان در هر کاری چه معنوی و چه مادی، اگر بخواهد موفق باشد بایستی در راه رسیدن به آن از خود استقامت و توانایی نشان دهد.

مخصوصاً استقامت در راه دین و دستورات الهی که لازمه موفقیت در رسیدن به کمالات و مدارج بالای روحی و معنوی است و باعث

تقرّب به درگاه الهی و موجب خشنودی و رضایت پروردگار می شود. (۱)

و باز در این داستان ملاحظه می فرمائید که استقامت و ثبات قدم این خانواده در اقرار به وحدانیّت پروردگار باعث می شود تا در ملکوت، از این خانه بوی خوش بلند شده و فضا را معطر کند. (۲)

---

۱ - خداوند می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾، سوره فصلت آیه ۳۰.

۲ - بحث تعهد و استقامت از مسائل مهمی است که علمای اخلاق روی آن تأکید فراوانی دارند که توضیح آن مجال دیگری می طلبد.

درس‌هایی بسیار مهم از ملاقات حضرت موسی علیه السلام با خضر علیه السلام (لزوم داشتن استاد الهی)

داستان ملاقات حضرت موسی و حضرت خضر علیه السلام همانند دیگر داستانها و قصص قرآنی در صورت دقت و توجه به نکات آن، ما را از ظاهر زندگی محدودی که به آن عادت کرده‌ایم بیرون کشیده و با حقایق و معارفی آشنا می‌کند.

بیاید ما هم در پیشگاه حضرت خضر علیه السلام این استاد الهی زانو بزنیم و از حکمت‌هایی که در این داستان وجود دارد درس بگیریم تا این شاء الله بتوانیم خودمان را از ظواهر رها کرده و حرکتی جدی در زندگیمان به سوی حقایق آغاز کنیم:

الف) در ماجرای موسی علیه السلام و خضر علیه السلام به نکته قابل توجه و شگفت‌انگیزی برمی‌خوریم که نشان می‌دهد حتی یک پیامبر اولوالعزم که آگاه‌ترین افراد محیط خویش می‌باشد، باز هم دامنه علم و دانشش در بعضی موارد محدود است و می‌بایست به سراغ معلمی برود و از او مطالبی را بیاموزد.

در نخستین آیه‌ای که در این باره است می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ



لِفْتَهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا ﴿۱۰۵﴾ «و به یاد آور  
زمانی که موسی علیه السلام به دوست و همراه خود گفت: من دست از طلب  
برنمی دارم تا به مجمع البحرین برسم هر چند مدتی طولانی به راه خود  
ادامه دهم». در مورد مکان مجمع البحرین قبل از این گفته شد که  
نزدیک به محل زندگی موسی علیه السلام بوده است و این اجمالاً از آیات  
استفاده می شود که موسی علیه السلام راه زیادی را برای رسیدن به مجمع  
البحرین طی نکرد، هر چند آماده بود برای رسیدن به این مقصود  
سالهای متمادی به هر جایی سفر کند<sup>(۱)</sup>، و برای پیدا کردن گمشده اش  
از هیچ تلاش و کوششی دریغ نکند.

با توجه به مطالب فوق کاملاً روشن است که این پیامبر بزرگ الهی  
به دنبال گمشده مهمی می رفت و تصمیم داشت تا زمانی که به مقصود  
خود نرسیده از پا ننشیند. گمشده ای که موسی علیه السلام در پی او بود و  
مأموریت داشت تا او را پیدا کند، برگ جدیدی از صفحات زندگی او را  
رقم می زد و در سرنوشتش بسیار تأثیر داشت.

آری! او به دنبال مرد عالم و دانشمندی می گشت که می توانست به  
اذن پروردگار حجابها و پرده هایی را از جلوی چشمان او کنار بزند و  
حقایق تازه ای را به او نشان دهد و درهایی از علوم و دانش به رویش باز  
کند.

۱ - به نظر مفسرین کلمه «حُقُب» در این آیه، بین هفتاد تا هشتاد سال تخمین زده شده  
است.

به هر حال یافتن رهبر و راهنمایی آگاه به حقایق و استفاده از علوم نهفته در وجود او به قدری اهمیت دارد که پیامبر اولوالعزمی همچون حضرت موسی علیه السلام نیز این همه مشقت و راه را برای پیدا کردنش حاضر است تحمل کند و این سرمشق است برای همه انسانها در هر حد و پایه‌ای از علم و دانش، در هر شرایط و موقعیت اجتماعی و در هر سن و سالی که قرار دارند. منتهی این مسأله مهم و حساس را افراد بیداری همچون حضرت موسی علیه السلام متوجه می‌شوند که وقتی احساس می‌کند برای یک لحظه صفت رذیله‌ای به سراغش آمده، بلافاصله از جای برمی‌خیزد و همه چیز را رها کرده و به دنبال یافتن مرشد و راهنمایی الهی می‌رود تا او را از آتش این صفت رذیله نجات داده و به لطف پروردگار به رشد و کمالی برساند.

ب) از ابتدای خلقت حضرت آدم علیه السلام، این نسل از مخلوقات الهی یک دشمن قسم خورده و سرسخت داشته است که به هر صورت ممکن می‌خواهد انسان را اغوا کرده و از صراط مستقیم گمراهش کند و اگر هم توانایی این گمراه کردن را نداشته باشد تلاش می‌کند تا در مسیر حقی که انسان حرکت می‌کند اگرچه به اندازه یک لحظه هم که شده خلل وارد کند. (۱)

در ماجرای فوق نیز همسفر موسی علیه السلام یا همان یوشع، وقتی ماهی

۱ - ﴿ قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ \* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ﴾ (سوره ص آیه ۸۲ و ۸۳)  
 ﴿ لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ﴾ (سوره اعراف آیه ۱۶).

را بر روی صخره فراموش کرد، آن را به شیطان نسبت داد، این نسبت دادنِ نسیان به شیطان شاید به این دلیل باشد که او اغواگر است و بر سر راه هر حقیقت جو و تشنه‌ معارف می‌نشیند و او را در این مسیر دچار مشکل می‌کند. اینجا هم خواسته است تا با تزریق این فراموشی، کاری بکند که آنها دیرتر به ملاقات آن عالم یا همان حضرت خضر علیه السلام برسند.

نکته قابل توجه و زیبا و در عین حال ظریفی که در اینجا وجود دارد این است که چون موسی علیه السلام شخص بیدار و هوشیاری بود، یادش آمد که زنده شدنِ ماهی در این محل نشانه‌ای است بر اینکه اینجا همان محلی است که حیات واقعی وجود دارد و در کنار این شخص است که در زندگی و حیات معنوی رشد پیدا کند. بر همین اساس به وجود این عالم در آن مکان یقین کرد.

بزرگان دین هم با توجه به این نکته ظریف و مهم، لزوم استادی الهی را برای کسی که می‌خواهد در صراط مستقیم دین حرکت کند و به معارف و حقایق و کمالات روحی برسد، تأکید می‌کنند. بنابراین اگر انسان بخواهد حیات واقعی را دریابد و در مسیرِ اِلی الله و درک معارف و حقایق اهل بیت علیهم السلام موفق باشد، نیاز دارد به یک راهنمایی که مورد تأیید پروردگار و خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام باشد، تا معنای زندگی واقعی را در کنار او و با راهنمایی‌های او درک کند. <sup>(۱)</sup> به قول

۱- از جمله عالمان و فقیهان و مربیان روحانی دهه‌های گذشته مرحوم مبرور آیه الله آقا

## طی این مرحله بی‌همراهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی

○ میرزا مهدی اصفهانی رضوان الله تعالی علیه (۱۳۶۵-۱۳۰۳ ه.ق) بوده است که مراکز علمی خصوصاً حوزه علمیه مشهد سالها تحت نفوذ و سیطره معنوی آن بزرگوار بود و بسیاری از دانشمندان شیعه که امروزه نگهبانان مرزهای تشیع‌اند در محضر ایشان درسها گرفته و پندها آموخته‌اند. آن بزرگوار زمانی که در نجف اشرف مشغول به تحصیل بوده و سینه خویش را از علوم اسلامی می‌انباشته، در برخورد با روشها و مشربهای گوناگون از جمله مکاتب فلسفی و مشربهای عرفانی (که تحت نظر افرادی می‌آموخت) به حیرت و نوسان کشیده می‌شود و اضطراب عجیبی بر روحش سایه می‌افکند.

سرانجام برای نجات از این دغدغه خاطر و پریشانی به حضرت ولی عصر ارواحنا فداه متوسل می‌شود و چاره مشکل را از آن حضرت می‌طلبد. حضرتش نیز تفضل می‌کنند و در کنار قبر هود و صالح در وادی السلام نجف اشرف تشریف فرما شده و راه را به او نشان می‌دهند. بدین گونه که وقتی در همان حال و در بیداری به خدمت امام زمان علیه السلام می‌رسد، بر روی سینه آن حضرت نواری به رنگ سبز می‌بیند که بر روی آن عبارتی با رنگ سفید و به صورت نور چنین نوشته شده است:

«طَلَبُ الْمَعَارِفِ مِنْ غَيْرِ طَرِيقِنَا اَهْلَ الْبَيْتِ مَسَاوِقٌ لِانْكَارِنَا»، یعنی: «طلب کردن معارف و حقایق دین از غیر ما اهل بیت علیهم السلام، مساوی است با انکار کردن ما».

و در پایان آن با خطی ریزتر و به صورت امضاء نوشته شده بود: «وَقَدْ اِقَامَنِي اللهُ وَاَنَا حُجَّةٌ بِنِ الْحَسَنِ»، «خداوند مرا به پاداشته و منم حجة بن الحسن علیه السلام».

و بعد، آن حضرت غایب شدند. این پیام گهربار امام علیه السلام، راه حق و صحیح را برایش روشن و آشکار می‌نماید و مشعل و چراغ راه زندگی او می‌گردد که اگر ما را قبول دارید، باید معارف را فقط از ما بگیرید. (اقتباس از: فراهایی از تجلیات امام عصر علیه السلام، ص ۵۵).

ج) اولین شرطی که برای یک استاد اخلاق قائل شده‌اند این است که به مقام عبودیت در برابر ذات اقدس الهی رسیده باشد، همانطور که خداوند در مورد حضرت خضر علیه السلام می‌فرماید: ﴿عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا﴾ یعنی «موسی علیه السلام و همراهش بنده‌ای از بندگان ما را یافتند». این کلام نشان دهنده این است که بالاترین امتیاز و افتخار برای یک انسان این است که بنده واقعی خدا باشد، زیرا در این صورت است که در راهنمایی دیگران، مطیع خواسته و نظر خداوند است و از خود سلیقه و نظری ندارد و چنین شخصی مشمول رحمت الهی می‌شود و دریچه‌های علوم الهی به قلبش گشوده می‌گردد.

و اما از کلمه «مِنْ لَدُنَّا» می‌توان فهمید که علم حضرت خضر علیه السلام یک علم معمولی نبوده است و از علم لدنی و خاص پروردگار سرچشمه می‌گرفته است. آنچه از این فرموده استفاده می‌شود این است که خدای متعال، استاد و معلم اخلاقی را که قرار است هادی و راهنمای دیگران باشد، با معارف و حقایقی آشنا می‌کند که دیگران از آن محروم هستند، این علوم را به اصطلاح در روایات حکمت می‌گویند. (۱)

۱ - حکمت به معنای پی بردن به حقیقت هر چیزی است بر مبنای تعلیمات الهی. حال این تعلیمات یا از طریق وحی است یا الهام یا مکاشفه و یا هر راه دیگر که خدا در قلب کسی که دوستش دارد قرار می‌دهد ﴿وَمَا كَانَ لِيُشِيرَ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَخِيَاً أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِلَاذِنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (سوره شوری آیه ۵۱) و اگر کسی از

و در مورد ﴿رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا﴾ که شامل حال حضرت خضر بوده نیز احتمالاتی داده‌اند که شاید منظور خداوند، مقام نبوت یا عمر طولانی و یا استعداد شایان، روح وسیع و شرح صدری است که برای پذیرایی علم الهی به ایشان داده شده بود. به هر حال این الطاف شامل کسی می‌شود که به مقام عبودیت و بندگی خدا رسیده باشد.

د) نکته قابل توجه و مهم دیگری که در اینجا وجود دارد، درباره کلمه «رشد» است که در آیه: ﴿قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا﴾<sup>(۱)</sup> بکار رفته است، یعنی «موسی به خضر گفت: آیا اجازه می‌دهی تا از تو پیروی کنم (شاگرد تو شوم) تا از آن علمی که خداوند به تو آموخته، به من هم بیاموزی تا به رشد و کمال برسم». موضوع رشد، از جمله موضوعاتی است که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد، حتی یک شاخه از تحقیقات روانشناسی را به نام «روانشناسی رشد» به خود اختصاص داده است، و بسیار مورد بحث و بررسی و توجه روانشناسان و دانشمندان می‌باشد.

اما آنچه که ما می‌خواهیم با توجه به آیه فوق در اینجا عرض کنیم این است که، یادگیری علم به تنهایی ملاک و هدف نیست، بلکه این

➔ روی محبت به خدا چهل روز راه و روشش (دینش)، اعمالش و نیتش را برای خدا خالص کند این حکمت از قلبش به زبانش جاری می‌شود. عن النبی ﷺ: «مَنْ أَخْلَصَ الْعِبَادَةَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ يَنْبِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ». (بحار الأنوار، ج ۵۳،

علم باید وسیله‌ای باشد برای راه یافتن به مقصود و هدف اصلی .  
لذا هر آموخته‌ای را علم نمی‌گویند، بلکه آنچه که موجب رشد و  
ترقی انسان خصوصاً از بُعد مسائل روحی، معنوی و اخلاقی باشد و  
باعث کمال بیشتر انسان شود و او را به حقایق و معارف برساند، علم  
حقیقی است و چنین علمی را بایستی از استادی با آن خصوصیات که  
عرض شد، با کمال تواضع و فروتنی آموخت و گرنه به قول معروف:  
**علم رسمی سربه‌سر قیل است و قال**

### نه از آن کیفیتی حاصل نه حال<sup>(۱)</sup>

بنابراین آنچنان که موسی علیه السلام فرمود: «مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا» باید آن  
علمی را آموخت که باعث رشد انسان بشود و آن هم برای عمل کردن  
نه نقل کردن.

ه) به طور قطع بالاترین درجه ایمان برای شخص، ایمان به غیب  
است که آن هم مراتب و مراحل مختلف و برای هر کس قوت و ضعف  
دارد. در واقع همه مقدمات و تلاشها در کسب درجات ایمان، برای این  
است که انسان بتواند از ایمان به ظواهر و شهود خارج شده و به  
بالاترین درجه ایمان یعنی ایمان به غیب برسد.

گاهی اوقات کسی که در مسیر سیر الی الله است، متوجه می‌شود که

۱- الامام الصادق علیه السلام: «لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ، اِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ  
يَهْدِيَهُ». یعنی: «علم با درس خواندن حاصل نمی‌شود، به درستی که علم نوری است  
که خدای تبارک و تعالی در قلب آن کسی که می‌خواهد هدایتش کند، پدید می‌آید.  
(بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۴)



چهره ظاهر حوادث با آنچه در درون و باطن آنهاست متفاوت است و گاه در ظاهر بسیار زنده است در حالی که در باطن حساب شده و منطقی می باشد.

به هر حال این شیوه معمول هر مربی است که برای تربیت و رشد متعلم خود، او را در بستر حوادث قرار داده و به بوتۀ آزمایش بگذارد. طبعاً خدای معبود و محبوبی که رب العالمین و مربی همه مخلوقات و از جمله انسانهاست، این شیوه را به بهترین صورت انجام می دهد. همانطور که می فرماید: ﴿أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُشْرِكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾<sup>(۱)</sup> آیا مردم فکر می کنند همین که به زبان گفتند ما ایمان آورده ایم رها می شوند (و این ایمان از آنها پذیرفته می شود) و آزمایش نمی شوند؟ (خیر؛ بلکه ما آنها را به خاطر این حرفشان امتحان و آزمایش می کنیم تا آن ایمانی که به زبان می آورند، در قلبشان مستقر شده و رشد کنند).

بنابراین در چنین احوالی آنکه ظاهر را می بیند عنان صبر و اختیار از دست می دهد و لب به اعتراض و پرخاش باز می کند، ولی آنکه همچون خضر علیه السلام دلش به حقایق باز و ایمانش به عالم غیب است و از اسرار درون آگاه و چهره باطن را می نگرد، در کمال آرامش و خونسردی به کار خویش و به وظیفه ای که به گردنش است، ادامه می دهد.

بنابراین سکوت در برابر آن شخصی که انسان یقین پیدا کرده به

عنوان راهنما و مربی، مورد تأیید پروردگار است، از رموز موفقیت می باشد.

و) بعد از اینکه انسان برای موفقیت در رسیدن به کمالات و حقایق، به لطف پروردگار و با عنایت خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام با استادی که قلبش آگاه به معارف اهل بیت علیهم السلام است، آشنا شد باید این تعهد را بدهد که به یاری خداوند در برابر سختیها و مشکلاتی که ممکن است در این راه متحمل شود، صبر کند و چنانچه در راه رسیدن به حقایق و در برابر استادش از خود بی حوصلگی و کم صبری نشان داد، از او عذرخواهی کند و خاضعانه و ملتسمانه از او بخواهد که او را در کنار خود نگه دارد و از علوم خود بهره مندش سازد و همیشه این را مد نظر داشته باشد که او به مربی محتاج است و به راهنماییهای او شدیداً نیاز دارد و اگر از فیض محضر او محروم شود، از رسیدن به کمالات فاصله گرفته است، نه اینکه مربی و راهنما به او نیازمند باشد. این حالت برای یک سالک الی الله از رموز پیشرفت و موفقیت است. (۱)

ز) ممکن است در مورد رویدادهای ناخوشایندی که در زندگیمان پیدا می شود عجلولانه قضاوت کنیم، اما چه بسا آن حوادث که ما تصور می کردیم ناخوشایند است، معلوم شود که از الطاف خفیه پروردگار بوده است. همانگونه که خداوند می فرماید: «چه بسیار شود که چیزی را شما ناگوار و ناپسند می دانید ولی در حقیقت خیر و صلاح شما در آن بوده و چه بسیار می شود که دوستدار چیزی هستید و در واقع شر و

فساد شما در آن است و خداوند به مصالح امور داناست و شما نادانید». (۱) و در فرازی از دعای پر فیض افتتاح، خطاب به ذات اقدس الهی می خوانیم:

«فَإِنْ أَبْطَأَ عَنِّي عَتَبْتُ بِجَهْلِي عَلَيْكَ وَلَعَلَّ الَّذِي أَبْطَأَ عَنِّي هُوَ خَيْرٌ لِي لِعِلْمِكَ بِعَاقِبَةِ الْأُمُورِ» یعنی «پس هرگاه اجابت خواسته و حاجتم دیر شد، بر بر تو عتاب کردم و حال آنکه (اگر یقینم به تو زیاد می بود باید به خودم می گفتم) چه بسا این دیر شدن به نفع من و برایم بهتر باشد، چرا که تو به عاقبت کارها و امور آگاهی (و اگر حاجت من را ندادی حتماً صلاحی در آن بوده است)». (۲)

بنابراین انسان وقتی تحت تربیت مربی، آگاهیش بالا برود و از باطن حواث مطلع شود، در برخورد با آنها منطقی عمل می کند، به قول امیرالمؤمنین علیه السلام: «مردم دشمن آنند که نمی دانند».

ح) از مهمترین درسهایی که می توان از این داستان به دست آورد و غالباً علمای اخلاق نیز به آن استدلال می کنند، مسأله رعایت ادب میان شاگرد و استاد است. ادبی که رعایت آن موجب پیشرفت شاگرد در درسهای ارائه شده از سوی مربی اش می شود و او را به آن هدفی که برایش ترسیم کرده، نزدیکتر می کند.

۱ - «عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» سورة بقره آیه ۲۱۶.

۲ - مفاتیح الجنان، اعمال هر شب ماه مبارک رمضان.

### آداب شاگردی حضرت موسی علیه السلام در محضر استادش، حضرت خضر علیه السلام

در اینجا به طور اختصار به مطالب برداشت شده از رابطه بین موسی علیه السلام و خضر علیه السلام به عنوان شاگرد و استاد، اشاره ای می کنیم:

۱- موسی علیه السلام تقاضای همراهی با خضر علیه السلام را به صورت امر بیان نکرده است، بلکه به صورت استفهام چنین درخواستی را از ایشان کرد. «هَلْ أَتَّبِعُكَ؟» (آیا اجازه می دهی از تو پیروی کنم؟)

این تواضع و درخواست عاجزانه نشان از نیاز متعلم به معلم و اثبات این واقعیت است که همیشه شاگرد باید به دنبال استاد باشد و وظیفه استاد نیست که به دنبال شاگرد راه بیفتد، چون بعضی ها متأسفانه چنین توقعی دارند.

۲- موسی علیه السلام همراهی با خضر علیه السلام را به صورت متابعت و پیروی از او بیان کرد و خود را مطیع استادش در تمام امور دانست (أَتَّبِعُكَ!) شاگرد بایستی در مسیر سیر الی الله پشت سر استادش در حرکت باشد و از خود نظر، عقیده و سلیقه ای نداشته باشد و تابع دستورات و راهنماییهای مربی اش باشد. (۱)

۱- شاگرد باید در امور ظاهری نیز رعایت ادب را نموده و تابع استادش باشد، مثلاً در راه

۳- موسی علیه السلام بدون گذاشتن هیچ شرطی، اظهار نیاز به علم استاد می‌کند. مثلاً نمی‌گوید که تو را پیروی می‌کنم به شرطی که به من علم بیاموزی، بلکه متواضعانه می‌گوید: آیا از تو تبعیت بکنم تا مرا تعلیم دهی؟ (عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِي) به قول شاعر:

افتادگی آموزاگر طالب فیضی

هرگز نخورد آب، زمینی که بلند است

تواضع در برابر استاد و علم الهی او، در واقع تواضع در برابر علوم پروردگار و معارف حقه اهل بیت علیهم السلام است و همانطور که در برابر اطاعت از خدای عزوجل و اهل بیت علیهم السلام نباید شرطی گذاشت، در برابر شخصی که ناقل علوم اهل بیت علیهم السلام و مورد تأیید آنان است هم نباید شرط گذاشت.

۴- موسی علیه السلام در کمال خشوع و خضوع علم استادش را بسیار دانسته و علم او را به عنوان یک علم الهی یاد می‌کند (عُلِّمْتَ) و در مقابلش خود را رسماً شاگرد خضر علیه السلام می‌خواند.

درست است که هر استادی و حتی چهارده معصوم علیهم السلام نیاز به علوم پروردگار دارند و همیشه در حال کسب کمالات بیشتری هستند، ولی شاگردی که در ابتدای راه است باید بداند که نسبت به آن علوم و معارفی که در سینه استادش گنجانده شده، بی‌بضاعت است، لذا باید

➤ رفتن مساوی یا جلوتر از او قدم برندارد و یا جلوتر از استاد و قبل از اذن او صحبت نکند.

ظرف روحیش را آماده پذیرش این علوم کند و نباید اجازه دهد تا صفت رذیله تکبر، باعث توقف او و قرار دادن دانسته‌هایش در برابر علم استاد شود، که اگر چنین شد از ادامه راه باز می‌ماند.

۵- موسی علیه السلام علم خضر علیه السلام را وسیله رشد و ترقی می‌داند و از او طلب ارشاد و هدایت می‌کند. (رُشداً)

طبعاً علمی که متصل به علوم الهی بوده و از آن سرچشمه گرفته باشد، باعث رشد روحی و معنوی انسان و پیشرفتش در عالم ملکوت و درک حقایق و معارف بیشتر می‌شود. (۱)

۶- موسی علیه السلام با همه عظمت و بزرگی که داشت و با اینکه پیامبر اولوالعزم و صاحب شریعت و کتاب بود، با این حال متواضعانه از خضر علیه السلام می‌خواهد تا همانگونه که خداوند به او لطف فرموده و تعلیمش داده، او نیز این لطف را در حقش بنماید و تعلیمش دهد.

این بدان معناست که در مقام تعلیم و تربیت، آن هم یادگیری علوم الهی بایستی در مقابل راهنما و مربی، خود را فراموش کرد و همه آنچه را که ممکن است مانع خضوع و خشوع در مقابل استاد و درک ارشادات او گردد مانند: ریاست، قدرت، ثروت، تحصیلات، خویشاوندی و... را قبل از ورود به محضرش کناری گذاشته و سپس

۱- در حدیثی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ، فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَمَا خَلَاهُنَّ فَهَوَّ فَضْلٌ» همانا علم بر سه قسم است: ۱- آیه محکمه، (علم اصول عقائد) ۲- فریضه عادل (علم اخلاق و تزکیه نفس) ۳- سنت قائمه، (علم احکام شرعی) و غیر اینها مابقی زائد هستند. (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲)

وارد شود؛ چون: ﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ (۱).

۷- موسی علیه السلام در مقام تعهد نسبت به خضر علیه السلام و عده صریح نداد و مثلاً نگفت که چنین و چنان می‌کنم، بلکه با رعایت ادب نسبت به ذات اقدس الهی گفت: «إِنْ شَاءَ اللَّهُ مَرَا شَكِيْبَا خَوَاهِي يَافِتْ». این یک نوع احترام به استاد نیز می‌باشد که اگر چنانچه تخلفی رخ داد، هتک حرمت نسبت به ایشان نشده باشد.

یک سالک الی الله در ابتدای حرکتش در راه رسیدن به کمالات، هر چقدر هم که اشتیاق داشته باشد، ولی چون این شوق به تنهایی کافی نیست، بایستی تحت تربیت مربی‌اش، مراحل و مراتبی را طی کند تا برای کسب و درک معارف، سینه او فراختر و ظرفیت روحی‌اش بیشتر شود و در این راه هیچ عجله‌ای نداشته باشد و نگوید که من چنین و چنان می‌کنم.

البته باید به خود بقبولاند که به یاری خداوند می‌تواند در رسیدن به هدف موفق باشد، ولی تحت نظر استاد و بدون اینکه خودسرانه عملی را انجام دهد.

۱- سوره نجم آیه ۳۹: «چیزی برای انسان نیست مگر با سعی و تلاش خودش». نقل است که بچه‌ای را به محضر یکی از اولیاء خدا آوردند تا دستی به سر و صورتش بکشد، ایشان فرمودند: با این دست کشیدن من؛ او ولی خدا نمی‌شود و در تاریخ نیز از این نمونه‌ها می‌توان یافت مانند فرزند گمراه حضرت نوح علیه السلام که به قول شاعر:

پسر نوح با بدان بنشست      خاندان نبوتش گم شد  
سگ اصحاب کهف روزی چند      پی نیکان گرفت و مردم شد



به هر حال سالک الی الله این نکته را هم نباید فراموش کند که، در صورت عدم پیشرفت و یا کندی در سیر و سلوک، نقص و مانع را از ناحیه خودش بداند و علت را در خودش جستجو کند و آن را به خداوند عزوجل، امام زمان علیه السلام، استادش و یا حتی به دیگرانی که به نوعی ممکن است در حرکتش موانعی ایجاد کنند، نسبت ندهد و مانند حضرت یونس علیه السلام سر به سجده بگذارد و بگوید: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾<sup>(۱)</sup> و در مقابل، هنگام موفقیت و پیشرفت، آن را توفیقی از جانب پروردگار و عنایات امام عصر علیه السلام و راهنمایهای حکیمانه استادش بداند و حتی به فکرش هم خطور نکند که مثلاً من بودم که اینگونه موفق شدم.

### ادب حضرت خضر علیه السلام در محضر پروردگار

از نکات جالب توجه، زیبا و پر معنای این ملاقات، که نشان از ادب بالای حضرت خضر علیه السلام دارد و خدای مهربان آن را به زیباترین شکل از زبان ایشان بیان می فرماید، مطالبی است که از سخنان حضرت خضر علیه السلام زمانی که حکمت کارهای خود را برای حضرت موسی علیه السلام بیان می کند می توان بدست آورد:

**نکته اول:** خضر علیه السلام آن قسمت از کارهایی که در عُرف مردم، خالی از نقص و ایراد نبوده و اشکالی در آن وجود داشت، به خودش نسبت می دهد نه ذات اقدس الهی و می فرماید: ﴿فَأَرَدْتُ أَنْ أُعِيبَهَا﴾ (من خواستم که کشتی عیب پیدا کند). در اینجا چون سوراخ کردن کشتی و معیوب ساختن آن که حتی ممکن است موجب غرق شدن افرادی نیز شود، از نظر ظاهر کار خوب و شایسته ای نیست، به خودش نسبت می دهد.

**نکته دوم:** آن بخش از کارها که دو جنبه را شامل می شود یعنی جنبه مثبت و جنبه منفی، نام خدای تعالی و خودش را می آورد و جهت رعایت ادب، بخش مثبت و خوب را به خداوند متعال و بخش منفی و

بد آن را به خود نسبت می دهد؛ جایی که می فرماید: ﴿فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا...﴾ کشتن پسر را که ظاهراً کار زشت و بدی است به خودش و اینکه بناست فرزندی صالح جایگزین آن پسر شود که کار بسیار خوب و پسندیده‌ای است، این را به خداوند نسبت می دهد.

**نکته سوم:** و در جایی که انجام عملی صددرصد خوب و مقبول است آن را کلاً به خداوند نسبت می دهد و اصلاً نامی از خود به میان نمی آورد، مثلاً ساختن دیواری که در حال خراب شدن است و حفظ گنجی که در زیر آن نهفته شده، طبعاً مورد پذیرش همه و کار بسیار خوبی است، اینجاست که خضر علیه السلام می فرماید: ﴿فَأَرَادَ رَبُّكَ﴾ یعنی من این کار را نکردم بلکه خواست و اراده پروردگار تو بوده است که چنین شود».

آری! همین رعایت ادب در محضر بزرگتر است که انسان را به مقامات عالی‌ای می رساند که از جمله آن توفیق همدمی با امام زمان علیه السلام است. در جایی که عطار بصرای فقط به خاطر یک لحظه اندیشیدن به چیزی غیر از امام زمان علیه السلام از ملاقات با محبوب محروم می ماند، (۱) آن

۱- عطاری در شهر بصره که طی جریاناتی اجازه ملاقات با امام زمان علیه السلام را پیدا می کند و همراه با دو تن از ملازمان امام راهی محلی می شوند که حضرت آن روز در آنجا خیمه‌ای برپا کرده بودند. برای رسیدن به آنجا از ساحل دریای عمان می گذرند. آن دو فرد بدون کشتی بر روی آب شروع به قدم برداشتن می کنند و به عطار هم می گویند خدا را به حق حضرت حجّت (ارواحنا فداه) قسم بده! او چنین می کند و

فردی که برای یک عمر زندگی کردن در کنار امام زمان علیه السلام انتخاب می‌شود<sup>(۱)</sup>، باید این چنین در امتحان رعایت ادب نمره عالی گرفته باشد که حتی در صحبت کردن هم اینگونه دقیق باشد.

➤ شروع به راه رفتن بر روی آب می‌نماید. در بین راه بارانی شروع به باریدن می‌کند و عطار یاد صابونهایی می‌افتد که بر روی بام خانه قرار داده است تا خشک شود و آنها را بفروشد لذا از بارش باران بسیار مغموم می‌شود. تا عطار به این فکر می‌افتد در آب فرو می‌رود. آن دو نفر عطار را از آب بیرون می‌کشند و به او می‌گویند از فکری که کرده توبه کند و دوباره قسم را تجدید کند. عطار چنین کرده و دوباره بر روی آب به راه می‌افتد. اما هنگامی که به خیمه امام زمان علیه السلام می‌رسد و یک نفر از ایشان می‌رود تا اجازه بگیرد، از خیمه ندا می‌آید که: «رُدْوَةٌ فَانَّهُ رَجُلٌ صَابُونِي» او را برگردانید زیرا این مردی است صابونی (نه امام زمانی خالص). این شخص می‌گوید: تا این سخن را شنیدم، فهمیدم تا زمانی که آینه دل آلوده باشد عکس محبوب در آن نیفتد تا چه رسد ملازمت آن حضرت. (خلاصه شده از کتاب دار السلام مرحوم عراقی، ص ۲۸۹)

۱- در بخش بعدی به طور مفصل به آن خواهیم پرداخت.

بخش چهارم :

هدف از تألیف

و بیان مطلبی بسیار مهم



**علت ارتباط حضرت خضر با امام زمان علیه السلام و بیان مطلبی بسیار مهم  
و قابل توجه**

همانطور که قبلاً هم عرض شد، از نوشتن این کتاب هدف بسیار مهمی را دنبال می‌کردیم و می‌خواستیم به یک نتیجه مهمی برسیم و در واقع، موضوع معرفی شخصیت حضرت خضر علیه السلام بهانه‌ای بود برای رسیدن به این هدف.

در شرح حالات نبی الهی حضرت خضر علیه السلام متوجه شدیم که ایشان دارای چه جایگاه با عظمتی و صاحب چه کمالات بالایی هستند و از طرفی چندین بار یادآور شدیم که ایشان را خداوند برای مأموریتی ویژه خلق فرموده است، مأموریتی که یک لحظه آنرا هر کدام از انبیاء و اولیاء اگر می‌داشتند، باعث افتخار و مباحات آنان در عالم خلقت می‌شد.

این مأموریت بزرگ را امام صادق علیه السلام اینگونه بیان می‌فرمایند: «و اما بنده صالح، خضر علیه السلام را خداوند عمر طولانی عنایت فرمود نه به خاطر نبوتی که برایش تقدیر کرده باشد، یا کتابی بر او نازل فرماید و نه آئینی که شرایع دیگر را نسخ نماید و نه برای امامتی که بندگان خود را به اقتدای به او ملزم سازد و نه اطاعتی که بر او فرض فرماید، بلکه چون

در علم خداوند تبارک و تعالی گذشته بود که عمر قائم علیه السلام در دوران غیبت، طولانی خواهد شد تا آنجا که بندگان او باور نکنند و آن عمر طولانی را انکار نمایند، خداوند عمر بنده صالح (خضر علیه السلام) را بدون سبب طولانی ساخت به خاطر استدلال به وسیله آن بر عمر قائم علیه السلام، تا اینکه دلیل و برهان معاندین را قطع نماید که می گویند برای مردم از سوی خداوند حجّتی نیست». (۱) در واقع طبق این روایت حضرت خضر علیه السلام به عنوان دلیلی برای توجه پیدا کردن به وجود مقدّس امام زمان علیه السلام معرفی می شود.

و در جای دیگری نیز حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام می فرماید: «خضر علیه السلام از آب حیات آشامیده، پس او زنده است و نمی میرد تا در صور دمیده شود و البته او نزد ما می آید و بر ما سلام می کند، صدایش شنیده می شود ولی خودش دیده نمی گردد و او هر جا که نامش به میان آمد حاضر می شود، پس هر که از شما او را یاد کرد بر او سلام کند، او هر سال در مراسم حجّ حاضر است، تمام مناسک را انجام می دهد و در عرفه توقّف می کند، و بر دعای مؤمنین آمین می گوید، و خداوند وحشت قائم ما را در هنگام غیبتش به وسیله او به انس مبدّل می سازد و تنهائیش را به وسیله او برطرف می سازد». (۲)

۱ - کمال الدین ج ۲ ص ۲۶ از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، (منتخب الأنوار، ص ۱۸۶).

۲ - کمال الدین ج ۲ ص ۳۹۰ - سرمشق و محور نوشته های ما در این کتاب براساس این فرمایش امام رضا علیه السلام می باشد.



مأموریتی که حضرت ابا عبدالله الحسین و امام صادق علیهما السلام در آرزوی داشتن آن حمله مشترکی را می‌فرمایند که: «لَوْ أَدْرَكْتُهُ لَخِدْمَتُهُ أَيَّامَ حَيَاتِي»<sup>(۱)</sup> یعنی «اگر من زمان فرزندم مهدی علیه السلام را درک می‌کردم، تمام عمر خدمتگزار او می‌شدم». یعنی در همین زمانی که ما همکنون هستیم. آری با معرفی شخصیت حضرت خضر علیه السلام که سینه‌اش مخزن اسرار و علوم الهی است و روحش متصل به معارف و حقایق پروردگار، مأمور به باطن است و استاد پیامبر اولوالعزم و بزرگی همچون حضرت موسی علیه السلام، خواستیم یک مطلب را بگوئیم و همه را متوجه این نکته مهم و قابل توجه کنیم که: «با همه این خصوصیات، ایشان ملازم، خدمتگذار و مونس تنهایی امام زمان ما هستند».

امام زمانی که هر یک از معصومین علیهم السلام در ابراز محبت به ایشان مطالبی را بیان فرموده‌اند که به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌کنیم: (و این جملات در واقع تذکری است برای ما)

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرمایند: «پدر و مادرم فدای تو باد که همانم من و شبیه من و شبیه موسی بن عمران هستی».<sup>(۲)</sup>

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: «پدرم به فدایت، چقدر مشتاق دیدن او هستم، آه آه چقدر مشتاق دیدن یاران او هستم».<sup>(۳)</sup>

۱- غیبت نعمانی، ص ۲۴۵؛ فرهنگ سخنان امام حسین علیه السلام، ص ۱۲۳، ح ۶۷ محمد دشتی.

۲- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۰۸.

۳- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۶.

بخش چهارم: علت ارتباط حضرت فخر با امام زمان علیه السلام

امام باقر علیه السلام می فرمایند: «اگر من زمان او را درک می کردم، جانم را پیش کش و فدایش می کردم». (۱)

امام صادق علیه السلام در حالی که اشک از چشمان مبارکشان جاری و زانوی غم بغل گرفته اند، می فرمایند: «آقای من غیبت تو خواب را از دیدگانم ربوده و خاطر من را پریشان ساخته و آرامش دلم را از من سلب کرده و مصیبت های سختی بر من وارد کرده است، که هرگز تسلی نمی یابد». (۲)

امام کاظم علیه السلام می فرمایند: «پدرم به فدای قیام کننده به امر خدا باد». (۳)

امام رضا علیه السلام می فرمایند: «پدر و مادرم فدای کسی که همانم جدم صلوات الله علیه و شبیه به من و شبیه موسی بن عمران است». (۴)

و مهمتر از همه، آیات بسیاری که طبق روایات معصومین علیهم السلام در مورد حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) نازل شده است و ما به یکی از آنها که نشانه امر پروردگار است به داشتن شوق ظهور، اشاره می کنیم:

﴿ وَيَقُولُونَ لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا  
إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ﴾ (۵)

۱ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۳.

۲ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۱۹.

۳ - بحار الانوار، ج ۸۳، ص ۸۱.

۴ - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶.

۵ - «(منکران رسول) می گویند: چرا معجزه ای از پروردگارش بر او نازل نمی شود (تا مردم مطیع شوند) بگو: غیب (و معجزات) برای خدا (و به فرمان او) است، شما (کافران) منتظر باشید، من هم با شما از منتظرانم» - سوره یونس، آیه ۲۰. امام

اما هیچ با خود فکر کرده‌ایم که چرا خداوند، شخصیتی از امت‌های گذشته را انتخاب و مونس تنهایی امام زمان ما قرار داده است؟ اصلاً چرا تنهایی، مگر خداوند ایشان را برای غربت و تنهایی آفریده است؟ آیا بعید نیست از خدای حکیم، که شخصیتی را که جانشین او و حجّتش بر مردم است، خلق کند و بعد او را در غربت و تنهایی بگذارد؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که خود مظلوم‌ترین بود و مردم او را تنها گذاشتند، می‌فرماید: «صاحب هذا الأمر الشريد الطريد الفريد الوحيد»<sup>(۱)</sup>، خیلی عجیب است! یعنی امام زمان علیه السلام که صاحب امر حکومت جهانی است، او غریب، طرید و تنهاست. اصلاً می‌دانید معنای طرید چیست؟ یعنی خیلی تنها، یعنی کسی که مردم او را از خود طرد و دور کرده‌اند و به او توجهی نمی‌کنند!!

خیلی بعید به نظر می‌رسد که حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) که خود محور عالم خلقت هستند و همیشه با ذات اقدس پروردگار مانوسند، نیاز به مونس همانند حضرت خضر علیه السلام داشته باشند. و اینکه در روایات خضر علیه السلام را مونس تنهایی امام زمان علیه السلام معرفی کرده‌اند شاید منظور این باشد که، همانگونه که وجود حضرت خضر و عمر طولانی ایشان دلیلی است بر وجود امام عصر ارواحنا فداه، مونس

➔ صادق علیه السلام در تفسیر این آیه فرمودند: مراد از «الغیب» حجّت قائم علیه السلام باشد.

(بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۵۲)

۱- بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۲۰.

تنهایی بودنش نیز دلیلی است بر غربت و مظلومیت امام زمان علیه السلام، و شاید از این طریق خواسته‌اند به ما بفهمانند که چقدر مردم نسبت به امام زمانشان و مقام و جایگاهش بی‌توجهند که خداوند شخصیتی را از زمانهای گذشته انتخاب فرموده تا مونس تنهایی ایشان باشد.

در واقع ما می‌خواستیم با بیان مأموریت حضرت خضر علیه السلام، بررسی مختصری داشته باشیم در علت تنهایی امام زمان علیه السلام و بیان وظیفه خودمان در پایان دادن به این تنهایی و غربت.

اما مسئله اینجاست که آیا تا به حال در مورد تنهایی امام زمان علیه السلام و علت آن فکر کرده‌ایم؟ آیا اکنون که از طریقی دیگر یعنی با شناخت مأموریت حضرت خضر علیه السلام، پی به غربت اماممان بردیم، هیچ تأثیری بر ما داشته است؟ آیا تا به حال فکر کرده‌ایم که نقش ما در دامن زدن به این آتش غربت و تنهایی چه بوده و وظیفه‌مان در پایان دادن به آن چیست؟ مگر امام زمان با ما چه کرده است؟ مگر ایشان بد امامی برای ما بوده‌اند؟ مگر خدا به وسیله ایشان به ما روزی نمی‌دهد؟ مگر خدا به خاطر وجود ایشان آسمان و زمین را حفظ و ثابت نگه نداشته است؟<sup>(۱)</sup> پس چرا اینقدر بی‌توجهی به مقام و جایگاهش؟ چرا اینقدر بی‌وفایی و بی‌تعهدی نسبت به وجود نازنینش؟ چرا اینقدر با گناه و معصیت، توهین و بی‌احترامی به ساحت مقدّسش؟ و چرا اینقدر غفلت نسبت به آن معدن رحمت پروردگار؟

۱ - «بِئْمْنِهِ رِزْقُ الْوَرَىٰ وَبِوُجُودِهِ ثَبَتَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ». (مفاتیح الجنان - دعای عدیله).

آیا آن وقتی که به مشکلات عدیده برمی خوریم، زمانی که دچار انواع و اقسام بیماریهای عجیب و غریب می شویم، آن هنگام که سیل و زلزله ما را دربر می گیرد، هیچ فکر کرده ایم که عاملش چیست؟ چرا وقتی سیل و زلزله می آید و آن همه مصیبت به جای می گذارد و عده ای را در خود فرو می برد، همه اش به دنبال این هستیم که مثلاً فلان سد ضعیف بوده و یا بنای خانه ها محکم نبوده است؟ در صورتی که از مضمون روایات اینطور فهمیده می شود که: «لَوْلَا الْحُجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا» «اگر حجت خدا نباشد و مردم نسبت به امام زمانشان بی توجه شوند، زمین اهل خود را فرو می برد». (۱) چرا وقتی که باران نمی آید، سوراخ شدن لایه اوزون را مقصّر می دانیم؟ در حالی که در زیارت جامعه کبیره (۲) می خوانیم: «بِكُمْ يُنَزَّلُ الْغَيْثَ» یعنی «خداوند به واسطه شما وبه

۱ - به نمونه ای از این نوع روایات اشاره می کنیم: عن أبي جعفر الباقر عليه السلام انه قال: «لو أنّ الإمام رفع من الأرض ساعة لساخت بأهلها وماجت كما يمج البحر بأهله». «اگر امام ساعتی از زمین برداشته شود زمین اهلیش (مردم و موجودات روی زمین) را در خود فرو خواهد برد و همچون دریا که ساکنان خود را دستخوش طوفان می کند، زیرورو خواهد کرد». (غیبت نعمانی، ص ۱۳۹، ح ۸)

۲ - زیارت جامعه کبیره، یکی از معتبرترین زیارات و روایاتی است در باب معرفت چهارده معصوم عليهم السلام که از ناحیه مقدسه امام هادی عليه السلام به ما رسیده است و از آداب این زیارت طبق دستورات امام هادی عليه السلام این است که: چون به درگاه حرم رسیدی بایست و شهادتین بگو (در اینجا شهادت مخصوص دارد) و با حال غسل باشی و چون داخل حرم شدی و قبر را دیدی بایست و سی مرتبه «الله اکبر» بگو، پس اندکی با آرامش دل و تن (با طمأنینه) و با گامهای نزدیک راه برو و سپس بایست و سی مرتبه

خاطر شماست که باران را نازل می کند». و چراهای بسیار دیگر تا کی باید بار گناهان و اشتباهات خود را متوجه دیگران و دیگر چیزها بکنیم؟ تا کی بایستی این همه مصیبت را به خاطر بی توجهی و فراموش کردن امام زمان تحمل کنیم؟ تا کی می خواهیم خود را گول بزنیم و بیدار نشویم؟ پس کی بناست علت اصلی آن را متوجه شویم؟ پیشوای پنجم شیعیان، امام باقر علیه السلام می فرماید: هرگاه خداوند بخواهد بر مردم غضب کند (آن هم به خاطر اعمال ناشایست مردم) ما اهل بیت را از مجاورت با آنها دور می کند<sup>(۱)</sup>

بیش از هزار سال پیش که حدود هشتاد سال از دوران غیبت کبری امام زمان علیه السلام می گذشت، آن حضرت در نامه ای به شیخ مفید رحمة الله علیه فرمودند: «ما به خبرهای شما احاطه کامل داریم و چیزی از خبرهای شما برای ما پنهان نمی ماند و آگاهییم از ذلت و خواری که به شما رسیده، از زمانی که عده ای از شما تمایل نموده اند به عقاید و

➤ «الله اکبر» بگو، سپس نزدیک قبر مطهر برو و چهل مرتبه دیگر «الله اکبر» بگو تا صد تکبیر تمام شود (آنگاه شروع به خواندن زیارت کن) - علامه مجلسی اول رحمة الله علیه می گوید: شاید علت این تکبیرها این باشد که چون در این زیارت، عبارات بسیار پر معنایی در مقام و منزلت ائمه اطهار علیهم السلام بیان شده برای اینکه انسان به غلوه نیفتد و یا از بزرگی خداوند غافل نشود، فرموده اند اینکار را بکنید». - به هر حال شما را به خواندن با توجه و دقت در معانی این زیارت دعوت می کنیم که ابوابی از معرفت نسبت به امام علیه السلام به روی انسان گشوده می شود. (مفاتیح الجنان)

۱ - «إِذَا غَضِبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ، نَحَنَّا عَنْ جَوَارِهِمْ». (اصول کافی، کتاب الحجّة،

اعمالی (ناپسند) که گذشتگان صالح از آن دور بودند و عهد و پیمانی را که از آنها گرفته شده بود (نسبت به امام زمانشان) بدور انداختند گویا که نمی‌دانند». نکته قابل توجه اینجاست که این توفیق در سالهای اولیه دوران غیبت فرستاده شده است، اکنون که وضع بسیار بدتر از آن زمان است و مردم در سختیها، فشارها و فساد بسیار بیشتری گرفتار شده‌اند. آیا می‌خواهید بدانید فاصله ما با امام زمانمان چقدر است و معنای غربت و تنهایی چیست؟ به این چند جمله ساده و عامیانه خوب دقت بفرمائید؛ به ما فرموده‌اند که روز جمعه احتمال ظهور حضرت ولی عصر ارواحنا فداه بیشتر است<sup>(۱)</sup>.

حال اگر عصر جمعه‌ای بعد از نماز مغرب و عشاء، کسی به ما بگوید که امروز هم گذشت و امام زمان (ارواحنا فداه) ظهور نفرمودند و سپس چند لحظه بعد به ما خبر بدهند که از امروز مثلاً سیب زمینی کیلویی بیست تومان گرانتر شده است، شما را به خدا قسم برای کدام یک از این خبرها بیشتر ناراحت می‌شویم؟ برای کدام یک بیشتر دلهره پیدا می‌کنیم؟ نگران کدام یک می‌شویم؟

آیا زمانی که مثلاً دخترمان از مدرسه برمی‌گردد، اول می‌پرسیم دخترم در راه حجابت را رعایت کردی تا قلب نازنین امام زمان علیه السلام را نرنجانی؟ یا ابتدا می‌پرسیم نمره امتحانت چند شد؟ آیا از پسرمان

۱ - «یا مولای هذا یوم الجمعة وهو یومك المتوقع فیهِ ظهورك» (مفاتیح الجنان - زیارت روز جمعه امام زمان علیه السلام).



می پرسیم که همزمان با امام زمانت، نمازت را خواندی؟ یا اول می پرسیم مسابقه امروز را بردی یا نه؟ اصلاً به زندگیهایمان نگاه کنیم، آیا رنگ و بوی امام زمان علیه السلام را می دهد؟ آیا تابلویی که به دیوار خانه نصب کرده ایم، آیا وسایلی که مورد استفاده قرار می دهیم، آیا نوع زندگیمان امام زمان پسند هست؟ آیا نوع معاشرتهای ما طوری هست که امام زمان هم وارد مجلسمان شوند، همنشین با ما شده و نظر لطفی داشته باشند؟ یا نه، آنقدر محرم و نامحرم بی پروا با هم اختلاط دارند که قلب مهربان امام زمان علیه السلام را می رنجانند؟ آیا ظاهر خود و خانواده مان آنطوری هست که مورد قبول و رضایت امام زمان (ارواحنا فداء) باشد؟ آیا طریقه درآمدمان طوری هست که امام زمان علیه السلام به آن برکت دهند و یا قدم به خانه ما گذاشته و بر سر سفره ما بنشینند؟ و خلاصه اینکه آیا روش زندگی ما همانگونه است که امام عصر علیه السلام می پسندند؟

دوستی می گفت: داشتم از حرم مطهر امام رضا علیه السلام بیرون می آمدم، دیدم شخصی فریاد می زند: آی دزد، پولم را دزدیدند و ...، مردم هم با یک حالت تأسف و دلسوزی به او نگاه می کردند، با خودم گفتم: الآن اگر کسی فریاد بزند: امام زمانم نیست، امام زمانم نیامد و ...، مردم با یک حالت تمسخر به او نگاه می کنند و می گویند: او دیوانه شده است. همه اینها یک طرف که اینگونه نیستیم، گاهی در زندگیمان طوری رفتار می کنیم که انگار از امام زمان علیه السلام، از آن کسی که اصلاً وجود ما به

طفیلی ایشان و به خاطر وجود ایشان خلق شده<sup>(۱)</sup>، طلبکار هم هستیم. به هر حال یادمان نرود که علاوه بر اینکه امام زمان علیه السلام چشم خداست و تمام زندگی ما را می بینند، در هفته دو بار نامه اعمال ما خدمت ایشان عرضه می شود و عملکردهای ما را ملاحظه می فرمایند و براساس آنچه عمل کرده ایم، با ما رفتار می کنند.

به این فرمایش امام زمان علیه السلام که دو سال بعد از نامه اول به شیخ مفید می نویسند خوب دقت بفرمائید:

«اگر چنانچه شیعیان ما - که خداوند ایشان را در انجام طاعات خود موفق فرماید - در راه انجام و ایفای پیمانی که بر دوش دارند<sup>(۲)</sup>، همدل و پایدار می شدند، میمنت ملاقات ما از ایشان به تأخیر نمی افتاد و سعادت دیدار ما با شناخت و معرفت کامل و صحیح به آنان زودتر دست می داد، پس ما را از ایشان دور نمی کند مگر آن کارها و اعمال آنها که برای ما ناپسند و ناخوشایند است»<sup>(۳)</sup>.

چرا باید اعمالی داشته باشیم که باعث رنجش اماممان شود؟ چرا

۱ - حضرت ولی عصر علیه السلام می فرمایند: «نَحْنُ صَنَائِعُ اللَّهِ وَالْخَلْقُ بَعْدَ صَنَائِعِنَا». (الاحتجاج، شیخ طبرسی، ج ۲، ص ۴۶۶)

۲ - منظور از عهد و پیمان همانطور که امام زمان علیه السلام در نامه ای به عثمان بن سعید و فرزندش محمد بن عثمان (که از نواب اربعه آن حضرت بوده اند) می فرمایند، ترک معاصی و گناهان و عدم پیروی از هوی و هوس و یاری و پیروی از امام عصر (ارواحنا فداه) با اصول اعتقادی و تهذیب و تزکیه نفس، می باشد.

۳ - الاحتجاج ج ۲ ص ۴۹۹.

شادی خود را در ناراحتی امام زمان جستجو می‌کنیم؟ چرا به خاطر اینکه لحظاتی را ظاهراً خوشحال باشیم، قلب مهربان امام عزیزمان را می‌رنجانیم؟ به عنوان مثال: مگر با گوش دادن به موسیقی، می‌توان ناراحتیها و گرفتاریهای خودمان را که ریشه در غفلت از امام زمان علیه السلام دارد، برطرف کرد؟ آخر چرا به دنبال معالجه واقعی آن نیستیم؟

روزی جوانی از من سؤال کرد که فلانی، با اینهمه ناراحتیها و گرفتاریها و فشارها، اگر نوار موسیقی گوش ندهیم پس چگونه خود را تسکین و آرامش بدهیم، گفتم: اصلاً چرا ناراحتی و گرفتاری در زندگی ما باشد تا بخواهیم آنرا اینگونه برطرف کنیم، خدای مهربان که برای ما ناراحتی و فشار نمی‌خواهد» (۱).

بعد مثالی زدم و علت این گرفتاریها را برایش توضیح دادم، به او گفتم: دیده‌اید اگر در کنار دریا، یک چاله کوچکی حفر کنید آنگاه به وسیله آبراهی آنرا به دریا متصل کنید این چاله همیشه آب دارد و اگر به وسیله کاسه‌ای از آن آب بردارید و چندین اطاق به این بزرگی را پر از آب کنید باز هم این چاله آب دارد، چرا؟ چون به دریا متصل است، اما اگر بیابید و این آبراه را قطع کنید، یک کاسه آب که از این چاله بردارید دیگر خالی می‌شود و اگر هم برندارید بعد از مدتی خشک می‌شود و یا می‌گندد.

سید ابن طاووس، سحرگاه در سرداب مطهر شنید که حضرت

۱ - ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ یعنی «خداوند برای شما آسانی و راحتی

می‌خواهد و برای شما سختی نمی‌خواهد»، سوره بقره آیه ۱۸۵.

ولی عصر (ارواحنا فداء) در مناجاتی به خداوند عرض می‌کنند: «خدایا! شیعیان ما شعاع انوار ما و از زیادی گِل ما خلق شده‌اند». (۱) یعنی حیات روح و حقیقت زندگی ما، بستگی به معارف و حقایق اهل بیت علیهم‌السلام دارد، بنابراین اگر خودمان و روحمان را از این دریای علوم الهی یعنی امام علیه‌السلام جدا کنیم و اعمالی که مورد رضایت ایشان نیست انجام دهیم، کم‌کم روحمان بر اثر غفلت از حقایق و معارف و فاصله گرفتن از امام علیه‌السلام خشک می‌شود و می‌گردد، لذا گرفتار ناراحتیها می‌شویم و بوی بد غم و اندوه، زندگی ما را فرا می‌گیرد و دچار یک زندگی خشک و بی‌روح و یکنواخت می‌شویم که هیچ طراوتی در آن نیست، اما اگر به وسیله اعمال شایسته و پسندیده و عدم غفلت و کوتاهی نسبت به آن امام عزیز و مهربان و مخزن رحمت پروردگار، خودمان را متصل به آن معدن آرامش و آسایش کنیم، غم و اندوهی به ما وارد نمی‌شود که بخواهیم به چیزهای کذایی پناه ببریم، همانطور که در دعای ندبه می‌خوانیم: «خدایا! تو امام را مامن و وسیله آرامش و پناهگاه ما خلق فرموده‌ای». (۲)

ثانیاً: اگر هم بر اثر غفلت و اشتباهات خودمان، غم و اندوه و فشار و سختی بر ما و زندگیمان وارد شد، چرا به جاهای ناامن و خطرناکی که اصلاً مورد رضایت خداوند و امام زمان علیه‌السلام نیست، پناه ببریم در صورتی که وجود مقدس امام رئوف حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام

۱ - نجم الثاقب، ص ۴۵۵، حاجی نوری، انتشارات مسجد مقدس جمکران.

۲ - «خَلَقْتَهُ لَنَا عِضْمَةً وَمَلَأْتَهُ».

می فرماید: «امام پناهگاه خدا (برای مردم) در گرفتاریهای سخت است»<sup>(۱)</sup>. البته به این نکته هم باید توجه داشت که، در اینکه امام علیه السلام رثوف و مهربان است هیچ شک و شبهه‌ای وجود ندارد، اما این نباید باعث شود که فقط در گرفتاریها و مشکلات به یاد امام بیفتیم و نذر و نیاز کنیم، این حالت با توجه به جایگاه و مقام امام علیه السلام توهین بزرگی به ایشان است.<sup>(۲)</sup>

پیرزن با صفایی که شاید مکرر در خواب و بیداری خدمت حضرت ولی عصر علیه السلام رسیده بود شب جمعه‌ای به مسجد جمکران می‌رود و صدها و بلکه هزارها نفر را می‌بیند که برای عبادت و توسل به آن حضرت جمع شده‌اند و همه نسبت به آن حضرت عرض ارادت می‌کنند. خودش می‌گفت: «من وقتی این جمعیت را دیدم به آن حضرت عرض کردم: آقا خیلی خوشحالم که مردم زیاد به شما علاقه پیدا کرده‌اند و شبها جمعیت زیادی به دور مسجد جمع می‌شوند و به شما اظهار علاقه می‌کنند». همان شب در عالم خواب و یا در عالم معنی دید که حضرت بقية الله علیه السلام به مسجد جمکران تشریف آورده‌اند و در میان مردم راه می‌روند ولی کسی به آن حضرت توجهی نمی‌کند، خدمت آن حضرت سلام عرض می‌کند و همان کلماتی که در بیداری گفته بود خدمت امام زمان علیه السلام عرض می‌کند. آن حضرت آهی کشیدند و فرمودند: «همه اینها برای من به اینجا نیامده‌اند بیا با هم برویم از آنها

۱ - «الإمام مَفزَعُ العِبَادِ فِي الدَّاهِيَةِ النَّادِ»، أصول کافی ج ۱ ص ۱۹۸.

۲ - درباره مقام و منزلت و جایگاه خاص امام علیه السلام در ادامه مطالبی را عرض می‌کنیم.

سؤال کنیم که چرا به اینجا آمده‌اند».

وقتی حضرت از یک یک مردم سؤال می‌فرمود: «شما چرا اینجا آمده‌اید؟» یکی شفای مریضش را می‌خواست، دیگری خانه می‌خواست، یکی بدهکار بود و یکی از زنش می‌نالید و دیگری از شوهرش شکایت داشت و بالأخره هر یک حاجتی داشتند که در واقع خودخواهی و حبّ نفس، آنها را وادار کرده بود که به آنجا بیایند.

حضرت فرمودند: «فلانی دیدی اینها برای من به اینجا نیامده‌اند».

سپس در همان حال فردی در قسمتی از مسجد نشسته بود که

حضرت فرمودند: «بیا تا احوال او را هم پرسیم».

آن شخص تا چشمش به آقا افتاد از جا پرید و به دست و پای آقا افتاد. آقا

از او سؤال کردند: «شما چرا اینجا آمده‌اید؟» او چیزی نگفت و بر شدت

گریه‌اش افزود. حضرت دوباره سؤال کردند. او گفت: «آقا من کی از شما

غیر وصل شما را خواسته‌ام؟ من شما را می‌خواهم، بهشتم شما بید، دنیا

و آخرتم شما بید، من یک لحظه ملاقات شما را به ماسوی الله نمی‌دهم».

آقا رو به پیرزن کردند و فرمودند: «مثل این شخص که فقط برای من

اینجا آمده باشد چند نفری بیشتر نیستند که آنها هم به مقصد می‌رسند»<sup>(۱)</sup>.

پس بیاییم امام زمان علیه السلام را به خاطر اینکه امام و حجّت خدا بر ما

هستند دوست داشته باشیم، نه به خاطر خواسته‌های خودمان و از آنچه

که برای آن امام مهربان ناپسند است، دوری کنیم.

۱ - اقتباس از: عنایات حضرت ولی عصر علیه السلام، ص ۳۸۹ - حجة الاسلام سید جواد معلّم.

### یک هشدار، یک توجه

ما معتقدیم و به راحتی هم قابل اثبات است که، ظهور حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه)، از امور حتمیه پروردگار است و تا ایشان قیام نفرمایند و حکومت عدل الهی برقرار نشود، هرگز قیامت برپا نخواهد شد، همانطور که در روایتی از رسول اکرم ﷺ می فرمایند: «اگر از عمر دنیا یک روز باقی مانده باشد، آن روز را خداوند آنقدر طولانی می فرماید تا مردی از فرزندانم برانگیخته شود که همانام من است و زمین را پر از عدل و قسط می کند، همانگونه که پر از ظلم و جور شده باشد»<sup>(۱)</sup>. از طرفی هم، این ظهور هر لحظه ممکن است اتفاق بیفتد، شما به حرف عده‌ای نادان و غافل از امام زمان علیه السلام گوش ندهید که می گویند: هنوز خیلی مانده تا امام زمان ظهور کند، بلکه به فرمایشات اهل بیت علیهم السلام توجه داشته باشید که فرموده‌اند هر لحظه امکان ظهور حضرت بقیه الله علیه السلام وجود دارد؛ حضرت سید الشهداء علیه السلام در این باره می فرمایند: «خداوند بزرگ در یک شب امر ظهور او (امام زمان علیه السلام) را

۱- روضة الواعظین، ج ۲، ص ۲۶۱.

اصلاح می‌کند». (۱) امام صادق علیه السلام نیز می‌فرمایند: «هر صبح و شام منتظر فرج (امام زمان علیه السلام) باشید». (۲)

و به فرموده حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام: «مَثَل ظهور او همانند فرار سیدن قیامت است که هیچکس جز خداوند خبر ندارد، امر بسیار عظیمی در آسمانها و زمین قرار است انجام گیرد، او ظاهر نمی‌شود مگر به طور ناگهانی». (۳)

**هشدار ما این است**، هیچ فکر کرده‌ایم که اگر انشاء الله آن حضرت در زمان ما ظهور بفرمایند، با این روش زندگی و این همه غفلتهایی که ما داریم و به یک سری از معاصی و اشتباهات و ردائل اخلاقی خود را گرفتار کرده‌ایم، چگونه در پیشگاهش حاضر شویم؟ چگونه چشم در چشمان آن امام مهربان بیندازیم؟ و اصلاً چه جواب و توجیهی می‌توانیم برای آن حضرت داشته باشیم؟ و چگونه می‌توانیم پاسخگوی این همه لطف و محبت آن امام عزیز باشیم؟

بگذارید بهتر بگویم، این هشدار، حرف من نیست هشدار خود امام زمان علیه السلام است که در نامه اولشان به شیخ مفید رحمة الله علیه می‌فرمایند: «پس سعی کنید اعمال شما طوری باشد که شما را به محبت ما نزدیک سازد و از گناهایی که موجبات نارضایتی و ناراحتی ما را

۱- کشف الغمّه، ج ۲، ص ۵۲۲.

۲- کافی، ج ۱، ص ۳۳۳.

۳- کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۳.



فراهم نماید بترسید و دوری کنید. امر قیام ما با اجازه خداوند به طور ناگهانی انجام خواهد شد و دیگر در آن هنگام توبه فایده‌ای ندارد و سودی نمی‌بخشد. عدم التزام به دستورات ما موجب می‌شود که بدون توبه از دنیا بروند، در این صورت ندامت و پشیمانی نفعی نخواهد داشت» (۱).

پس بیاییم همه با هم، قبل از ظهور امام زمان علیه السلام توبه کرده و از خطاها و اعمالی که مورد رضایت خداوند و امام عصر (ارواحنا فداه) نیست، دست برداریم و خود را برای روز ظهور آماده کنیم. و حال که نمی‌دانیم زمان ظهور چه موقع است، پس بیاییم هر لحظه پاک باشیم و شیرینی و حلاوت زندگی واقعی و رهایی از همه مشکلات و ناراحتیها را که در سایه رضایت امام زمان علیه السلام از اعمال، رفتار و گفتار ما حاصل می‌شود، بدست بیاوریم و خود را هر لحظه برای ظهور موفور السرور حضرت بقیة الله الاعظم مهدی موعود علیه السلام آماده کنیم. انشاء الله.

مرحوم آیت الله میرزا محمدباقر اصفهانی رحمته الله علیه می‌فرماید: «شبی در عالم خواب یا بین خواب و بیداری امام مجتبی علیه السلام را دیدم، حضرت به من فرمودند: بالای منبرها به مردم بگوئید که توبه کنند و برای فرج حضرت حجّت علیه السلام دعا نمایند و این دعا مانند نماز میّت نیست که از واجبات کفائی باشد و با دعا کردن عده‌ای از مردم، از بقیه ساقط شود بلکه مانند نمازهای یومیّه، بر هر فردی که به سنّ تکلیف رسیده واجب

۱ - فرمایشات حضرت بقیة الله، ص ۱۱۴، محمد خادمی شیرازی.

می باشد» (۱).

باور به مائید که الآن اکثر مردم دنیا، خصوصاً غربیها و بالأخص دانشمندان آنها به این نتیجه رسیده‌اند که دنیا دیگر توسط این بشری که خودش یکپارچه شیطنت و نفسانیت است و با سازمان ملل و تجمعات دیگر که بازیچه خودشان است، هرگز قابل اصلاح نیست. آنها به این یقین رسیده‌اند که می‌بایست شخصی با قدرتی مافوق قدرت بشر و معصوم از خطا و اشتباه بیاید و دنیا را اصلاح کند (۲). اما تعجب اینجاست، ما که چنین شخصی را داریم و یقین داریم که این خصوصیات را دارد، چرا از ایشان غافلیم؟!

دو یا سه سال پیش، در ایام ولادت حضرت بقیة الله (ارواحنا فداه)، یک سیاهپوست آمریکایی که تازه شیعه شده بود، در مصاحبه‌ای تلویزیونی می‌گفت: «مردم آمریکا از نظر معنوی به بن‌بست رسیده‌اند، حتی ثروتمندان به دنبال کسی هستند که آنها را از این مفاسد و گرفتاریها نجات دهد و حتی به پیشنهاد دیگران برای رهایی از این زندگی به اصطلاح خشک و بی‌روح، دست به خودکشی می‌زنند... وظیفه دولت و مردم ایران است که وجود چنین شخصی را که می‌تواند آنها را نجات دهد، به مردم دنیا معرفی کنند».

۱ - مکیال المکارم ج ۱ ص ۵۱۱، ترجمه سید مهدی حائری قزوینی.

۲ - در این زمینه کافیست کمی تحقیق کنید و به کتابها و مطالبی که در این جهت جمع‌آوری شده مراجعه فرمائید به عنوان نمونه می‌توانید به بخش آخر کتاب «آیا ظهور نزدیک است؟ چاپ سوم نوشته سید محمد طباطبائی» مراجعه کنید.

آری وظیفه تک تک ماست که در هر موقعیت و در هر لباسی که هستیم، ابتدا شناخت و معرفت خودمان را نسبت به امام زمانمان بالا برده و تکمیل کنیم، آنگاه هر کداممان به نوعی خصوصاً با اعمال و رفتارمان مبلّغ آن وجود مقدّس باشیم، بالأخصّ روحانیّین و مبلّغین که لباس آن حضرت را پوشیده و از سهم آن امام روزی می خورند، به عظمتش سوگند که مردم به شناخت و معرفت نسبت به امامشان نیاز دارند.

امام خمینی علیه السلام که پیروزی انقلاب و موفقیت در جنگ را مرهون عنایتهای خاصّ حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) می دانند و این کشور را مملکت امام زمان علیه السلام ذکر می کنند، در همین رابطه می فرمایند: «امروز روزی است که نظر مبارک امام زمان سلام الله علیه به حضرات مبلّغین اسلام دوخته شده است و ملاحظه می فرمایند که آقایان به چه نحو خدمت خود را به شرع مقدّس ابراز و دین خود را ادا می فرمایند». (۱)

خدا می داند اگر ما مردم می دانستیم که در دوران ظهور امام زمان علیه السلام و دولت کریمه آن حضرت، خداوند چه الطاف و برکاتی را به بشریت عنایت می فرماید و انسانها به چه رشد معنوی، فکری، علمی و حتی مادی می رسند، همانطور که در روایت نیز آمده، مانند قوم بنی اسرائیل که سر به بیابان گذاشته و برای نجات خود، فرج حضرت موسی علیه السلام را از خدا خواستند، ما هم اینکار را می کردیم و فرج امام زمان را از

خداوند درخواست می نمودیم. (۱) به قول معروف:

**صد بار بدی کردی و دیدی ثمرش را**

**خوبی چه بدی داشت که یک بار نکردی**

با همه این اوصاف بسیار اندکی که از غربت و تنهایی امام زمان علیه السلام و از غفلت و بی توجهی ما مردم نسبت به ایشان بیان گردید و از طرفی گفته شد که حضرت خضر علیه السلام، مونس تنهایی آن امام عزیز است، در عین حال رأفت و مهربانی فوق العاده آن یگانه عالم و هستی بخش جانها را در این روایت دقت بفرمائید؛

امام رضا علیه السلام می فرمایند: «امام، مونس و همدم و رفیق، پدر مهربان، برادر برابر و مانند مادر دلسوز به کودک است». (۲)

۱- در تأیید این مطلب به دو روایت، یکی در مسائل مادی و یکی در مسائل معنوی و علمی اشاره و اکتفاء می کنیم:

- پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرمایند: «مردم در زمان مهدی علیه السلام آنچنان از نعمتهای الهی متنعم می شوند که در هرگز در جهان سابقه نداشته است. آسمان باران رحمتش را فرو می ریزد و زمین چیزی را از برکات خود دریغ نمی کند». (سخنان حضرت مهدی علیه السلام ص ۸۵، نوشته عمران علیزاده)

- امام صادق علیه السلام می فرماید: علم و دانش ۲۷ حرف (رشته و شاخه) است، تمام آنچه پیامبران آورده اند دو حرف بیشتر نیست، مردم نیز تاکنون جز آن دو حرف نشناخته اند. چون قائم ما قیام کند آن ۲۵ حرف دیگر را نیز ظاهر ساخته و در میان مردم منتشر می سازد و آن دو حرف را نیز به آن ملحق می کند تا ۲۷ حرف کامل شود». (بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۳۶)

۲- «الإمام الأنیس الرفیق والوالد الشفیق والأخ الشقیق والأم البرة بالولد الصغیر». کافی ج ۱ ص ۱۹۸.

و یا به نمونه‌ای از دعای حضرت ولی عصر (ارواحنا فداء) در حق شیعیان کاملاً توجه کنید:

«پروردگارا! شیعیان ما از ما هستند و اضافه بر ما شده‌اند، خدایا اینها گاهی کوتاهی و تقصیر می‌کنند و گاهی خطا می‌کنند، ما را صاحب خود می‌دانند و همیشه بر این تصورند که ما از ایشان راضی هستیم، ما هم آنها را با همه گناهانشان قبول کرده‌ایم و خطاهای آنها را تحمل می‌کنیم، زیرا بالأخره برگشت آنها به سوی ماست و آنها از ما هستند و به خاطر خصوصیتی که آنها به ما دارند و اتکائی که آنها به ما کرده‌اند مثل اینکه ما صاحب گناه هستیم. زیرا بنده و کارهای بنده به آقایش مربوط می‌شود و برگشت مملوک به مولایش خواهد بود، خدایا گناهی که آنها به خاطر اتکاء بر حب ما و طمع در ولایت ما و به امید شفاعت ما انجام داده‌اند، بیامرز و آنها را در میان دشمنان ما به خاطر گناهی که کرده‌اند مفتضح نفرما و کارهای آنها را در قیامت به عهده ما بگذار همانطوری که امور آنها را در دنیا به عهده ما گذاشته‌ای. خدایا! اگر اعمال آنها ناچیز و سبک وزن است، اعمال آنها را به خاطر ما سنگین قرار بده و درجات آنها را به خاطر محبت به ما بالا ببر». (۱) اگر عبارات و فرمایشات دیگری از جانب مولایمان حضرت ولی عصر ارواحنا فداء که نشان از مهربانی ایشان نسبت به ماست، به ما نمی‌رسید، با همین عبارت و مناجات فوق کافیهست تا بفهمیم که این پدر بزرگوار و

امام مهربان چقدر به ما محبت دارند و به یاد ما هستند.

ملاحظه می‌فرمائید که در این دو روایت و مناجات که نمونه‌ای از روایات بسیاری در این زمینه است، امام، مونس و محبّ ما معرفی می‌شوند که چقدر به فکر ما هستند و برای ما دلسوزی می‌کنند، باور کنید که انسان بایستی قلبی بسیار سخت‌تر از سنگ و روحی پوسیده و مرده داشته باشد که این چنین روایات و مطالبی را ببیند یا بشنود ولی به خود نیاید و امام زمان خود را تنها بگذارد و حتی خود نیز از عوامل غربت و تنهایی آن محور عالم خلقت باشد.

باز هم نمونه‌ای از اشتیاق آن امام مهربان در انس با ما را در این قضیه بخوانید و روی آن فکر کنید؛

«یکی از دانشمندان آرزوی زیارت حضرت بقیّة الله (ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء) را داشت و از اینکه موفق نمی‌شد رنج می‌برد، مدّتها ریاضت کشید و در نجف اشرف میان طلاب حوزه علمیه معروف است هرکس چهل شب چهارشنبه مرتباً و پی‌درپی به مسجد سهله برود و عبادت کند خدمت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می‌رسد.

ایشان مدّتها در این باره کوشش کرد ولی به مقصود نرسید، سپس به علوم غریبه و اسرار حروف و اعداد متوسّل شد، چله‌ها نشست، و ریاضتها کشید ولی نتیجه نگرفت، اما به خاطر بیدار خوابیهای فراوان و مناجات سحرگهان صفای باطنی پیدا کرد، گاهی نوری در دلش پیدا

می شد و حال خوشی به او دست می داد، حقایقی می دید و دقائقی می شنید.

در یکی از این حالات (معنوی) به او گفته شد: دیدن امام زمان علیه السلام برای تو ممکن نیست مگر آنکه به فلان شهر سفر کنی. هرچند این مسافرت مشکل بود ولی در راه رسیدن به مقصود آسان بود.

روانه شد، پس از چند روز به آن شهر رسید، در آنجا نیز به ریاضت مشغول شد و چله گرفت. روز سی و هفتم یا سی و هشتم به او گفتند: الآن حضرت بقیه الله امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در بازار آهنگران، درب دکان پیرمردی قفل ساز نشسته اند، هم اکنون برخیز شرفیاب شو.

با اشتیاق از جا بلند شده روانه دکان پیرمرد شد، وقتی رسید دید حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آنجا نشسته اند و با پیرمرد گرم گرفته و سخنان محبت آمیز می گویند. همین که سلام کرد، حضرت پاسخ فرموده و اشاره به سکوت کردند.

در این حال دید پیره زنی ناتوان و قد خمیده عصازنان آمده و با دست لرزان قفلی را نشان داد و گفت: ممکن است برای رضای خدا این قفل را به مبلغ سه شاهی بخرید که من به سه شاهی پول نیاز دارم؟ پیرمرد قفل را گرفت و نگاه کرد، دید بی عیب و سالم است، گفت: خواهرم این قفل دو عباسی (هشت شاهی) ارزش دارد، زیرا پول کلید آن بیش از ده دینار نیست، شما اگر ده دینار (دو شاهی) به من بدهید،

من کلید این قفل را می‌سازم و ده شاهی قیمت آن خواهد بود.  
 پیره‌زن گفت: نه به آن نیازی ندارم، شما این قفل را سه شاهی از من  
 بخرید، شما را دعا می‌کنم.

پیرمرد با کمال سادگی گفت: خواهرم تو مسلمانی، من هم ادعا  
 می‌کنم که مسلمانم چرا مال مسلمان را ارزان بخرم و حق کسی را ضایع  
 کنم، این قفل اکنون هشت شاهی ارزش دارد، من اگر بخواهم منفعت  
 ببرم، به هفت شاهی می‌خرم، زیرا در (معامله) دو عباسی بیش از یک  
 شاهی منفعت بردن بی‌انصافی است، اگر می‌خواهی بفروشی من هفت  
 شاهی می‌خرم و باز تکرار می‌کنم که قیمت واقعی آن دو عباسی است.  
 چون من کاسب هستم و باید نفعی ببرم، یک شاهی ارزانتر می‌خرم.

شاید پیره‌زن باور نمی‌کرد که این مرد درست می‌گوید. ناراحت  
 شده بود که من خودم می‌گویم هیچ‌کس به این مبلغ راضی نشده، و من  
 التماس کردم که سه شاهی خریداری کنند، زیرا مقصود من باده دینار  
 (دو شاهی) انجام نمی‌گیرد و سه شاهی پول مورد احتیاج من است.

پیرمرد هفت شاهی پول به آن زن داد، قفل را خرید، همین که  
 پیره‌زن رفت، امام علیه السلام به من فرمود: آقای عزیز دیدی و این منظره را  
 تماشا کردی؟ این طور باشید و این جوری بشوید تا ما به سراغ شما  
 بیائیم، چله‌نشینی لازم نیست، به جفر متوسل شدن سودی ندارد،  
 عمل صالح داشته باشید و مسلمان باشید تا من بتوانم با شما همکاری  
 کنم، از همه این شهر من این پیرمرد را انتخاب کرده‌ام، زیرا این مرد



دین دارد و خدا را می‌شناسد، این هم امتحانی که داد از اول بازار این پیره‌زن عرض حاجت کرد و چون او را محتاج و نیازمند دیدند همه در مقام آن بودند که ارزان بخرند و هیچ‌کس حتی سه شاهی نیز خریداری نکرد و این پیرمرد به هفت شاهی خرید، هفته‌ای بر او نمی‌گذرد، مگر آنکه من به سراغ او می‌آیم و از او دلجوئی و احوالپرسی می‌کنم» (۱).

**آیا اینگونه روایات و فرمایشات قابل تفکر و تذکر نیست؟**

**آیا این نوع قضایا و حکایات نباید باعث هوشیاری و بیداری از**

**خواب غفلت شود؟**

### جایگاه امام علیه السلام و راه انس با ایشان

جایگاه و مقام امام علیه السلام و کسب معرفت ایشان، چیزی نیست که بتوان در چند سطر یا چند صفحه و یا حتی چند کتاب درباره آن نوشت و صحبت کرد و مهمتر اینکه درک آن نیاز به آمادگی و ظرفیت روحی بیشتر دارد و شرایط خاصی را نیز می طلبد<sup>(۱)</sup>، و ما فقط جهت راهنمایی و آشنایی اندکی با آن و مقدماتش، مطالبی را در این قسمت ارائه می دهیم تا چراغ راهی باشد در این جهت ابتداءً برای خودمان و

۱ - ﴿وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾. «اگر آنچه در زمین درخت هست، اینها تبدیل به قلم شوند، و آبهای دریاها هم هفت برابر شوند (به عنوان مرکب) و با همه آنها بخواهند کلمات الهی را بنویسند، این کلمات تمام نمی شود؛ بدرستی که خدا با عزت و حکیم است». (سوره لقمان، آیه ۲۷)

در ذیل این آیه حضرت هادی علیه السلام فرموده اند: «ونحن کلمات التي لا تدرك فضائلنا، ولا نستقصي». ما آن کلماتی هستیم که فضائلمان درک نمی شود و نمی توان همه آنها را فهمید و به حساب آورد». (تفسیر برهان، ج ۴، ص ۲۷۹)

در آیه ۱۰۹ سوره کهف می خوانیم: ﴿لَتَفِدَّ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفِدَ كَلِمَاتُ رَبِّي﴾ «... دریاها پایان پذیرد پیش از آنکه کلمات پروردگارم پایان یابد...» و در دعای بعد از زیارت آل یس در مورد امام زمان (ارواحنا فداه) عرض می کنیم: «اللهم صلّ على محمد حجّتك في أرضك ... وكلمتك التامة في أرضك».

بعد خوانندگان محترم، ان شاء الله.

یکی از نیازمندیهای مهم و اساسی انسان در دنیا که دائماً به دنبال رفع آن می باشد این است که: در زندگی برای خود امام و پیشوایی داشته باشد، حال انتخاب این امام یا به صورت آگاهانه است و یا به صورت ناآگاهانه و ناخودآگاه.

اما آنچه که مهم است اینکه، بنابر ضرورت و نیازش می بایست امامی داشته باشد تا از آن تبعیت کرده و روش زندگی خود را با آن منطبق کند. شاید در بین ماشیعیان، وقتی صحبت از امام می شود ذهن ها به سوی وجود مقدس دوازده امام علیهم السلام معطوف شود، در حالی که معنای کلمه امام چیزی فراتر از این می باشد و برای اینکه مطلب ما قابل تفهیم باشد، ابتدا معنای لغوی آن را عرض کرده و سپس به بررسی آن می پردازیم.

کلمه امام مفهوم عامی دارد و شاید بهترین معنا و مفهوم آن «الگو» باشد، یعنی هر چیزی و هرکسی را که انسان از آن تبعیت کند و الگو بگیرد، آن چیز یا آن شخص می شود امام این فرد، بنابراین از دایره دوازده امام علیهم السلام خارج و شامل هر چیزی می تواند باشد.

به طور کلی امامت دارای مراحل و مراتب مختلفی است و در هر دو جنبه مثبت و منفی، این امامت و الگو وجود دارد، مثلاً: اگر برای رفتن به محلی که آنجا را دقیقاً نمی شناسید، از کسی آدرس بگیرید و طبق گفته او عمل کنید، این شخص در این جهت امام و الگوی شما شده

است و یا بالاتر از آن، معلّم و استادی که یک سری مسائل را از او می‌آموزید، یا شخصی که در نماز جماعت به او اقتداء می‌کنید، یا مجتهدی که در احکام شرعی از او تقلید می‌کنید و ... همه اینها به نوعی تبعیت از یک امام و الگو می‌باشند منتهی در همان جهت خودش. و یا در جنبه‌های منفی؛ مثلاً: اگر شخصی چگونگی ساختن مشروب را به کسی بیاموزد، در این زمینه امام و الگوی شخص مقابل شده است. گاهی تلویزیون، هنرپیشه فیلم، بازیکن یک ورزش و حتی روش زندگی دیگران و مسائل مادی و دنیایی، همه اینها می‌توانند امام و الگو واقع شوند.

بنابراین کلمه امام به همه اینها اطلاق می‌شود، چه چیزها و کسانی که راه خوب را نشان می‌دهند و چه آنهایی که نشان دهنده راه بد و اشتباه هستند، حتی خدای تعالی هم در قرآن می‌فرماید که یک عده امامانی هستند که اینها افراد را به سوی آتش جهنّم می‌کشانند<sup>(۱)</sup> و در زیارت جامعه کبیره نیز به آن اشاره شده است.<sup>(۲)</sup>

به طور کلی و بدون تردید در جنبه‌های منفی و شرّ و بدیها، امام اصلی شیطان است و مابقی امامانی که در این مسیر هستند، تابع و پیرو شیطان و در واقع عمّال و لشکریان او می‌باشند که به صورتهای مختلف ظاهر می‌شوند، گاه در قالب انسان و گاه در قالب اجسام و چیزهای

۱- سورة قصص آیه ۴۱.

۲- «وبرئت إلى الله عزوجل من الجبّ والطاغوت... والأئمة الذین یدعون إلى النار».

دیگر. (۱)

و اما در جنبه‌های مثبت آن؛ خدای تعالی به عنوان خالق انسان، براساس محبت و مهربانیش از همان ابتدای خلقت روح در عالم ارواح و سپس با دمیده شدن در جسم و آمدن به این دنیا، سننات و خیر و خوبی را برای انسان می‌خواسته و همواره مدنظر داشته است و برای اینکه انوار رحمت و لطف خود را به انسان برساند، از همان ابتدای ورود به دنیا برای او امامان و الگوهایی را تحت عنوان انبیاء و اوصیاء قرار داده است (۲) تا در پیدا کردن امام و الگو برای خود در زندگیش دچار حیرت و سرگردانی نشده و به بیراهه نرود و با پیروی از ایشان در مسیر واقعی که برایش در نظر گرفته شده است، حرکت کند.

و چون خداوند خالق است مهربان و حکیم، حکمتش اقتضاء می‌کند که هر کاری را به‌طور احسن و اکمل انجام دهد و برای اینکه بشر دچار سردرگمی نشود و در انتخاب امام و الگوی واقعی خود حیران نماند، آن را به بهترین شکل ممکن به مردم هر دوره‌ای معرفی فرموده است، مثلاً هر یک را با دادن معجزه‌ای و نشانه‌ای که دیگران قادر به داشتن و انجام آن نبودند به میان مردم فرستاده است. (۳)

و اما در مورد امت اسلام و مردم زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به این

۱ - سوره مبارکه ناس.

۲ - این امامان و الگوها در دوره‌های گذشته هم بودند، که در اینجا مورد بحث ما نیست.

۳ - عزیزان می‌توانند به کتبی که در این زمینه نوشته شده مانند تاریخ انبیاء مراجعه فرمایند.

طرف، خدای عزیز و مهربان به بهترین و کاملترین صورت ممکنه و به طوری که هیچ دخل و تصرفی از سوی خائنین و معاندین صورت نگیرد، این امام و الگورا به آنها معرفی فرموده است.

در قرآن کریم که بالاترین معجزه پروردگار و ماندگارترین آنهاست، خداوند خطاب به ما انسانها می فرماید:

«به درستی که ولی و امام شما فقط خدا و رسولش و همچنین آن مؤمنانی هستند که نماز به پا داشته و در حال رکوع (به فقراء) زکات می دهند» (۱).

به اقرار مفسرین عامه و خاصه، این آیه در مورد وجود مقدس حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نازل شده است، چون در مورد وجود خدا و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا هیچگونه بحث و اختلافی نبوده، یا لا اقل نمی توانستند بروز دهند، اما در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام چون ممکن بود معاندین و دشمنان اهل بیت علیهم السلام سوء استفاده کنند، لذا خداوند این آیه را با اشاره و کنایه نازل فرمود و مردم دیدند زمانی که امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد به نماز ایستاده بودند سائلی وارد مسجد می شود و اظهار نیاز می کند، ایشان هم در حال رکوع انگشتر خود را به

۱ - سورة مائده آیه ۵۵. ما در اینجا نمی خواهیم امامت و ولایت ائمه معصومین علیهم السلام را اثبات کنیم، چون اولاً مسئله ای بسیار واضح و روشن است، ثانیاً الحمد لله آنقدر در این زمینه کتاب و مطلب نوشته شده است که عزیزان می توانند به آنها مراجعه کنند، ما در اینجا می خواهیم بگوئیم، حال که امامی تعیین شده است، چگونه به آن شناخت و معرفت واقعی نسبت به امام علیه السلام برسیم؟

اذن پروردگار به سائل می‌دهند<sup>(۱)</sup> و این واقعه در مورد هیچکس دیگری اتفاق نیفتاد. بنابراین خداوند، این الگوی واقعی را طوری معرفی فرمود که کسی نتواند در آن تقلب کند.

به هر حال مسئله امام و الگو آنقدر اهمیت دارد که خداوند آن را به عنوان مکمل رسالت پیامبر ﷺ معرفی می‌کند و به فرستاده‌اش هشدار می‌دهد که اگر این الگو و امام حقیقی بعد از خود را به مردم معرفی نکنی، تمام زحمات بیست و سه ساله‌ای که کشیده‌ای<sup>(۲)</sup> از بین می‌رود و ارزشش شناخته نمی‌شود.<sup>(۳)</sup>

آنگاه وجود مقدس پیامبر اکرم ﷺ در غدیر خم با معرفی حضرت علی علیه السلام به عنوان امام و الگوی مردم در مسیر صحیح زندگی، چه زندگی معنوی و چه مادی، تک‌تک امامان بعد از ایشان تا وجود مقدس حضرت ولی عصر مهدی موعود (ارواحنا لتراب مقدمه الفداء)، را نیز به عنوان الگوهای حقیقی مردم و حجتهای خداوند بر ایشان نام برده و معرفی فرمودند.<sup>(۴)</sup>

۱- در تفسیر برهان ذیل آیه ۵۵ سوره مائده به این واقعه عظیم و تاریخی اشاره شده است.

۲- پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمایند: «هیچ پیامبری به اندازه من اذیت نشد». (المناقب، ج ۳، ص ۲۴۷).

۳- سوره مائده آیه ۶۷.

۴- واقعه تاریخی و سرنوشت‌ساز غدیر خم مورد تأیید همه، حتی اهل سنت نیز می‌باشد و کتابهای زیادی نیز در این باره نوشته شده و صحت آن اثبات شده است.

اما مسئله مهمی که اینجا وجود دارد و مورد بحث ماست اینکه، انسانها به دلائل مختلف که اهم آنها فعالیت‌های شیطان و هواهای نفسانی خودشان می‌باشد از این امام و الگو فاصله گرفته و به الگوهای کاذب و دروغین روی آورده‌اند<sup>(۱)</sup>، الگوهایی که از صراط مستقیم دین خارج بوده و اصلاً از مسیر رضایت الهی بدورند. الگوهایی که انسانها با تابعیت از آنها به نوعی خود را در جهت هلاکت روح و جسم قرار داده و گرفتار انحرافات دینی و اخلاقی و مفساد اجتماعی مختلفی شده‌اند و روز به روز هم به علت غفلت و عدم توجه به امام و الگوی حقیقی، گرفتار فسادها و فجایع بیشتری در این دنیا می‌شوند و در روز قیامت هم مشمول این آیه از قرآن کریم هستند که خداوند می‌فرماید: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ﴾<sup>(۲)</sup> یعنی «ما در روز قیامت هر کس را با امام و الگوی خود (که در دنیا انتخاب کرده) محشور می‌کنیم».

و وای به حال آن کسی که الگویی برخلاف خواست خدای تعالی داشته باشد<sup>(۳)</sup>، انتخاب یک هنرپیشه سینما یا تلویزیون به عنوان الگو که خود گرفتار مصیبت‌های خویش است، چگونه می‌تواند در روز

۱ - جهت استفاده بیشتر مراجعه شود به کتاب «وقت معلوم»، نوشته حجة الاسلام محمد حسن گنجی فرد.

۲ - سوره اسراء آیه ۷۳.

۳ - امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «همه گروههایی که در دنیا از رهبری پیروی کرده‌اند، در روز قیامت آن رهبر را لعنت می‌کنند و آن رهبر نیز آن مردم را لعنت می‌کند، جز شما شیعیان و پیروان ما و هر کسی که مثل شما باشد». (بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۱)



## بخش چهارم: جایگاه امام و راه انس با ایشان

قیامت به عنوان امامِ منتخبِ در دنیا، کمک حال شخصی باشد. (۱) و یا انتخاب دنیا و زینتهایش به عنوان الگو، چگونه می‌تواند در آخرت و در آن بحبوحه صحرای محشر نجات‌بخش انسان باشد در حالی که خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْفُرُورِ﴾ (۲) یعنی «زندگی دنیا (برای کسانی که به آن دل ببندند) جز متاع فریبنده‌ای نخواهد بود».

حال که فهمیدیم منظور از امام و الگوی حقیقی و واقعی چیست، طبق روایات و احادیث مختلف، شناخت ایشان که از سوی پروردگار، راهنمایان بشر و حجتهای الهی بر مردم بوده‌اند، در هر زمانی از اهمّ

---

۱ - پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «مَنْ أَحَبَّنَا كَانَ مَعَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَوْ أَنَّ رَجُلًا أَحَبَّ حَجْرًا لَحَسَرَهُ اللَّهُ مَعَهُ». «هرکس ما را دوست داشته باشد، در روز قیامت با ماست، و اگر کسی سنگی را دوست داشته باشد و به او علاقه‌مند باشد خداوند در روز قیامت او را با همان سنگ محشور می‌کند». (مشکاة الانوار، ص ۱۲۳).

در اینجا قضیه‌ای را نقل می‌کنم که خودم با دو واسطه آن را شنیده‌ام و موثق است: «چند سال پیش که یکی از خوانندگان زن فراری در خارج از کشور مُرد، در یکی از شهرستانهای استان خراسان، دختر خانمی که به ایشان خیلی علاقه‌مند بود در اتاقی خود را محبوس کرده و دائماً به نوارهای او گوش می‌داد و گریه می‌کرد، شبی در عالم خواب، آن خواننده زن از او خواهش می‌کند و به او می‌گوید که: «اگر من را دوست داری نوارهای من را گوش نده، چون هر موقع نوارهای من را گوش می‌دهی عذاب من در اینجا بیشتر می‌شود». (لازم به ذکر است که روح افراد معصیت‌کار بعد از مرگ در عالم برزخ گرفتار و معذب است که گاهی خداوند در مواردی مانند این مورد، روح آنها را برای عنوان مطلبی و یا دادن هشدار آزاد می‌کند).

۲ - سوره آل عمران آیه ۱۸۵.

واجبات و در رأس همه امور زندگی انسان می باشد و مختص به مذهب، گروه و افراد خاصی نیست، همانطور که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث معروفی می فرمایند: «هرکسی بمیرد و امام زمان خود را (به عنوان الگو) نشناسد (تا از او تبعیت و پیروی کند) به مرگ جاهلیت مرده است». <sup>(۱)</sup> البته جدای از روایات، این مسئله کاملاً عقلی است که انسان الگویی را که می بایست از او پیروی کند، حتماً باید بشناسد.

اما نکته مهم اینجاست که، وقتی صحبت از شناخت پیش می آید، شاید همه بگویند ما که امام زمان خود را می شناسیم، مثلاً می دانیم نامش چیست و کنیه و لقبش کدام است، فرزند کدام امام و در چه سالی متولد شده است و ... حتی خصوصیات ظاهری ایشان را نیز عنوان کنند، اما در هیچ روایتی منظور از شناخت امام این نبوده است، کما اینکه خیلی ها در زمان ائمه گذشته بودند و تمام این خصوصیات ظاهری را به بهترین صورت می دیدند و می دانستند، اما نه تنها کوچکترین شناخت و معرفت واقعی به ایشان نداشتند، بلکه جسارتهای زیادی نیز به ساحت مقدسه آن عزیزان روا داشتند، که

۱ - «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً». (بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۳۳۱) صحبت از حجت‌های الهی و الگوهای فرستاده شده از سوی خداوند در عصرها و زمانهای گذشته، حتی در مورد ائمه معصومین علیهم السلام تا زمان امامت حضرت بقیة الله الأعظم (ارواحنا فداه) خارج از مبحث مابوده و نیازی به آن نیست، چون بر طبق حدیث فوق پیامبر صلی الله علیه و آله تأکید دارند بر اینکه هرکس باید امام زمان خود را بشناسد که طبعاً با این شناخت، انسان به ائمه دیگر نیز معرفت پیدا می کند چون «كُلُّهُمْ نُورٌ وَاحِدٌ».

تاریخ بیانگر این موضوع است.

همانطور که قبلاً هم عرض کردیم، در اینجا و در حدّ بسیار محدود و مختصر و به اندازه توان و درک خودمان و در حدّ این نوشته، به آن شناخت و معرفت واقعی نسبت به امام علیه السلام که به صورتهای مختلف ما را به آن تشویق و ترغیب فرموده‌اند اشاره‌ای می‌کنیم، معرفتی که اگر انسان شمه‌ای از آن را داشته باشد از همه جهات متحوّل شده و در مسیر واقعی هدف از خلقتش قرار می‌گیرد.

و سپس به بررسی مختصری از چگونگی دستیابی به این شناخت و معرفت می‌پردازیم.

### هدف از خلقت انسانها

هدف از خلقت انسان در این دنیا طبق آیات و روایات مختلف، رسیدن به مقام عبودیت و بندگی نسبت به ذات اقدس الهی است و خداوند هدف از خلقت انسان را به کمال رسیدن او و کسب شناخت و معرفت پروردگار و تقرّب به ذات پاکش بیان می‌فرماید<sup>(۱)</sup> و در این باره برای انسان نسبت به دیگر مخلوقات، امتیاز خاصی قائل شده و از روی محبت، انسان را برای خودش انتخاب فرموده و در این جهت همه شرایط را نیز در اختیار او گذاشته است.<sup>(۲)</sup>

اصولاً تنها کار و وظیفه انسان فقط و فقط بندگی خداوند است یعنی محور کار او باید عبودیت و بندگی خدا و مابقی کارها در حاشیه و پیرامون این محور باشد، البته این بدان معنا نیست که هیچ کار دیگری نکند، بلکه منظور این است که همه کارها را در جهت رضایت

۱ - ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾. یعنی خلق شده‌اند تا با شناخت و معرفت نسبت به پروردگار و بندگی او، به سعادت برسند (فلاح السائل، ص ۲) بنابراین منظور از عبادت در اینجا کسب معرفت است.

۲ - «خَلَقْتُ الْأَنْبِيَاءَ لِأَجْلِكَ وَخَلَقْتُكَ لِأَجْلِي» (حدیث قدسی).

پروردگار و طبق خواست او و در طریق بندگی انجام دهد. (۱)  
منظور از عبودیت و بندگی این است که انسان در همه امور، مطیع  
محض پروردگار و خالق خود باشد و سلیقه‌ها و نظرات خود را در هیچ  
کاری دخالت ندهد و آنچه که دستور پروردگار و رضایت اوست انجام  
دهد و در مقابل عظمت پروردگار خضوع و خشوع داشته باشد.

اما لازمه این اطاعت محض این است که انسان نسبت به معبود و  
خالق خود شناخت و معرفت داشته باشد، برای روشن شدن مطلب  
مثالی را عرض می‌کنیم:

دانش‌آموزی یکی از معلمهای مدرسه خود را همراه با شخص  
دیگری که اتفاقاً وزیر آموزش و پرورش است می‌بیند ولی او را  
نمی‌شناسد، این دو نفر هر کدام دستوری به او می‌دهند، به طور طبیعی  
این دانش‌آموز، چون معلم را می‌شناسد به دستور او عمل می‌کند و امر  
او را زودتر اطاعت می‌کند، اما همین که به او بگویند شخص دیگر،  
آقای وزیر است، آنگاه بلافاصله به فرمان او عمل می‌کند و حتی ممکن  
است دستور معلم را رها کند. و این بدان خاطر است که در ابتداء او را  
نمی‌شناخته تا از او اطاعت کند.

انسان هم تا زمانی که خدای تعالی را به طور واقعی و آنگونه که

۱ - ﴿وَمَا أَمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ﴾ سوره بینه آیه ۵. و در مناجات محبین امام سجّاد علیه السلام عرض  
می‌کنیم: «إِلَهِي فَأَجْعَلْنَا مِنْ شُغْلِكَ بِطَاعَتِكَ». یعنی «خدایا ما را از جمله کسانی قرار بده که  
شغل و کارشان در دنیا بندگی و اطاعت از تو است». (مفاتیح الجنان)

باید، نشناسد در برابر او سر تعظیم فرود نمی آورد و مطیع او نمی شود، امام رضا علیه السلام می فرمایند: «**أَوَّلُ عِبَادَةِ اللَّهِ مَعْرِفَتُهُ**»، یعنی: «اساس و پایه بندگی خدا، شناخت اوست»<sup>(۱)</sup> یقیناً تمام این گرفتاریها و مفاصدی که هم اکنون جامعه بشریت را دربر گرفته، ناشی از همین امر است زیرا که دستورات الهی به خاطر عدم معرفت مردم نسبت به خداوند، نادیده گرفته شده است.



### راه صحیح خداشناسی

نکته بعدی که در اصل جایگاه واقعی امام علیه السلام را در این میان بیان می‌کند و محور اصلی بحث ماست اینکه: چگونه انسان به شناخت و معرفت خداوند برسد تا بتواند در مقابل او بندگی کند و مطیع او باشد؟ البته منظور از خداشناسی در اینجا، شناخت اولیه در مورد خداوند و وجود و عدم وجود پروردگار نیست و بلکه صحبت در مورد مراحل بالاتر و فراتر از این مرحله است. (۱)

اما چون کسب معرفت واقعی نسبت به پروردگار، مستلزم حرکت از طریق صحیح آن می‌باشد و ظرفیت وجودی انسان نیز آنقدر بالا نیست که بتواند مستقیماً به این چنین معرفتی برسد و اصلاً خود خداوند نیز چنین اجازه‌ای به او نداده است، لذا واسطه‌هایی را بین خودش و انسانها قرار داده تا شناخت و معرفت نسبت به ایشان، منتهی به معرفت الهی شود. (۲)

۱- در مورد اثبات وجود خداوند و شناخت اولیه پروردگار، می‌توانید به کتابهایی که در این زمینه نوشته شده مراجعه فرمایید که کاملترین و ساده‌ترین آنها کتاب «توحید مفضل» است که به بیان امام صادق علیه السلام می‌باشد.

۲- «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» «هر کس رسول خدا را اطاعت کند، بدرستی که خدا را اطاعت کرده است». سوره نساء آیه ۸۰.

امام صادق علیه السلام می فرمایند: «لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى نَصَبَ الْإِمَامَ عَلِمًا لِخَلْقِهِ وَجَعَلَهُ حُجَّةً عَلَى أَهْلِ مَوَادِّهِ وَعَالَمِهِ» یعنی «بدرستی که خداوند تبارک و تعالی امام را (در عالم خلقت) رهبر و راهنما برای مخلوقات قرار داد (تا نشانه‌ای باشد که دیگران راه را گم نکنند) و او حجت و دلیل خداوند است بر اهل طبیعت و عالم». (۱) امام باقر علیه السلام می فرمایند: «بِنَا عِبْدَ اللَّهِ وَبِنَا عُرِفَ اللَّهُ وَبِنَا وَحَّدَ اللَّهُ وَمَحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِجَابُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى». یعنی: بوسیله ما خدا بندگی می شود و بوسیله ما خدا شناخته می شود و توحید خداوند تحقق می یابد و حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ واسطه خداوند تبارک و تعالی (با مردم) است (۲). و این موضوع در مورد ائمه علیهم السلام هم صدق می کند و ایشان نیز واسطه اند چون کَلَّمَهُمْ نُورٌ وَاحِدٌ.

واسطه‌هایی که خداوند آنقدر به آنها عظمت و مقام داده است که مخلوقاتی بسیار فراتر و بالاتر از بشریت و دیگر مخلوقات و در عین حال پائین تر از مقام الوهیت هستند، به طوری که انسان از درک مقام و منزلت آنها عاجز می ماند، در روایتی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: «لَا تَجْعَلُونَا أَرْبَابًا وَقُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ». «ما را ارباب (خدا) قرار ندهید، آنگاه در فضایل و عظمت ما هرچه می خواهید

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۳.

۲- کافی، ج ۱، ص ۱۴۵.



بگوئید»<sup>(۱)</sup> و یا در یکی از دعا‌های وارده در ماه رجب که از ناحیه مقدسه حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) رسیده است، خطاب به خدای تعالی عرض می‌کنیم که: «**لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَخَلْقُكَ**» یعنی «خدایا هیچ فرقی بین تو و چهارده معصوم علیهم‌السلام (از نظر صفات کمالیه و جمالیه) وجود ندارد، بجز اینکه تو خالق هستی و آنها مخلوق و بندگان تو هستند». مخلوقات پاک و مطهری که فقط شناخت و معرفت حقیقی نسبت به ایشان، تنها راه رسیدن به معرفت پروردگار است.

در زیارت جامعه کبیره خطاب به وجود مقدس ائمه اطهار علیهم‌السلام عرض می‌کنیم: «**مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بَدَأَ بِكُمْ وَمَنْ وَحَدَهُ قَبْلَ عِنِّكُمْ**» یعنی «هرکس که اراده کند به خداوند و معرفت او دست یابد ابتداء باید از شما شروع کند و کسی که بخواهد خدا را تنها معبود خود قرار دهد، باید از ناحیه شما اینکار را بکند».

و باز می‌خوانیم: «**وَمَنْ أَطَاعَكُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ**» «و هرکسی که مطیع شما شود آنگاه می‌تواند مطیع و بنده خداوند شود»<sup>(۲)</sup>. از امام

۱ - بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۲؛ در اینجا منظور از «ارباباً» «رَبِّ الْأَرْبَابِ» یعنی خداوند است و گرنه معصومین علیهم‌السلام نیز «رَبِّ» یعنی مربی و پرورش دهنده هستند، همانگونه که در زیارت آل یس خطاب به امام زمان علیه‌السلام عرض می‌کنیم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَرَبَّانِي آيَاتِهِ».

۲ - در زیارت دیگری به نام زیارت جامعه صغیره می‌خوانیم: «مَنْ عَرَفَهُمْ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ»

حسین علیه السلام سؤال شد: «یا بن رسول الله بأبی أنت وأُمّی فما معرفة الله؟» ای فرزند رسول خدا! پدر و مادرم فدای شما باد، معرفت خدا در چیست (چگونه به آن برسیم)؟ حضرت فرمودند: «معرفة أهل كل زمان إمامهم الذي يجب عليهم طاعته»<sup>(۱)</sup> یعنی «شناختن اهل هر زمان امام زمانشان را، آن امامی که اطاعت او بر همه آنها واجب است». و همچنین امام صادق علیه السلام می فرماید: «بنده خدا مؤمن نخواهد بود مگر اینکه خدا و رسولش و امامان را بشناسد و نیز امام زمانش را بشناسد و در تمام امور خود، به او مراجعه کند و تسلیم امر وی باشد».<sup>(۲)</sup>

روزی ابوذر از سلمان (رحمة الله علیهما) راجع به معرفت نورانی نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام که اوج معرفت است سؤال کرد، سلمان فرمود: که برویم از خود حضرت بپرسیم. وقتی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدند و از ایشان سؤال کردند، حضرت علی علیه السلام فرمودند: شناخت و معرفت نورانی نسبت به من یعنی شناخت و معرفت حقیقی نسبت به خدای عزوجل و معرفت و شناخت خداوند

➤ یعنی «هرکس ایشان (ائمه معصومین علیهم السلام) را بشناسد به تحقیق خدا را شناخته است» و یا در دعای پنجم از اعمال ماه رجب که از ناحیه امام زمان علیه السلام رسیده به خداوند عرض می کنیم: «... یَعْرِفُكَ بِهَا مَنْ عَرَفَكَ» «و می شناسد تو را به وسیله آنها (ائمه معصومین علیهم السلام) هر که بخواند بشناسد».

۱- بحارالانوار ج ۵ ص ۳۱۲.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۸۰.

یعنی کسب معرفتِ نورانی نسبت به من» (۱).

و یا در دعای زمان غیبت حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) می خوانیم:

«خدایا خودت را به من بشناسان، پس بدرستی که اگر خودت را به

من شناسانی من نمی توانم رسول و فرستاده‌ات را بشناسم، خدایا

رسولت را به من بشناسان، پس بدرستی که اگر رسولت را به من

شناسانی حجّت تو را (که الگو و امام من است) نمی توانم بشناسم، بار

خدایا! حجّتت را به من بشناسان، پس بدرستی که اگر حجّت خود را به

من شناسانی، در دینم گمراه می شوم» (۲).

یعنی خدایا اگر من امام حقیقی خود را نشناسم و ندانم که باید از چه

کسی الگو بگیرم، آنگاه دنبال الگوهای دیگر می روم، راه را گم می کنم

و از صراط مستقیم دین تو خارج می شوم و در درّه گناه، فساد و

بی بندوباری سقوط می کنم، ضلالت و گمراهی در زندگی پدیدار

می شود و حقیقت دین را گم می کنم. و باز در زیارت جامعه کبیره

می خوانیم: **«بمواالاتکم علّمنا الله معالمَ دیننا»** یعنی: اگر ولایت شما

۱ - و بعد در ادامه حدیث که معروف است به حدیث معرفت نورانی، امیرالمؤمنین علیه السلام

در مقام و منزلت خود مطالبی را بیان می فرمایند و آیاتی را نسبت به خودشان تطبیق

می فرمایند و مناقب و فضائلی دیگر از شخصیت ممتاز خود ذکر می فرمایند، که هم

اینجا محل بحث آن نیست و هم دلهای آماده برای درک آن لازم است. (بحارالانوار

ج ۲۶، ص ۱)

۲ - «اللّهُمَّ عَرَفْنِي نَفْسِكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرَفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ رَسُولَكَ، اللَّهُمَّ عَرَفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ

تُعَرَفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حَجَّتَكَ، اللَّهُمَّ عَرَفْنِي حَجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرَفْنِي حَجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ

دیني». (مفاتیح الجنان)

معصومین علیهم السلام را قبول کردیم، آنگاه خداوند علوم و معارف حَقُّه الهی را به ما می آموزد.

و بالاخره اینکه آیات بسیاری را با تفسیر اهل بیت علیهم السلام (۱) و صدها روایت را می توان ذکر کرد که صراحتاً به این مطلب یعنی لزوم شناخت و معرفت نسبت به امام علیه السلام برای رسیدن به معرفت الهی اشاره می کنند. و این شناخت و معرفت آن قدر با اهمیت است که حتی آن را یکی از شرایط مهم و اصلی برای رسیدن انبیاء به مقام نبوت ذکر فرموده اند (۲)، جدای از همه اینها، اگر انسان واقعاً و بدون هیچ عنادی به عقل و وجدان خود مراجعه کند، می بیند که برای عارف شدن و شناخت پروردگار چاره ای جز ورود از دربهایی که خود خداوند آنها را تعیین فرموده، ندارد و هم ایشانند خانه هایی که خالق هستی آنرا معدن رحمت و خزینه علوم خود قرار داده است. (۳)

مولای متقیان حضرت علی علیه السلام می فرماید: «ما آن خانه هایی هستیم که خداوند امر فرموده از آن در وارد شوید، پس ما درهای خدا و

۱ - «فستلوا أهل الذکر إن کنتم لا تعلمون»؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «الذکر أنا والائمة أهل الذکر». (کافی، ج ۱، ص ۲۰۱).

۲ - قال الصادق علیه السلام: «ما نبی نبی قط إلا بمعرفة حَقِّنا وفضلنا علی من سوانا». یعنی: هیچ پیامبری به نبوت نرسید مگر از طریق معرفت و شناخت نسبت به حق ما و برتری دادن ما بر غیر ما. (بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۲۸۱)

۳ - «السلام علیک یا باب الله و دیان دینه» (زیارت آل یس خطاب به امام زمان علیه السلام)، «السلام علیکم یا أهل بیت النبوة... ومعدن الرحمة و خزان العلم» (زیارت جامعه کبیره).

خانه‌های او می‌باشیم» (۱).

و همچنین امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «ائمه نور آسمانها و زمین هستند و به وسیله ایشان قلبهای مؤمنین نورانی می‌گردد و ائمه هستند که وسیله و راه بین معارف حقه می‌باشند و اگر کسی بخواهد خدا را بشناسد ناچار است از در ارتباط و اتصال با ائمه وارد شود» (۲).

و اما حدّ اقلّ شناخت و مرحله اول معرفت نسبت به امام علیه السلام این است که با همه وجود یقین کنیم که ایشان از سوی خداوند، بر مردم واجب الطاعه هستند و همه دستورات امام علیه السلام می‌بایست موبه‌مو در زندگی اجرا شود و در هیچ کاری خلاف خواست امام عمل نشود، همانطور که در زیارت جامعه کبیره عرض می‌کنیم: «مَنْ عَصَاكُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ» یعنی «هرکس که خلاف نظر شما عملی مرتکب شود و نافرمانی شما را بکند، بد رستی که نافرمانی خدا را کرده و از دستورات او سرپیچی نموده است». امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «ما آن کسانی هستیم که خداوند اطاعت از ما را واجب فرموده، مردم راهی جز معرفت ما ندارند و به خاطر شناختن ما معذور نیستند (و بخشیده نمی‌شوند)، هرکس معرفت ما را داشته باشد، مؤمن و هرکس ما را انکار نماید، کافر است، و کسی که نه اقرار به معرفت ما دارد و نه انکار می‌کند، گمراه است، مگر اینکه به سوی هدایتی که خدا از اطاعت ما بر

۱ - کتاب «سوره والعصر، امام زمان است»، ص ۱۳۳، عباس راسخی نجفی.

۲ - «سوره والعصر، امام زمان است» ص ۱۳۴.

او واجب فرموده، باز گردد. پس اگر بر همان گمراهی اش بمیرد، خدا هرگونه که بخواهد با او رفتار می کند (۱).

و در مرحله بعد و بالاتر، امام علیه السلام را واسطه فیوضات الهی دانسته و باید به عنوان تنها عامل رسیدن به معرفت پروردگار و قرب الهی شناخته و آنگاه تحت شرایط و ضوابطی قدم در راه کسب معرفت خاص و واقعی گذاشت.

### چگونه به معرفت نورانی و حقیقی نسبت به امام علیه السلام برسیم؟

تا به اینجا فهمیدیم که هدف از خلقت انسان، رسیدن به مقام عبودیت و بندگی نسبت به خداوند است و این امر میسر نمی شود مگر اینکه انسان نسبت به آن خدایی که می خواهد بندگی اش را بکند، می بایست معرفت و شناخت داشته باشد تا بداند در مقابل چه کسی باید کرنش کرده و خضوع و خشوع نماید و باز گفتیم که شناخت و معرفت به پروردگار فقط و فقط با شناخت و معرفت صحیح نسبت به امام علیه السلام امکان پذیر است.

حال سؤال اینجاست که چگونه می توان معرفت امام علیه السلام را بدست آورد؟ با توجه به مقدماتی که عرض شد ابتداء باید گفت که: معرفت به امام علیه السلام بالاترین کمالی است که برای همه افراد بشر مهیا و در نظر گرفته شده است و تنها به افراد خاصی تعلق ندارد، منتهی لازمه کسب آن داشتن روحی پاک و آماده جهت دریافت آن می باشد. با یک مثال ساده و عامیانه این مطلب را توضیح می دهیم:

اگر بچه ای ظرف آلوده ای را به بازار ببرد و بخواهد مثلاً شیر بخرد، فروشنده با اینکه وجه آن را دریافت می کند، با این حال حاضر نیست

به او چیزی بدهد و از او می‌خواهد که ابتداء ظرف خود را تمیز کند، چون شیر را آلوده می‌کند و از بین می‌برد.

خوب دقت بفرمائید، در اینجا با اینکه فروشنده در مقابل آن شیء کم ارزش، بهای آنرا دریافت می‌کند، در عین حال حاضر نیست داخل ظرف آلوده چیزی بریزد. به طور قطع و یقین، معرفتِ امام علیه السلام که در واقع راه شناخت خدای عزوجل است و با آن اهمیتی که دارد، حتماً نیاز به ظرفی آماده و پاک از تمامی آلودگیها و نجاستها دارد.

روح و قلبی که بناست شیر پاک و زلالی به نام معرفتِ امام در آن ریخته شود و باعث رشدش شود، می‌بایست از تمامی ردائل اخلاقی و زشتیهای نفسانی و شیطانی مبرا و پاک باشد و تنها بهای این گوهر پر ارزش، پاک بودن این ظرف وجودی است.

باز هم تأکید می‌کنیم که بدست آوردن معرفتِ امام علیه السلام مختص به افراد خاصی نیست و همه می‌توانند آنرا کسب کنند، مشروط بر اینکه شرط اصلی آن یعنی داشتن روح و قلبی پاک از تمامی گناهان، آلودگیها و ردائل، محقق شده باشد.



### چگونه این ظرف را پاک و آماده کنیم؟

طبق روایات مختلف، روح انسان در حدود دو هزار سال قبل از خلقت حضرت آدم علیه السلام خلق شد و سپس در عالم ارواح به لطف و محبت پروردگار، به عنوان شاگرد به کلاس درسی که چهارده معصوم علیهم السلام اساتید آن بودند وارد شد و تمامی معارف و حقایقی که لازم بود اعم از معرفت الهی، معرفت امام و نیکیها و خوبیها را در آنجا آموخت و در خود جای داد. <sup>(۱)</sup> و نسبت به این تعالیم و عمل به آنها تعهد داد. <sup>(۲)</sup>

به عنوان مثال: ببینید همه بدون استثناء به وجود خدا معتقدند، منتهی در ذات آن دچار مشکل و انحراف شده‌اند، همه حس پرستش،

۱ - عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال: سألته عن قول الله عز وجل: «حنفاء لله غير مشركين به» (سوره حج آیه ۳۰)، قال: الحنيفية من الفطرة التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله، قال: فطرتهم على المعرفة به. فقال زرارة: وسألته عن قول الله عز وجل: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ» (سوره اعراف آیه ۱۷۲)، قال: اخرج من ظهر آدم ذريته إلى يوم القيامة، فخرجوا كالذر فعرفهم وأراهم نفسه ولولا ذلك لم يعرف أحد ربه. (بحار الانوار، ج ۶۴ ص ۱۳۵)

۲ - قال الامام محمد بن علي الباقر عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِيثَاقَ شِيعَتِنَا بُولَايَةِ لَنَا وَهُمْ ذُرِّيَّةٌ يَوْمَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى الذُّرَى (كافى، ج ۲ ص ۳۲۱)

حسّ زیبادوستی، حسّ رسیدن به کمال و گرایش به خوبیها در وجودشان هست، همه اینها سرچشمه گرفته از همان تعالیم عالم ارواح است. (۱)

اما با ورود روح به جسم و با آمدن به این دنیا، به دلایل مختلف از قبیل القائنات و انحرافات شیطانی و نفسانی، تربیت غلط خانواده، تأثیرات منفی محیط زندگی و عوامل دیگر باعث شدند تا انسان آلوده به یک سری گناهان و معاصی شده و در صفات زشت و رذائل اخلاقی گرفتار شود و بعد نیز به خاطر غفلت و بی توجهی نسبت به هشدارهای الهی و عدم توجه به حقیقت وجودی خودش و از طرف دیگر غوطه ور شدن در مسائل مادی و دنیایی، سبب شد تا کم کم از آن حقایق و معارفی که در عالم ارواح آموخته بود فاصله گرفته و آنها را فراموش کند و ظرف روحی و قلبی خود را مملوّ از گناه و معصیت، و محلّ وسوسه های شیطان و رذائل اخلاقی و نفسانی کند، ظرفی که بنا بوده محلّ گوهر پر ارزشی به نام معرفت امام علیه السلام باشد. (۲)

۱ - ﴿فَطَرَتِ اللَّهُ الْأَتِي فَطَرَ النَّاسَ ذَلِكُنَّهَا﴾، سورة روم آیه ۳۰.

۲ - در همین رابطه جریانی را خدمت شما عرض می کنم که خودم شاهد بودم، چند وقت پیش سوار مینی بوسی شده بودم، دیدم مادری با دختر ۴، ۵ ساله خود نیز سوار شدند، این مادر کنار یک خانمی روی صندلی نشست و چون جا نبود از دخترش خواست تارزی تک صندلی کنار پسری ۱۲، ۱۳ ساله بنشیند که دختر قبول نکرد. مادر اصرار می کرد ولی دختر از نشستن کنار آن پسر خودداری می کرد. با خودم گفتم: چون هنوز فطرت این دختر پاک است می فهمد که این پسر نامحرم است ولی

بنابراین اگر کسی از خواب غفلت بیدار شد و خواست از زندگی حیوانی و نفسانی خارج شود و به هدف اصلی خلقتش یعنی رسیدن به مقام عبودیت و بندگی خداوند و معرفت الله برسد و معرفت به امام را که تنها شرط این موفقیت است کسب کند، می‌بایست روح و قلب خود را از تمام این آلودگیها و زشتیها پاک کند و یقین داشته باشد که تا اینکار را نکند، خداوند این درّ پر بهاء و این آب پاک و زلال را به او نمی‌دهد. قدم اول بعد از بیداری از خواب غفلت، انجام تمامی واجباتی است که بر ذمه اوست و ترک تمامی محرّماتی که مبتلای به آنهاست و آنگاه همانند حضرت موسی علیه السلام به دنبال استادی الهی با همان خصوصیات که در جریان موسی علیه السلام و خضر علیه السلام ذکر شد، باشد و زمانی که به لطف و عنایت خداوند به چنین مرشد و راهنمایی رسید باید از همه جهات، روح خود را تحت تربیت این شخصی که مورد تأیید امام زمان علیه السلام است، قرار دهد تا با تهذیب نفس و تزکیه روح و اخلاق خود از تمام رذائل و آلودگیها، ظرف روحی و قلبی خود را جهت دریافت معرفت امام علیه السلام مهیا کند. (۱) انشاء الله

➤ بدلیل عدم تربیت صحیح و مسائل دیگر کم‌کم این اعتقاد از بین می‌رود و به جایی می‌رسد که دیگر رعایت حدود نامحرّمها را فراموش می‌کند. البته از این موارد در محیط ما زیاد اتفاق می‌افتد که به چه ترتیبی زمینه نادیده گرفتن حدود و دستورات الهی فراهم می‌شود ولی متأسفانه ما به آنها توجهی نمی‌کنیم.

۱ - پیرامون چگونگی رسیدن به استادی الهی در صفحات بعدی همین کتاب توضیحاتی داده خواهد شد.

### یک پیشنهاد مهم

به طور حتم و با توجه به مطالب اندکی که در مورد لزوم وجود راهنما و استادی الهی برای رسیدن به کمالات روحی و معنوی و درک معارف و حقایق اهل بیت علیهم السلام تا به اینجا عنوان شد، باید برای شما خواننده محترم یقین حاصل شده باشد که بدون داشتن چنین استادی نمی توان در صراط مستقیم دین حرکت کرد و به مقصود که همان کسب معرفت امام عصر علیه السلام و نهایتاً معرفت الهی است، رسید. امام سجّاد علیه السلام در این رابطه می فرمایند:

«هَلَّاكَ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يُرْشِدُهُ»<sup>(۱)</sup>

از بین می رود و به مقصد نمی رسد آن کسی که در راه رسیدن به کمالات، استاد و راهنمایی الهی نداشته باشد تا او را ارشاد کرده و کمکش نماید.

رهبر کبیر انقلاب حضرت امام خمینی رحمته الله نیز در این باره می فرماید: «... استاد اخلاق برای خود معین نمایید... خودرو نمی توان مهذب شد... چطور شد علم فقه و اصول به مدرّس نیاز دارد، درس و بحث می خواهد، برای هر علم و صنعتی در دنیا استاد و مدرّس لازم است،

کسی خودرو و خودسر در رشته‌ای متخصص نمی‌گردد، فقیه و عالم نمی‌شود، لیکن علوم معنوی و اخلاقی که هدف بعثت انبیاء و از لطیفترین و دقیقترین علوم است، به تعلیم و تربیت نیازی ندارد و خودرو و بدون معلم حاصل می‌گردد!؟»<sup>(۱)</sup>

اما مسأله مهم و قابل توجه این است که، در هر حال و زمانی، خصوصاً در این شرایط و زمانه‌ای که ما قرار داریم که مدعی ارشاد و راهنمایی زیاد شده و به فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «در آخر الزمان امت اسلام هفتاد و سه فرقه می‌شوند»، امر برای فردی که می‌خواهد تحت تربیت قرار گیرد و سیر الی الله کند، بسیار مشتبه و انتخاب استادی الهی بس دشوار شده است، بنابراین بهترین و تنهاترین راه ممکن برای دستیابی به چنین راهنمایی که مورد تأیید پروردگار و خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام باشد، این است که انسان واقعاً و با تمام وجود از خداوند عزوجل بخواهد و به خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام خصوصاً حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) به عنوان امام این زمان که همه امور به اذن پروردگار در دست ایشان است، متوسل شود و از ایشان ملتمسانه و عاجزانه بخواهد تا چنین استاد و راهنمایی را به او معرفی و مرحمت بفرمایند.

مگر نه این است که این عزیزان، به کمال رسیدن انسان را می‌خواهند و هدف قرب الهی و تقرب روحی به امام علیه السلام است؟! پس یقیناً معتقد و مطمئن باشیم که در این جهت ما را دستگیری می‌کنند و

دست انسان را در دست استاد و راهنمایی که مورد تأیید خودشان است قرار می دهند، به شرطی که به غیر از دربِ خانهٔ این خاندان کریم و با محبت، که فقط رشد و کمال ما را می خواهند، به جایی دیگر و به بیراهه نرویم.

خوب است در اینجا به قضیه‌ای که مؤید این موضوع است، اشاره‌ای داشته باشیم:

دوستی می گفت: «خانم خیلی تمایل داشت تا برای سیر و سلوک و تهذیب نفس، استاد اخلاقی داشته باشد، لذا برای رسیدن به استادی مورد تأیید، به او گفتم تا در این شبها (ماه رجب) که ماه پر برکتی است از خدا بخواه و به خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام و روح یکی از اولیاء خدا توسّل کن، ان شاء الله درست می شود.

این شخص می گفت: خانم در اتاق خلوتی با همهٔ وجود این توسّل را انجام داد، طولی نکشید که همان شب زنگ خانه به صدا درآمد، رفتم درب را باز کردم با کمال تعجب دیدم که یکی از اولیاء خدا و اساتید اخلاق پشت درب است، اتفاقاً همان شب نم باران می آمد و جالب اینکه دیدم این ولیّ خدا با دمپایی و بدون جوراب است، من ایشان را به منزل دعوت کردم و چون آمدن ایشان به منزل ما آن هم آن موقع از شب و با این خصوصیات کاملاً غیر عادی بود، یقین کردم که درخواست خالصانهٔ خانم مورد قبول واقع شده است لذا جریان را خدمت ایشان عرض کردم، لبخندی زدند و راجع به مراحل سیر و سلوک دستوراتی به خانم عنایت فرمودند.»

از این سری قضایا زیاد می توان پیدا کرد که ما فقط به یکی از این

موارد اکتفاء نمودیم.

پس بیاییم از این واقعت یعنی داشتن استادی الهی، که سفارش خداوند، معصومین علیهم السلام و بزرگان بوده، برای رسیدن به مقصود به سادگی نگذریم و به توصیه حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) عمل کنیم که فرمودند:

«وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَانَّهُمْ حَجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حِجَّةُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ».

یعنی: در حوادث و وقایعی که پیش می‌آید (از نظر دینی و شما راه را نمی‌شناسید) به راویان احادیث ما مراجعه کنید، زیرا ایشان حجّت من بر شما هستند و من حجّت خدا هستم بر شما.

همان راویان احادیثی که خود عمری را در جهت فهم و درک صحیح آن، همانگونه که مورد نظر خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام بوده، تلاش و کوشش نموده‌اند و در این راه مورد آزمایشات و امتحانات الهی نیز قرار گرفته‌اند و بعد از اعتماد و اطمینان به ایشان، معارف و حقایق این احادیث و روایات، جهت راهنمایی و دستگیری از دیگران، در قلوب ایشان قرار داده شده است<sup>(۱)</sup> و هم اینانند که بدون هیچ چشم داشتی و فقط برای رضایت خداوند، هادی دیگران می‌شوند<sup>(۲)</sup>.

۱- امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ حَدِيثَنَا صَعِبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ

أَوْ عَبْدٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلَايْمَانِ» (بحار الأنوار، ج ۲ ص ۱۸۳)

۲- «اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ» (سوره یس، آیه ۲۱)

کلامی دوستانه

وقتی به دنیای اطراف خود نگاه می‌کنیم، وقتی به وقایعی که در این کرهٔ خاکی اتفاق می‌افتد می‌نگریم، وقتی به رسانه‌های خبری نگاهی گذرا می‌اندازیم، تأسف سراسر وجود انسان را در بر می‌گیرد. وقایعی که هر روز نشان از سردرگمی و سرگشتگی بشر است به خاطر دوری از حقایق، اخباری که بیانگر نوعی سرگردانی انسانهاست در این دنیای تاریک، به دلیل فاصله گرفتن از نور حقیقت. وقتی می‌شنویم که:

\* بیش از ۴۰ هزار نفر در اسپانیا در جشن سالانهٔ گوجه ۱۳۰۰۰۰ کیلوگرم گوجه به سوی یکدیگر پرتاب کردند؛

\* یک ژاپنی در ۸ دقیقه ۶۹ همبرگر و در مدت نیم ساعت ۹ کیلوگرم برنج سنتی خورد؛

\* بزرگترین ساندویچ جهان در کشور قبرس به طول ۳ متر و ۳۰ سانت و عرض ۴۰ سانت و ارتفاع ۴۵ سانت ساخته شد؛

\* عامل اصلی مرگ و میر شهروندان آمریکایی، چاقی بیش از حد شناخته شده است؛



\* یک زن و مرد تایلندی به روش میمون‌ها ازدواج کردند، و ...

**فکر می‌کنید اینها بیانگر چیست؟**

و یا وقتی می‌خوانیم که:

\* افسردگی دوّمین بیماری جهان تا سال ۲۰۲۰ است و هم‌اکنون ۲۱

درصد افراد جامعه مبتلا به بیماریها و مشکلات روانی و از این بین

۲۱/۵ درصد به اختلالات خلقی و افسردگی مبتلا هستند؛

\* بی‌خوابی، افسردگی و اضطراب ۱۲ میلیون ایتالیایی را آزار

می‌دهد؛

\* ۱۴ درصد جمعیت دنیا به خودکشی فکر می‌کنند؛

\* ۶۰۰ هزار بیمار مبتلا به ناراحتی شدید روانی در کشور وجود

دارد؛

\* ۱۰ تا ۱۲ میلیون سیگاری در کشور با مصرف دخانیات، هر روز

بخشی از سلامتی خود را از بین می‌برند؛

و ...

و این روزها نیز تبلیغات گسترده در مورد جراحی‌های زیبایی،

افزایش قد، لاغری، ترک اعتیاد، ... و استقبال فراوان از آنها و یا

روی‌آوری گسترده به رمالها و فالگیرها برای رفع مشکلات، پیروی

کورکورانه از مدها و مدل‌های مختلف روز، گرایش شدید به قرصهای

به ظاهر شادی بخش موسوم به اکستازی که اثرات مخرب فراوانی

دارد، ... و متأسفانه هر روز تکرار جرم و جنایتها و رفتارهای غیر

انسانی و غیر اخلاقی؛ آیا اینها قابل تفکر، تأمل و هشدار نیست؟ آیا این مطالب تأسف بار که دل هر انسانِ عاقل و عدالت خواهی را به درد می آورد، نباید باعث بیداری و هوشیاری ما شود؟ تا کی هر روز شاهد مرگ روحی و فساد اخلاقی جامعه بشری و حتی جامعه خودمان، خصوصاً جوانانمان باشیم؟ نمونه هایی اندک از اخبار بسیار فراوان از این قبیل را خواندید، حال به نمونه هایی بسیار اندک از اخباری هم که خدا و معصومین علیهم السلام فرموده اند اشاره می کنیم، تا خود بین این دو را مقایسه کرده و منصفانه قضاوت کنید:

\* افرادی که به خدا ایمان دارند و در مسیر حقیقت حرکت می کنند، از کارهای بی فایده و بی مورد پرهیز می کنند و وقت گرانبهای خود را صرف کارهای بیهوده نمی کنند<sup>(۱)</sup>؛

\* با ایمان و اعتماد به خداوند و با یاد و نام خدا و با پیوند زدن خود و زندگیتان با معارف الهی، صاحب آرامش در زندگی شوید<sup>(۲)</sup>؛

\* کسانی که ایمان بیاورند و تحت تربیت خداوند قرار بگیرند و به راهنماییهای او توجه داشته باشند و در عمل به آن جدی باشند، خدای مهربان نیز ملائکه را که مأموران او هستند، بر این افراد نازل می کند تا ایشان را در همه حال یاری کنند و اجازه ندهند تا غم و اندوهی در زندگی بر او وارد شود و علاوه بر این آرامش، به او وعده بهشت و

۱- سوره مؤمنون آیه ۳.

۲- سوره رعد آیه ۲۸.

آرامش ابدی را نیز می دهند (۱).

\* اگر انسانها از امام که بیانگر معارف و حقایق الهی و راهنمای بشریت است، پیروی کنند همیشه از این معارف و حقایق الهی سیراب می شوند و عطشی که باعث رفتن به سوی سراب می شود، به آنها دست نمی دهد و در این دنیای تاریک راه را گم نمی کنند و سرگردان و حیران نمی مانند (۲).

\* خوشا به حال آنهایی که در انتظار ظهور امام عصر ارواحنفاذ، اخلاقیات و روحیات خود را اصلاح می کنند و با اطاعت از دستورات امامشان، به دنبال اشتباهات و خطاها نمی روند و هم اینانند که به لطف امامشان (در دوران غیبت) صاحب زندگی آرام هستند و در آسایش به سر می برند و در زمان ظهور از یاران نزدیکش می باشند (۳). و ...

پس چرا به جای خواندن و یاد گرفتن معارف و حقایق الهی که در آیات قرآن و از زبان خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام و توسط اولیاء ایشان بیان شده و می شود و باعث رشد، ترقی و پیشرفت روحی، معنوی و حتی مادی انسانها می شود، به دنبال خواندن افسانه، رمان و تخیلات باشیم؟ «فقط کافیست این اخبار را جدی بگیریم و باور کنیم».

۱ - سورة فصلت آیه ۳۰.

۲ - الامام الرضا علیه السلام: «الامام الماء العذب على الظلماء والذال على الهدى والمنجى من الردى» (کافی، ج ۱، ص ۲۸۶)

۳ - الإمام الصادق علیه السلام: «طوبى لشيعة قائمنا، المنتظرين لظهوره في غيبته والمطيعين له في ظهوره اولئك اولياء الله لا خوف عليهم ولا يحزنون» (مکیال، ج ۲، ص ۱۴۳)

ما نمی خواستیم و نمی خواهیم در این نوشته‌ها، امامت را اثبات کنیم، زیرا در اینکه در حال حاضر امام زمانی هست و ائمه‌ای هم در گذشته بوده‌اند، هیچ شک و تردیدی از ناحیه هیچ کس وجود ندارد و اگر افرادی هم وجود دارند که منکر می‌شوند و یا به نوعی می‌خواهند دیگران را به تردید بیندازند، مغرضانه و از روی عناد و هوای نفسشان این کار را می‌کنند، و گرنه ایشان هم صحت این مطلب و موضوع را قبول دارند.

اما آنچه که ما می‌خواستیم به بهانه داستان حضرت خضر علیه السلام و با این نوشته‌ها، ادای وظیفه کرده باشیم، این بوده، تا راه رسیدن به شناخت و معرفت واقعی امام علیه السلام که جایگاهش تا حدودی اندک در این کتاب بیان شد، نشان دهیم و شما خواننده محترم را با حقایقی که متضمن سعادت بشری است، آشنا کنیم.

مطمئن باشید که هیچ کس در هیچ جایگاهی نمی‌تواند منکر اصل این مطالب شود و راه دیگری را برای رسیدن به معرفت امام علیه السلام و نهایتاً معرفت خدا که در واقع هدف از خلقت در آن نهفته شده، بازگو کند، چون در این صورت منکر خیلی از آیات و روایات خواهد شد. یقیناً ما و کسانی که این مطالب را تأیید می‌کنند، تنها راه رسیدن به هدف خلقت و تنها مسیر رسیدن به کمالات روحی و معنوی و سعادت دنیوی و آخروی را عنوان کرده‌ایم، پس مطالب این کتاب را که حقایقی است انکار نشدنی، جدی بگیرید.

در اینجا جهت حُسن ختام این بخش از کتاب، چند بیت شعر را در مدح امام زمان علیه السلام تقدیم می‌کنیم:

دل به تولای تو خرم شود	سینه زمهرت تهی از غم شود
قبلة ابروی تو روز نخست	آبروی تسویه آدم شود
نوح نبی در دل طوفان و موج	دست به دامان تو در یم <sup>(۱)</sup> شود
بوسه دهد دست تو را تا خلیل	بت شکنی شهره عالم شود
گر که به داوود رسد فیض تو	نعمه او زیر شود بم شود <sup>(۲)</sup>
زیر نگین تو سلیمان سزد	وارث انگشتر و خاتم شود
جلوه گر از یک نفس پاک تو	معجزه عیسی مریم شود
خضر تو را جوید اگر قامتش	در طلب آب بقاء خم شود
زیروزبر می‌شود این روزگار	گر سر مویی زسرت کم شود
کی به شب هجر دهی خاتمه	نفس محمد <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small> نفس فاطمه <small>علیها السلام</small>

\* \* \*

۱ - یم یعنی دریا.

۲ - حضرت داود علیه السلام به لطف خداوند، دارای صدایی زیبا و دلنشین بود.

بخش پنجم :

تشریفات به محضر امام زمان

علیه السلام

و دیدن حضرت خضر علیہ السلام

### تأثیر نقل تشرّفات

در بخش پنجم کتاب، و جهت متبرّک شدن، چند نمونه از تشرّف افرادی که به خدمت امام زمان (ارواحنا فداه) رسیده‌اند و حضرت خضر علیه السلام را در کسوت خدمتگذار، ملازم و مونس آن امام عزیز و مهربان دیده‌اند و ما آنها را از میان کتابهای مختلفی که درباره تشرّف و ملاقات با حضرت حجّة بن الحسن علیه السلام نوشته شده است، با آدرس آن ذکر می‌کنیم امید است که مورد قبول امام زمانمان واقع شود. انشاء الله. (۱)

بالاترین حُسنی که نقل تشرّفات دارد این است که چون اکثر ما مردم متأسّفانه ظاهر بین هستیم و یک امر یقینی را اگر به چشم نبینیم باور نمی‌کنیم، خواندن این قضایا و تشرّفات انسان را از خواب غفلت بیدار، قلبش را روشن و متوجّه قلب عالم امکان می‌کند.

در کتاب شریف مکیال المکارم نوشته آیت الله سیّد محمد تقی موسوی اصفهانی که به دستور امام زمان علیه السلام تألیف شده است،

---

۱ - عزیزان می‌توانند برای مطالعه بیشتر درباره تشرّفات و ملاقاتهایی که افراد مختلف با قطب عالم امکان، حضرت ولی عصر ارواحنا فداه داشته و عنایتهای زیادی که از ناحیه آن امام مهربان به ایشان شده است، به کتابهای متعدّد و فراوانی که الحمد لله در این زمینه نوشته شده است، مراجعه بفرمایند.

شبهاتهایی از امام عصر (ارواحنا فداه) را با دیگر انبیاء بیان شده است و ما در اینجا قفا، از آغاز این بخش، شبهاتهای بین امام زمان علیه السلام با حضرت خضر علیه السلام را از جلد اول این کتاب نقل می‌کنیم:

۱- حضرت خضر علیه السلام بر چوب خشکی نمی‌نشست مگر اینکه سبز می‌شد و هرگاه نماز بگذارد اطرافش سبز می‌شود، امام زمان علیه السلام هم از هر سرزمینی که بگذرد، سبز و پر گیاه می‌شود و آب از آن می‌جوشد و چون از آنجا برود آب فرو می‌رود و زمین به حال خود برمی‌گردد.

۲- خداوند عمر خضر را طولانی نموده است (که بین شیعه و سنی مسلم است)، امام زمان علیه السلام نیز، خداوند عمرش را طولانی قرار داده است (بعضی از روایات حکمت طولانی بودن عمر خضر علیه السلام را دلیل بر طول عمر امام عصر علیه السلام ذکر کرده‌اند).

۳- خداوند متعال به خضر علیه السلام قدرت و نیرویی عنایت فرموده که به هر شکل بخواهد درمی‌آید، به امام زمان علیه السلام نیز خداوند همین قدرت را عنایت فرموده است.

۴- خضر علیه السلام مأمور به علم باطن بوده است، امام زمان علیه السلام نیز مأمور به علم باطن هستند.

۵- خضر علیه السلام وجه کارهایش آشکار نشد، مگر آنکه خودش فاش کرد، امام زمان علیه السلام نیز وجه غیبتش آنطور که باید مکشوف نمی‌شود مگر بعد از ظهور.

۶- خضر علیه السلام هر سال در مراسم حج شرکت می‌کند و تمام مناسک را انجام می‌دهد. امام زمان علیه السلام نیز هر سال در مراسم حج شرکت می‌کند و مناسک را به جای می‌آورد.



به هر حال با همه این اوصاف و احوال باید گفت:

**میانِ ماهِ من تا ماهِ گردون تفاوت از زمین تا آسمان است**  
در تأیید این بیت شعر حکایتی را نقل می‌کنیم که خواندن آن خالی از لطف نمی‌باشد؛

محمد بن ابی زوّاد روایت می‌گوید که به همراه محمد بن جعفر دهان در روزی از ایام ماه رجب به سوی مسجد سهله رفتیم، سپس به من گفت: که برویم به مسجد صعصعه که مسجد مبارکی است و امیرالمؤمنین در آنجا نماز خوانده است و حجج الهی بر آن قدم گذاشته‌اند، سپس به آنجا رفتیم و زمانی که ما نماز می‌خواندیم مردی آمد و از شترش پیاده شد و آنرا بست سپس داخل شد و دو رکعت نماز طولانی خواند، آنگاه دو دستش را بلند کرد و گفت: «اللَّهُمَّ يَا ذَا الْمِثْنِ السَّابِقَةِ...» (و دعا کرد) سپس بلند شد و به طرف مرکبش رفت و سوار آن شد.

ابن جعفر دهان به من گفت: آیا نمی‌خواهی برویم به سویش و از او پرسیم که کیست؟ پس به سوی ایشان رفتیم و پرسیدیم: شما چه کسی هستید؟ ایشان فرمود: شما مرا چه کسی می‌بینید؟ (فکر می‌کنید من کیستم؟) ابن جعفر دهان گفت: من فکر می‌کنم شما خضر هستید؟ پس ایشان از من پرسید: تو چه می‌بینی؟ گفتم: منم فکر می‌کنم شما خضر هستید.

پس ایشان فرمود: به خدا سوگند بدرستی که من کسی هستم که خضر محتاج دیدن اوست، چنین فکر نکنید، من امام زمان هستم. (۱)

### تشرّف حاج شیخ محمد کوفی شوشتری رحمته الله

متقی صالح، حاج شیخ محمد کوفی شوشتری رحمته الله، ساکن شریعه کوفه فرمود:

در سال ۱۳۱۵ با پدر بزرگوارم - حاج شیخ محمد طاهر - به حج مشرف شدیم. عادت من این بود که در روز پانزدهم ذی حجه الحرام، با کاروانی که به «طیاره» معروف بودند رجوع می کردم چون آنها سریع تر بر می گشتند. تا «حائل» با آنها می آمدم و در آن جا از ایشان جدا می شدم و با «صَلیب» همراه شده، آنها مرا به نجف می رساندند؛ ولی در آن سال تا «سماوه»<sup>(۱)</sup> همراه ما آمدند.

من در خدمت پدرم بودم و از جنازها برای ایشان قاطری کرایه کرده بودم تا او را به نجف اشرف برساند. خودم هم سوار بر شتر به همراهی یک جناز، مسیر را می پیمودیم. در راه نهرهای کوچک بسیاری بود و شتر من به خاطر ضعف، کند حرکت می کرد تا به «نهر عاموره» رسیدیم. این نهر خیلی عریض است و عبور کردن از آن دشوار می باشد و پلی هم نداشت که از روی آن رد شویم لذا شتر را در نهر

انداختیم و جناز کمک کرد تا از آن جا عبور کردیم. آن طرف نهر بلند و پر شیب بود. پاهای شتر را با طناب بستیم و آن را کشیدیم؛ اما حیوان همان جا خوابید و هر کاری کردیم دیگر حرکت نکرد و از جای خود بلند نشد. متحیر ماندم که چه کنم و سینه‌ام تنگ شد و مضطر شدم کاری هم از دستم ساخته نبود لذا رویم را به طرف قبله برگرداندم و به حضرت بقیة الله (ارواحنا فداه) استغاثه و توسل کردم و عرض نمودم: یا فارس الحجاز یا ابا صالح علیه السلام ادرکنی أفلا تعیننا حتی نعلم ان لنا اماماً یرانا ویغیثنا (ای تکسوار سرزمین «حجاز» یا ابا صالح المهدی علیه السلام به فریادم برس، چرا آقا به فریادمان نمی‌رسی، تا ما بدانیم امامی داریم که همیشه ما را مد نظر دارد و به فریادمان می‌رسد؟) در همان لحظه ناگاه دیدم دو نفر نزد من ایستاده‌اند: یکی جوان و دیگری کامل مرد بود. به آن جوان سلام کردم. او جواب داد. خیال کردم یکی از اهل نجف اشرف است که اسمش «محمد بن الحسین» و شغلش بزازی بود.

فرمودند: «نه من م ح م د بن الحسن علیه السلام هستم».

عرض کردم: این شخص کیست؟

فرمود: «این خضر است». و وقتی دید من محزونم به رویم تبسم

نموده و بنای ملاطفت را گذاشت و از حالم جو یا شد.

گفتم: شتر من خوابیده و از جایش تکان نمی‌خورد و مادر این

صحرا مانده‌ایم؛ نمی‌دانم مرا به خانه می‌رساند یا نه؟ ایشان نزد شتر

آمد و پایش را بر زانوهای آن گذاشت و سر خود را کنار گوشش برد،

ناگهان شتر حرکتی کرد و به طوری سرپا ایستاد که خیال کردم می خواهد از جایش پرواز کند. آن بزرگوار دستشان را بر سر حیوان گذاشتند، حیوان آرام شد. بعد روی خود را به من کردند و سه مرتبه فرمودند: «نترس، تو را می رساند». سپس فرمودند: دیگر چه می خواهی؟ عرض کردم: می خواهید کجا تشریف ببرید؟

فرمود: می خواهیم به خضر<sup>(۱)</sup> برویم.

گفتم: بعد از این شما را کجا بینم؟

فرمود: هر جا بخواهی می آیم.

گفتم: خانه من در کوفه است.

فرمود: من به «مسجد سهله می آیم». و در اینجا، همین که دوباره

متوجه آن دو نفر شدم ناگهان از جلو چشمانم غائب شدند.

به راه افتادیم، تا آن که نزدیک غروب آفتاب، به خیمه های عده ای

از بدویها رسیدیم و به خیمه شیخ و بزرگ آنها وارد شدیم. شیخ گفت:

شما از کجا و از چه راهی آمده اید؟

گفتیم: ما از «سماوه» و «نهر عاموره» می آییم. از روی تعجب گفت:

سبحان الله! راه معمول سماوه به نجف این نیست. با این شتر و قاطرها

چگونه از نهر عبور کردید، حال این که گودی اش به حدی است که اگر

کشتی در آن غرق شود دکلش هم نمایان نخواهد شد!

بالاخره بعد از این قضیه، شتر، ما را تا مقابل «قبر میثم تمار» آورد و

۱- «خضر» مقام معروفی در شرق «سماوه» است.

در آن جا روی زمین خوابید. من نزدیک گوشش رفته و آهسته به او گفتم: بنا بود که تو مرا به منزلمان برسانی. تا این حرف را شنید، فوراً حرکت کرد و به راه افتاد تا ما را به خانه رسانید.

بعدها آن شتر صبح که می شد از منزل بیرون می آمد و رو به صحرا می نمود و به چرا و علف خوردن مشغول می گردید، بدون آن که کسی از او مواظبت و نگهداری کند. غروب هم، به جایگاه خود در منزل ما بر می گشت و مدتها بر این منوال بود.

مدتی بعد از این که با شتر برگشتیم روزی نماز صبح را خوانده و مشغول تسبیح بودم؛ ناگاه شنیدم که شخصی دوبار و به فارسی صدا می زند: «شیخ محمد اگر می خواهی حضرت حجّت علیه السلام را ببینی به مسجد سهله برو». و سه مرتبه به عربی صدا زد: یا حاج محمد ان كنت تريد تری صاحب الزّمان فامض إلى السّهلة. (اگر می خواهی حضرت حجّت علیه السلام را ببینی به مسجد سهله برو). برخاستم و به سرعت به سوی مسجد سهله روان شدم. وقتی نزدیک مسجد رسیدم در بسته بود. متحیر شدم و پیش خود گفتم: این ندا چه بود که مراد دعوت کرد! همان وقت دیدم مردی از طرف مسجدی که معروف به «مسجد زید» است رو به مسجد سهله می آید. با هم ملاقات کردیم و آمدیم تا به درِ اوّلی، که فضای قبل از مسجد است، رسیدیم. ایشان در آستانه در ایستاد و بر دیوارِ طرف چپ تکیه کرد. من هم مقابل او در آستانه در ایستادم و به دیوارِ دست راست تکیه نموده و به او نگاه می کردم. ایشان سر را پایین

انداخته و دستها را از عبایش بیرون آورده بود. دیدم خنجری به کمرش بسته است. ترسیدم و به فکر فرو رفتم. دستش را بر در گذاشت و فرمود: «خَضِیْرُ (۱) باز کن».

شخصی جواب داد: لَبَّیک و در باز شد.

وارد فضای اوّل شد و من هم به دنبال او داخل شدم. ایشان با رفیقش ایستاد و من به آنها نگاه می‌کردم. داخل مسجد شدم و متحیر بودم که ایشان حضرت است یا نه؟ چند مرتبه پشت سر خود را نگاه کردم، دیدم همان‌طور با دوستش ایستاده است.

تا مقداری از روز در آنجا بودم بعد برخاستم که نزد خانواده‌ام برگردم، شیخ حسن، خادم مسجد را ملاقات کردم ایشان سؤال کرد: تو دیشب در مسجد بوده‌ای؟ گفتم: نه.

گفت: چه وقت به مسجد آمدی؟ گفتم: صبح.

گفت: کی در را باز کرد؟ گفتم: چوپان‌هایی که در مسجد بودند. خندید و رفت. (۲)

۱- «خَضِیْرُ» اسمی محلی است که تصغیر کلمه «خضر» می‌باشد.

۲- برکات حضرت ولی عصر علیه السلام، ص ۲۰ - حجة الاسلام سید جواد معلّم.

### تشرّف حاج سید محمد تقی مشیر در حرم حضرت رضا علیه السلام

مرحوم حاج سید محمد تقی مشیری که از سادات و زهاد مشهد مقدّس و بسیار باورع و صدوق و با تقوا و افتخار دامادی مرحوم آیت الله حاج سید علی مجتهد سیستانی را داشتند و در علم جفر مهارت و اطلاعی کامل داشت و مجهولاتی را به وسیله آن معلوم و گمشده‌هایی را پیدا می نمود.

وی نقل می کرد: زمانی مبتلا به کسالت پادرد شدم به طوری که راه رفتن برایم مشکل بود و هرچه توانستم، معالجه کردم، بهتر نشد، تا جایی که گاهی مرا به دوش کشیده و می بردند و اغلب با کمک عصا به زحمت راه می رفتم. چاره آن را منحصر به تشرّف خدمت ولی عصر عجل الله فرجه الشریف دیدم و راه تشرّف را از طریق جفر یافته بودم. پس حساب کردم چه وقت آن حضرت به زیارت جدش حضرت رضا علیه السلام مشرّف می شود؟ معلوم کرد، در روز عاشورا موقع ظهر. باز حساب کردم با چه لباسی و با چند نفر؟ معلوم کرد بالباس اعراب و سه نفر رفیق. و این حساب من در ذی القعدة بود. انتظار کشیدم تا ذی القعدة تمام شد و ذی الحجّه گذشت و محرم فرا رسید و روز عاشورا



شد. پس غسل زیارت کرده و به زحمت فراوان مشرف شده و زیارت مخصوص و جامعه و عاشورا را خوانده و در مقابل درب پیش روی، که ورود آن حضرت را آن حساب، از آنجا تعیین کرده بود نشسته و انتظار ظهر را می کشیدم تا اینکه موقع زوال ظهر شد.

دیدم چهار شخصیت نورانی شبیه به هم به یک قیافه و یک لباس وارد شده و هر کدام به یک طرفی رفته و مشغول زیارت شدند و من یکی از آنها را که مجذوب او شده و یقین داشتم که حضرت صاحب الزمان - عجل الله فرجه الشریف - است، تعقیب نمودم. او آمد و در مسجد بالا سر مشغول نماز شد و من در مقابلش نشستم، تا وقتی که خواست سلام نمازش را بدهد من عرض ادب و حاجت کنم، اما آن جناب مهلت نداده برق آسا پس از سلام نماز برخاست و نماز دیگر را شروع کرد. من با خود گفتم: اگر تا شب هم بنشینم نماز خواهد خواند. پس دقت می کنم که تا سلام نماز را گفت بلا درنگ من هم به آن حضرت سلام می کنم. وقتی جواب مراد داد، عرض حاجت می کنم، ولی در این مرتبه هنوز سلام نداده بود که یکی از آن سه نفر که در حرم مطهر بودند آمدند و گفت:

«یا خضر تعال راح المهدی». ای خضر بیا که حضرت مهدی علیه السلام

رفت و آن شخص که من یقین داشتم حضرت صاحب علیه السلام است، حضرت خضر نبی بود، فوراً حرکت کرد و به آن سه نفر دیگر ملحق و از حرم بیرون رفتند و من در عقب سر آنها می دویدم که شاید آنها را



درک کنم و به خدمت حضرت ولی عصر - عجل الله فرجه - برسم. ولی ممکن نشد و می‌دیدم آنان را که از دارالسیاده خارج و در میان انبوه و ازدحام مردم که در صحن مطهر مشغول به عزاداری بودند از نظرم غایب شدند و من سراسیمه از صحن به بست بالا رفته و باز به صحن آمده و از بست پایین خارج شدم ولی اثری از آنها نیافتم و شاید یک ساعت و یا بیشتر از این طرف به آن طرف می‌دویدم و نگاه می‌کردم شاید بار دیگر هم آنها را ببینم ولی دولت مستعجل بود. دیگر به آن فیض نرسیدم و ناگاه متوجه خودم شدم که قبل از این، عاجز از راه رفتن عادی بودم ولی اکنون مدتی است می‌دوم و پایم درد نمی‌کند و از برکت توجه و عنایت آن بزرگوار شفا یافته است.

اللَّهُمَّ ارزُقنا رؤیته وصحبته ونصرته آمین یا رب العالمین. (۱)

رضایت مادر موجب تشرف به محضر امام عصر علیه السلام شد

در شرح حال شیخ محمد علی ترمذی<sup>(۱)</sup>، آن مرد دانشمند و عالم در فنون مختلفه آورده‌اند که گوید: در ابتدای جوانی با دو نفر از طالبان علم قرار گذاشتند هر سه نفر برای تحصیل علم به شهر دیگر بروند، جهت خدا حافظی نزد مادر آمده و اجازه سفر خواست.

مادر اجازه نداد و گفت: فرزندی عزیز، من پیر و ضعیفم و جز تو کسی را ندارم که در کارها به من کمک نماید و تو می‌دانی که رعایت حال مادر و امثال امر او از جمله واجبات الهی است.

شیخ با شنیدن حرف مادر از مسافرت برای تحصیل علم منصرف شد و به رفقایش گفت: شما بروید و من می‌مانم.

چند روز بعد در میان قبرستان نشسته بود و با خود فکر می‌کرد که رفقای من رفتند و مشغول تحصیل علم شدند و پس از مدتی دانشمند بر می‌گردند و من از فیض علم محرومم.

ناگاه پیر مرد نورانی را می‌دید که نزد وی آمد و پرسید: چرا ناراحتی؟

۱- ترمذ شهری است در نزدیکی نهر جیحون.

شیخ محمد علی شرح حال خود را بیان کرد.

پیر مرد نورانی فرمود: می خواهی من هر روز تو را درس بدهم؟  
شیخ با خوشحالی جواب داد: آری، و از جان و دل استقبال می کنم.  
مدت دو سال پیر مرد می آمد و او را درس می گفت و بعداً معلوم شد  
که آن پیر مرد حضرت خضر علیه السلام بوده است.

روزی [حضرت خضر علیه السلام] به شیخ فرمود: برای آنکه رضای مادر  
را بر میل خود ترجیح دادی امروز تو را به جایی خواهم برد که برایت  
موجب سعادت است.

شیخ قبول کرد و با هم به جانب مقصد حرکت کردند، بعد از چند  
لحظه به بیابانی وسیع رسیده و چشمه آب گوارایی مشاهده کردند، که  
اطرافش همه درختان سرسبز بود و در کنار چشمه تختی بود و آقای  
زیبا و خوش اندام روی آن نشسته بود، حضرت خضر علیه السلام نزدیک او  
رفت و سلام کرد و احترام نمود، طولی نکشید که حدود چهل نفر  
آمدند و آن آقا با یک اشاره به طرف آسمان طعامی حاضر و همگان  
خوردند.

سپس حضرت خضر علیه السلام سوالاتی از آن بزرگوار نمود و جواب  
شنید و با اجازه حضرتش برگشتیم.

شیخ محمد علی به حضرت خضر علیه السلام عرض کرد: این جا کجا  
بود؟ و آن آقای بزرگوار که بود؟

حضرت خضر علیه السلام فرمود: او مهتر اولیاء و سرور ما حضرت

صاحب الأمر عليه السلام بود، و خدا حافظی کرد و رفت.  
از شیخ محمد علی پرسیدند: این مقام را از کجا بدست آوردی که  
حضرت خضر تو را درس داده و به زیارت آقا و مولایمان حضرت  
مهدی ارواحنا فداه مشرف شدی؟  
شیخ فرمود: آنچه پیدا کردم در اثر دعای مادر و رضایت او بود. (۱)

۱- شیفتگان حضرت مهدی عليه السلام، ج ۳، ص ۱۵۱- حجة الاسلام احمد قاضی زاهدی.

### تشرّف حسن بن مثله جمکرانی

در نجم الثاقب و مونس الحزین نقل شده که: شیخ عقیف حسن بن مثله جمکرانی فرمود: «من در شب سه شنبه هفدهم ماه رمضان سال ۳۹۳ قمری در منزل خود در قریه جمکران خوابیده بودم، ناگهان در نیمه‌های شب جمعی به در خانه من آمدند، و گفتند: برخیز که صاحب الزمان علیه السلام تو را طلب می‌کند، خواستم در آن تاریکی پیراهنم را بردارم، گویا اشتباه کرده بودم که از خارج منزل از همان جمعیت صدایی آمد که می‌گفت: آن پیراهن تو نیست به تن مکن، تا آنکه پیراهن خود را پوشیدم، باز خواستم شلوارم را بپوشم، دوباره صدایی آمد که آن شلوار تو نیست، آن را گذاشتم و شلوار خودم را پوشیدم، و دنبال کلید در منزل می‌گشتم که صدایی آمد: «الباب مفتوح»؛ «در منزل باز است»، وقتی آمدم، دیدم جمعی از بزرگان ایستاده‌اند و منتظر من هستند به آنها سلام کردم، جواب دادند، و به من مرحبا گفتند، من در خدمت آنها به جایی که الآن مسجد جمکران است، رفتم، دیدم در آن بیابان تختی گذاشته و روی تخت فرش افتاده و بالشهایی گذاشته شده، و جوانی تقریباً سی ساله بر آن بالشها تکیه کرده و پیرمردی در خدمتش

نشسته و کتابی در دست گرفته و برای آن جوان می خواند، و بیشتر از شصت نفر در اطراف آن تخت مشغول نمازند، و این افراد بعضی لباس سفید و بعضی لباس سبز دارند، آن پیرمرد که **حضر علی** بود مرا در خدمت آن جوان که امام عصر **علیه السلام** بود نشانند، و حضرت مرا به نام صدا زد و فرمود: حسن مثله، می روی به حسن مسلم می گویی، تو چند سال است که این زمین را آباد کرده و زراعت می کنی، از این به بعد دیگر حق نداری در این زمین زراعت کنی و آنچه تا به حال از این زمین استفاده کرده ای، باید بدهی تا در این زمین مسجدی بنا کنیم!

و به حسن مسلم بگو این زمین شریفی است که خدای تعالی این زمین را بر زمینهای دیگر برگزیده است، و چون تو این زمین را ضمیمه زمین خود کرده ای، خدای تعالی دو پسر جوان تو را از تو گرفت، ولی تو تنبیه نشدی، و اگر از این کار دست نکشی، خدا تو را به عذابی مبتلا کند که فکرش را نمی کردی!

من گفتم: ای مولای من، باید نشانه ای داشته باشم تا مردم حرف مرا قبول کنند، فرمود: ما برای تو نشانه ای قرار می دهیم، تو سفارش ما را برسان و به نزد سید ابوالحسن برو و بگو: با تو بیاید و آن مرد را حاضر کند و منافع سالهای گذشته این زمین را از او بگیرد و بدهد تا مسجد را بنا کنند، و بقیه مخارج مسجد هم از رَهَق به ناحیه اردهال که ملک ماست، بیاورد و مسجد را تمام کنند، و نصف رَهَق را وقف این مسجد کردیم تا هر سال درآمد آن را برای تعمیرات و مخارج مسجد بیاورند،

و به مردم بگو به این مسجد توجه و رغبت زیادی داشته باشند و آن را عزیز دارند، و بگو اینجا چهار رکعت نماز بخوانند که دو رکعت به عنوان تحیّت مسجد است، به این ترتیب که، در هر رکعت بعد از حمد هفت مرتبه «قل هو الله احد» و تسبیح رکوعها و سجودها هر یک هفت مرتبه است، و دو رکعت دوم را به نیت نماز صاحب الزّمان علیه السلام بخوانند، به این ترتیب که، در هر رکعت در سوره حمد جمله «اَيَّاكَ نَعْبُدُ وَاَيَّاكَ نَسْتَعِينُ» را صد مرتبه بگویند، و تسبیح رکوعها و سجدهها را نیز هفت مرتبه، و نماز را سلام دهند.

بعد از نماز تهلیل «لا اله الا الله» بگوید و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام، و سر به سجده نهد و صد بار صلوات بر محمّد و آلش علیهم السلام بفرستد، سپس فرمود: «فَمَنْ صَلَّى فِيهَا فَكَانَ فِي الْبَيْتِ الْعَتِيقِ»؛ «کسی که این دو رکعت نماز را در اینجا بگذارد مثل کسی است که در کعبه نماز خوانده است».

حسن مثله گوید: چون این سخنان شنیدم با خودم گفتم، گویا این موضع است که تو می‌پنداری انما هذا المسجد للامام صاحب الزمان، و اشارت به جوان کردم، پس آن جوان به من اشارت کرد که برو، من مقداری راه آمدم که صدایم زدند و فرمودند: در گله جعفر کاشانی چوپان، بُزی است که تو باید آن را بخری، اگر مردم قریه «جمکران» پولش را دادند بخر، و الا باز هم از پول خودت بخر، و فردا شب که شب هیجدهم رمضان است آن بُز را در اینجا بکش و گوشتش را اگر به

هر بیماری که مرضش سخت باشد و کسی که علت دیگری داشته باشد، بدهی، خدای تعالی او را شفا می‌دهد، و آن بز ابلق مویهای زیدی دارد و هفت علامت در او است که سه علامت در طرفی، و چهار علامت در طرف دیگر او است، باز مرخص شدم، دوباره مرا صدا زدند و فرمودند: ما هفتاد روز یا هفت روز دیگر در اینجا هستیم، اگر بر هفت روز حمل کنی، شب بیست و سوم می‌شود و شب قدر است، و اگر بر هفتاد روز حمل کنی شب بیست و پنجم ذیقعدة است که شب بسیار بزرگی است.

به هر حال به منزل رفتم و تا صبح در فکر این جریان بودم، صبح نمازم را خواندم، و به نزد علی المنذر رفتم و قصه را برای او نقل کردم، او به همراه من به همان محلی که شب گذشته مرا برده بودند، آمد، دیدم نشانه و علامتی که از امام زمان علیه السلام باقی مانده در محل مسجد، زنجیرها و میخهایی است که در آنجا ظاهر است، سپس با هم خدمت سید ابوالحسن الرضا رفتیم، وقتی به در خانه آن سید جلیل رسیدیم، دیدیم، خدمتگزارش منتظر ماست، پرسیدند: تو اهل جمکرانی؟ گفتم: بله، گفتند: سید ابوالحسن از سحرگاه منتظر شماست، من خدمتش رسیدم، سلام کردم، جواب خوبی به من داد و احترام گذاشت و فرمود: ای حسن مثله شب گذشته در عالم رؤیا شخصی به من گفت، مردی از جمکران به نام حسن مثله نزد تو می‌آید هرچه گفت، حرفش را قبول کن و به او اعتماد کن که سخن او سخن ماست، من از خواب



بیدار شدم و از آن ساعت تا به حال منتظر تو هستم! من جریان را شرح دادم.

او دستور داد اسبها را زین کنند و ما سوار شدیم و حرکت کردیم به نزدیک قریه جمکران رسیدیم، جعفر چوپان را دیدم، من میان گوسفندان او رفتم دیدم آن بُز با جمیع خصوصیات که فرمودند، در عقب گله می آید، آن را گرفتم و تصمیم داشتم پول آن را بدهم، جعفر قسم خورد که من تا به امروز این بُز را در میان گوسفندان ندیده بودم و امروز هم هرچه خواستم او را بگیرم نتوانستم ولی نزد شما آمد و آن را گرفتید!

من بُز را به محل مسجد بردم و کشتم، و سید ابوالحسن الرضا دستور فرمودند که حسن مسلم را حاضر کردند و او هم منافع سالهای گذشته زمین را پرداخت و زمین را تحویل داد، مسجد را ساختند و سقف آن را با چوپ پوشانیدند، و سید ابوالحسن الرضا آن زنجیرها و میخها را در منزل خود گذاشت و به وسیله آن، بیماران شفا می یافتند، من هم از گوشت آن بُز به هر مریضی که می دادم شفا می گرفت، بعد از وفات سید ابوالحسن الرضا آن زنجیرها و میخها مفقود شده است! (۱)

### حاج علی آسایی و لیاقت او

قبل از آنکه شبهای چهارشنبه، جمعیت زیادی به مسجد بیایند و مثل الآن که هر شب چهارشنبه این همه جمعیت می آیند رونق داشته باشد، شخصی به نام «حاج علی آسایی» با ماشین سواری خودش، چند نفر بودند که به مسجد مقدس جمکران می آمدند.

گفت: روزی از طرف چهارراه بیمارستان فاطمی به سمت حرم می رفتم، سر کوچه ارک، سید نورانی دیدم که با هیبت خاصی ایستاده اند، بی اختیار جلوی پایش ترمز کرده و گفتم: «می فرمایید؟» فرمود: «سوار می شوم».

به طرف سه راه موزه حرکت کردم، بدون اینکه من یا آن آقا حرفی بزنیم، خود به خود ماشین دور زد، از سه راه موزه به طرف صفائیه برگشتم. بعد از جاده قدیم اصفهان، رو به سمت مسجد (جاده قدیم جمکران) حرکت کردیم. بعد از پُل نو، از جاده قدیم رسیدیم نزدیک مسجد و اول جاده کوه خضر، آقا فرمود: «نگه دار!»

بی اختیار ماشین توقف کرد، پیاده شدند و مبلغ ۵ تومان (که آن زمان با همین پول ماشین در بست برای جمکران بود) به من مرحمت

کردند. من عرض کردم: «پول لازم نیست».

فرمود: «مایه جیب است، بگیر!»

باز من تعارف کردم که: «لازم نیست.» و آقا فرمود: «مایه جیب تو

است، بگیر!»

قبول کردم، به آقا عرض کردم: «التماس دعا دارم».

فرمود: «من اینجا آمدم، جهت دعای به شماها».

ماشین راه افتاد، برگشتم ببینم این آقا به کدام سمت می رود؟ کسی

را ندیدم. پیاده شدم و به اطراف نگاه کردم، کسی را نیافتم احساس

کردم که به خدمت قطب دایره عالم امکان امام عصر - ارواحنا فداه -

مشرف شدم. از برکت آن مایه جیب، کار من خوب و وضع مالی ما ده

کاملاً به هم خورده بود، روبراه شد.

تا اینکه روزی چند مسافر یزدی به من برخورد کرده، آنها را سوار

کردم، وقتی پیاده شدند و کرایه دادند، من می بایست پنج تومان به آنها

پس بدهم، هرچه در جیبم و دخل نگاه کردم جز آن پنج تومان که آقا

داده بودند پول دیگر نداشتم و هیچ راهی نبود که از کسی چیزی بگیرم.

ناچار همان پنج تومانی را دادم، باز وضع مالی ما برگشت و در مضیقه

مالی افتادیم.

خطاب به آقا عرض کردم: «مولا جان! من نمی خواستم آن مایه

جیب را از دست بدهم، لکن حواله خود شما بود که از دستم رفت و

الآن به ما بد می گذرد، خواهش دارم مایه جیب دیگری بفرستید».

روزی از خیابان خاک فرج رو به وادی السّلام می‌رفتم، پیرمرد نورانی را دیدم که سوار ماشین من شد، محبت او در دلم قرار گرفت، پیاده شد، خواست کرایه بدهد، گفتم: «شما نمی‌خواهد کرایه بدهید». تبسمی فرمود و گفت: برای مایه جیب می‌دهم.

خوشحال شدم و گرفتم و یادم آمد از جریان امام زمان علیه السلام، و آن پیرمرد هم از نظرم غایب شد، احتمال دادم به امر آقا امام زمان این نوبت، حضرت خضر علیه السلام بودند که مایه جیب به من مرحمت فرمودند. «رزقنا الله زیارتها» (۱)

\* \* \*

ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی  
جان بی تو به لب آمد وقت است که باز آیی  
ای درد توأم درمان در بستر ناکامی  
وی یسار توأم مونس در گوشه تنهایی

«وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتْبَعَ الْهُدٰی»

۱ - شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام، ج ۲، ص ۳۰۲ - حجة الاسلام احمد قاضی زاهدی.